هدایة العجم
فقه حسن
AD-41 ۱۷

آقای حسینی
۸٤،۷،۲۳

مجموعه

۱- هدایة الامم (؟) الی حسن کشمیری

۲- کفایة الاعتقاد » » » »

۳- متفرقات

۴- درس فی مزمقه (؟) فقهی
مؤلف عصمة الله بن محمود

مجموعه

۱- هدایة الاعمی مؤلف حسن کشمیری

۲- کفایة الاعتقاد " " " "

۳- متفرقات

۴- درس اول منطق منقوص مؤلف عصمة الله بن محمود

مجموعه

۱ـ هدایة الامم ابوالحسن کشمیری

۲ـ کفایة الاعتقاد ״ ״ ״ ״

۳ـ متفرقات

۴ـ در رد أثر متنزه متفقهین
مؤلف عصمة الله بن محمود

نوشتن دارو کرا بسرا کند کوبید وان ۱۷۶۶۴

۲۰۸۸۲۹

معجون هندیست پس از طعام و بعد طعام
باید خورد معده قوت دهد و شقه را هضم گرداند
در جگر روشنائی گرداند و بوی دهان خوش کند
و جگر را قوت دهد معاجین بزرگیست صفت آن
ورق کلکسه ۶ درم ، سعد کوفی ۵ درم ، قرنفل ۳ درم ، مصطکی ۳ درم ، و اسارون ۳ درم
هلیله ۲ درم ، قاقله ۲ درم ، بسباسه ۲ درم ، قرفه ۲ درم ، و جوزبوا ۲ درم
سنبل الطیب ۲ درم ، زعفران ۲ درم ، قرنفل ۳ درم ، زنجبیل ، اکلیل الملک بمر ظل
عسل و قند چندان ۲ چندان
اجندان ای ... ماه عسل سوده
در صندوق و ابو جهفت زبی صلاح
عود ... خل بلا ای زن مانصف اینچ ...
ای ... صندوق ها را هفت دو بیا
از صالح جو

1

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق السموات والارض وجعل
الظلمات والنور الذي اذهب عنا الحزن ان ربنا
لغفور شكور الغافر الذنوب على عباده الذي هو
القاهر على الملائكة المقهور و وعد المؤمنين
بلقائه والحور والقصور و وعد المشركين
بالسلاسل والاغلال اذا بعثر ما في القبور
وحصل ما في الصدور قال الله تعالى وما الحيوة
الدنيا الا متاع الغرور والصلوة والسلام على رسوله
محمد الشفيع في يوم ينفخ في الصور وعلى اله واصحابه
وخلفائه صاحب العز والسرور

بدان اي طالب حق و سالك راه مطلق كه ميگويد فقير
حقير ساكن شهر كشمير طالب راز هميشه در نياز [illegible]
و زرين فقير حسين غفر الله له ولوالديه درين رساله [illegible]
كرده شد هر اعمى كه در تيه ضلالت والحاد
و بدعت گرفتار است و راه گم كرده است خوانند و شنوند
راه راه نمايد و درين كتب هژده باب نوشته ايد بايد كه
هر عارفي و عاشقي و صادقي درين كتب مطالعه نمايد
تا اصول و فروع و توحيد و معرفت بدانند و از عقايد
شريعت بيرون نروند و من الله التوفيق بالاتمام

گفتار خوش از حسين كشميري شنو   آثار هدايت است
بجز از راه شريعت تو نيابي ره را   در شرع روای جوان ای [illegible]

راهي كه صراط مستقيم است اينست: بابيه كه رهي خداست اي پسر
باب اول در بيان انكه از اجمال بتفصيل ظاهر ميشود
واز وحدة بكثرة واز احد بعدد باب دوم در بيان جامعيت
انسان كه جامع است از همه اشيا باب سوم در بيان ايمان
باب چهارم در بيان معرفت حق تعالى باب پنجم در بيان شريعت
وطريقت وحقيقت وحقيقة الحقيقت كه از وجه فرايض
وسنن ونوافل اوراد وادعيه واسماست باب ششم در بيان
شريعت وطريقت حقيقت وحقيقت الحقيقة است كه از وجه
نفي واثبات باشد باب هفتم در بيان شريعت وطريقت وحقيقت
وحقيقة الحقيقة است كه از وجه فنا وبقا باشد باب هشتم
در بيان نبوة وولايت واحوال آن باب نهم در بيان كرامت
وكهانت واستدراج وجنونيت واحوال ان باب دهم در علم
وحقيقت آن كه علم ظاهري وباطني است باب يازدهم در بيان توكل
وحقيقت آن باب دوازدهم در بيان وجد وسماع وحقيقت آن
باب سيزدهم در بيان تغنا ومزامير وآواز خوش شنيدن ومذمت
آن واحوال ان باب چهاردهم در بيان حسن ديدن وحقيقت آن
در بيان باغ وكلزار ديدن واحوال آن باب پانزدهم در بيان

عبادة حق تعالى

عبادة حق تعالى باب شانزدهم در بيان شريعت ومتابعت
حضرة رسالت صلى الله عليه وسلم باب اول در بيان انكه
از اجمال بتفصيل ظاهر ميشود واز وحدة بكثرة واز بكثرة
واز احد بعدد بدانك الله تعالى وَاِلٰهُكُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ
لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيْمُ يعني وخداي شما معبوديت
يكتائيست هيچ معبودي مستحق عبادة مكر او كه در ذات احدست
وواحدست در صفات بخشنده بر هر كه شبهه او افتد وتعبه
كند ومهربانست بر هر كه در صفات او خلل افتد وپشيمان
وتوبه كند كه اَللّٰهُ لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ اَلَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ
وَهُوَ السَّمِيْعُ الْبَصِيْرُ يعني خدا يتعالى هميشه بود وهميشه
باشد وهيشكي مر او را سزد اي عزيز ذات حق تعالى وبود
او از صفات او معلوم ميشود وصفات او نه عين ذات
ونه غير ذات وقديمست وغير مخلوق وصفات او از مظهر
معلوم ميشود ومظهر صفات آدمست ومظهر نه عين
ونه غير صفات ومظهر ذات آزادم است كه كُنْتُ كَنْزًا
مَخْفِيًّا فَاَحْبَبْتُ اَنْ اُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِاُعْرَفَ عبارة
از انست ومظهر آدم دو جهان واشياء دو جهانست كما قال

عليه السلام الانسان الرب اي مظهر الحق كما قال الله تعالى
يا ابن آدم خلقت الاشياء لك وخلقتك لي تمثيل
اين چنان بود كه قرآن قديم است وغير مخلوق فاما
مظهر قرآن درك ماست ومظهر درك ما الت ومظهر قال
ما كاغذ وسياهي است بس كاغذ وسياهي نه عين قال است
ونه غير قال وقال نه عين درك است ونه غير درك
بس اين هم مظهر قرآن اند وحادث ومخلوق اند وقرآن
قديمست وغير مخلوق بس اگر كسي گويد كه قرآن غير مخلوقست
ودرك وحفظ وخواندن ما وكاغذ وسياهي نيز كافر ميشود
اگر كسي گويد كه درك وحفظ وخواندن ما وكاغذ وسياهي مخلوقست
ومضمون كه كلام خداست او نيز كافر شود بس بايد گفت كه آنچه مخلوق است
از جانب حق تعالى است قديم وغير مخلوقست وآنچه از جانب
بنده است حادث ومخلوقست وصوفيان جاهل ميگويند
كه همه اوست درميان خودي وخدائي فرق نميكنند
ودر الحاد ميدر آيند كما قال الله تعالى ومن يقل
منهم اني اله من دونه فذلك نجزيه جهنم كذلك
نجزي الظالمين وذات وصفات ومظهر يكي ميدانند

ملحد ميشود

ملحد ميشود همچنين ذات حق تعالى از صفات او معلوم
ميشود ومظهر صفات او روح است ومظهر نفس است و مظهر
نفس جسم است وجسم ما مامور بامر الهي است ودو جهان
واشياء دو جهان براي آدمست تا امتياز خير وشر بكند
كه مظهر جلال وجمال آدم است چونكه خدائي خداوند
در خودي بنده كانت كما قال النبي صلى الله عليه وسلم
ان في الجسد ابن آدم مضغة وفي المضغة فؤاد وفي
الفؤاد قلب وفي القلب روح وفي الروح سر وفي السر خفي
وفي الخفي نور وفي النور هو آن بيت داني چه بود نسبت اصلي باو
من همچو لباس هستم واصلت هو ∴ مانند كلامست وسياهي وكاغذ
هم كاغذ وهم سياهي چو لباس است ازو ∴ باد وست بود نسبت اصلي بجد
مضمون قرآن او بود ونه كاغذ ∴ چون مظهر او سياهي وكاغذ شد
توحيد همين است درين است سند ∴ توحيد خدا بگويم اي درجهان
ذاتش بود وصفات وهم مظهر آن ∴ شد مظهر او آدم هم هر دو جهان
در مظهر او ذات وصفات عيان ∴ داني چه بود نسبت اصلي با دوست
ز صفت آمده وما چون بوست ∴ در بوت بسي حقيقت مغز بين
اي ... ما ايم است وگرنه هم بو بايد كه ذات حق تعالى نه عين

صفاتست و نه غیر صفات او نه عین ذات است و نه غیر ذات او
وصفات او نه عین اسم است و نه غیر اسم و اسم او نه عین
مظهر است و نه غیر مظهر چنانچه ذات حق تعالی است و خلقت
او صفت اوست و خالق اسم اوست و مخلوق مظهر اسم و صفت
وذات اوست و غفار اسم اوست و مغفور اسم و صفت وذات
اوست همچنین هر صفتی و اسمی و مظهر بر اینست با ذات حق تعالی
است و اگر کسی گوید مظهر عین ذات است کافر گردد و اگر اسم را
عین ذاة گوید باز کافر گردد و اگر صفات را عین ذات
گوید باز کافر گردد و اگر ذات گوید باز کافر گردد و اگر اسم را
غیر ذات گوید باز کافر گردد و اگر مظهر را غیر ذاة گوید باز کا[فر]
گردد چنانچه قرآن را حفظ و درک و قال و کاغذ و سیاهی
عین قرآن گفتن کفر است و غیر قرآن گفتن نیز کفر است چنانچه
ذکر این بالا گذشت همچنین مظهر و اسما و صفات و ذات
ذات حق را یکی دانستن کفر است و جماعتی که بوجود واحد
قایلند که همه اوست و درمیان خودی و خدائی فرق
نکردند و مظهر را و اسما را و صفات را و ذات را یکی [illegible]
باطنی که سلوکست بقدر حال در توحید [illegible]

گوید

گوید که همه منم و متوسط که همه اوست و منتهی که بکمال
واحدانیت رسد مظهر را و اسما را و صفات را و ذات را
فرق کند و موافق عقاید مجتهدان باشد چونکه نهایت
توحید و معرفت و علم الله و مشاهده و تجلیات علماء
ظاهری و باطنی که بکمال رسیده اند متفق اند چنانچه میگوید
که مظهر صفت هدایت او جمیع انبیا و اولیا خصوصا محمد
رسول الله و آل او و اصحاب او و خلفاء راشدین و اتباع
ایشان هستند و مظهر صفت ضلالت او کافران و منا
فقان و مشرکان و اهل ضلالت و بدعت و اتباع ایشان
هستند و مظهر صفت قهاری او مقهوران اند و مظهر صفت
غفاری او مغفوران اند و مظهر معز او عزیزان اند و مظهر
مذل او ذلیلان اند و مظهر خافض او پست شده گانند
و مظهر رافع او بلند شده گانند و مظهر رزاق او مرزوقانند
و مظهر فتاح او مفتوحانند و مظهر خالق او مخلوقانند
و مظهر قابض او مقبوضانند و مظهر باسط او مبسوطانند
همچنین مظهر و اسما و صفات عین ذات هم نیست و غیر
ذاة هم نیست بدانکه صفات حق سبحانه تعالی و اسماء

او نه عین ذات حق تعالیست ونه غیر ذات حق تعالی همچنین
است صفتی با صفتی دیگر نه عین است ونه غیر وهمچنین
اسمی با اسمی واسمی با صفتی نه عین است ونه غیر چنانچه
اسم رحمن نه رحیم است ونه غیر رحیم چنانچه کلام نه عین
سمع است ونه غیر سمع وهمچنین است قرآن نه عین توریة
ونه غیر توریة وکذلك الانجیل والزبور وسایر الصحف
والالواح بدانکه همه صفتهاء حق تعالی یکیست فی الحقیقة
در نمی آید تحت عدد نامها ثاثیر او معدود است تا اگر کسی
گوید قدرة حق سبحانه وتعالی وحیوة او دو چیزند
یا دو عددند کافر گردد نعوذ بالله منها چنانچه
اجماع کردند علماء اهل سنت وجماعت که صفات
حق تعالی معدود ومحدود ومتضاد ومتناقض نیست
هر که گوید که هست کافر گردد چنانچه رضا نه عین سخط است
وسخط نه عین رضاست ونه غیر رضا همچنین لطف
نه ضد قهر است وقهر نه ضد لطف همچنین تذلیل وتعزیز
وانعام وانتقام نه عین است ونه غیر یعنی نزدیک حق تعالی
یکیست اما آدم مظهر ونه غیر حق تعالیست وانواع آثار آن

ازادم

از آدم ظاهر میشود وضدیت در آثار است اغیان
بود که آب باران یکیست ورحمت وپاکست وانزلنا
من السماء ماء طهورا اشارة بر آنست چون بزمین
برسد موافق خوب آثار وانمار خوب ظاهر میشود
ودرمیان گل وخار وزهر قاتل ونیشکر ودر مزروعات
گوناگون ودر میوهٔ الوان آثار ظاهر میشود رباعی
یکمغز نهان منکرم در هر پوست یک روی عیان در هم آینه جو ست
در میوه اگر صد حلاوت دارد یک آب نهان با همه لذت در وست
تمثیل دیگر باد ارادهٔ حق تعالی وصفات او فی الحقیقة
یکیست منور ومعطر وخوشبوتر است اگر آن باد از جانب
ریاض ایمان واسلام وعرفان وایقان بیاید خوشبوی
آن زیاده معلوم میشود واگر آن باد از جانب خرابیل
ونجس کفر وشرک ونفاق وبدعت وضلالت وعصیان
ظاهر میشود از شومی مزابل ونجس بوی بد آن ظاهر گردد
همچنان آتش که حرارت او صفت اوست وباوست اگر شرار آن
در عود می اندازند بوی خوش ظاهر میشود واگر بر نجس
می اندازند بوی بد ظاهر میشود وتبدیل صفات

مظهر ظاهر میشود که از ماست که بر ماست که إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ
النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ عبارة از آنست
مثلی دیکر اکر در آب قند میاندازند شیرینی او ظاهر
میشود واکر جیزی ترش میاندازند ترشی آن ظاهر میشود
واکر جیزی تلخ میاندازند تلخی او ظاهر میشود واکر رنک سیاه
میاندازند سیاهی او ظاهر میشود واکر سرخ یا زرد و یا سبز و
مانند آن میاندازند موافق آن رنک آب ظاهر میشود که
از ماست بر ماست که إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا
بِأَنْفُسِهِمْ عبارة از آنست همچنین صفت خالق حق تعالی نور
و مخلوقات نیز بود وامر کردن او هم نور پس هر که امر او
بجا آرد نور علی نور کردد و هر که بجا نیارد او نار کردد
که وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ
اشارة بر آنست این بود که بهشت همه نور و صفاست و خوب
و زیباست اما در بهشت شجرة است که در آن نهی هداست جنانجه
حضرة آدم را حکم شد که وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا
مِنَ الظَّالِمِينَ پس نزد شجرة کشتن نار کردد واز نهی
استادن نور علی نور کردد همچنین همه دنیا نور دراست

اکر نهی کردی

واکر نهی کردی نار توان کردد جنانجه درخت را حق تعالی
خصلت نهاد است که کرد او کشتن نار کردد و دور بودن
نور علی نور کردد سؤال اکر کسی کوید که حق تعالی نیکست
و بر بنده کان نیکی خواهد ما جرا بد میکنیم و بد میشویم
جواب حق تعالی فرمود وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ
لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ از خوردن و آشامیدن بنده را جاره نیست
که غذاء نفس و قوای بدن از آنست رزق مقدره است
خواهد رسید وکسی نیست که او رزق کس بخورد
پس اکر کسی از وجه حلال حاصل کند و قوة آن صرف
در طاعت و عبادة کند نور علی نور کردد واکر کسی
از وجه حرام حاصل کند و قوة آن در غفلت و معصیت
صرف کند نار در نار کردد انجنان بود که انکور در اصل پاک است
و لذیذ و خوشاب و سرکا حلالست و هر که بخورد نور او
کردد و قرب درکاه حاصل شود و هر که شراب و عرق میکند
که حرامست بخورد نار در نار کردد و بعید درکاه کردد
جنانجه حق تعالی در انکور هدایت و ضلالت نهاد
همچنان در خودی بنده کان هدایت و ضلالت نهاد

که قرب وبعد ولطف وقهر وجمال وجلال عبارة ازانست
پس هر که امر حق تعالی بجا آرد ایمان انرا گویند بهشت ورضا
ولقاء حق تعالی حاصل شود واگر بجا نیارد کفر آنرا
گویند دوزخ وغضب وبعد حق تعالی شود وبعید
درگاه گردد همچنین خصلت در ایمان وطاعت وعرفان
رضاء حق تعالیست وخصلت در کفر وشرک ونفاق وعصیان
وبدعت وضلالت سخط تعالی است چنانچه زهر قاتل
که هلاکت جانست وخصلت نیشکر راحت جانست همچنین
حق تعالی نور وظلمت درمیان نهاد که وجعل الظلمات
والنور عبارة ازانست وخصلت ظلمت کفر وشرک ونفاق
وبدعت وضلالت است واثار آن بعد حق تعالی است
وخصلت نور اسلام وایمان وعرفان وطاعت وایقان است
اثار آن قرب حق تعالیست اما ضدیت در نار است که از ایمان
نور پیدا میشود واز کفر نار پیدا میشود واهل نور بیند
نتیجه ایشان بهشت ولقاء حق تعالی است واهل نار بیند نتیجه
ایشان دوزخ ومحجوبیت پس نور ضد نار است ونار ضد نور
ونور نار نمیشود ونار نور نمیشود وارام ناریان نار است
ونورا عذاب

ونوریان را عذاب است وارام نوریان نور است
وناریان را عذاب است چنانچه گناه کردن نار است
وعبادة کردن نور وشیطان که از نار است عبادة
کردن دیگران او را زحمت است ووسوسه میکند
وگناه کردن دیگران راحت است ومیل میدهد
چنانچه حضرت رسالت وتابعان او که نور بیند عبادة
کردن دیگران راحت است وگناه کردن دیگران زحمت
وروایت است حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم هرگاه
درگناه میدیدند خسارهٔ مبارک او سرخ میشدند
تا وقتیکه بعد گناه توبه میکرد حضرت آرام نمییافت وهرگاه
عبادت ثواب میکرد حضرت خوشحال میشدند ودر راحت
میشدند نور ضد نار است ونار ضد نور است وشرح
طویل است اما درین ابیات معلوم توان کرد نظم
ماران باشد حیات که هست دیگری با شد ممات
نی بد باشد ممات نزد خوکان نجس باشد حیات
ذات کبحث ذاة وصفات واسما مظهر
وغیره عاقلانرا این مقدار کافی است چون که علم

ودرکه ماده مظهر واسما وصفات وذاة کرده میشود
از محسوسات است وحقیقت مظهر واسما وصفات
وذات از محسوسات بیرون است که آن عالم عین
روحانیت است که سایل ومسول را نزدیکست ولیکن نظره
روشن تر ازین بگوییم تا مردمان فهم بکنند وآن اینست
که آدمی را صفات بسیار است وازانجمله سمع است وبصر هر دو
ضد اند این هرگز نیامد که از گوش دیدن واز چشم
شنیدن اما نه عین اند ونه غیر چنانچه اگر کسی
آوازی بشنود آواز اصناف جهان بایان ونمروسان
واز چشم نه بیند بلا شك از آواز داند که خروس
یا زاغ است یا زغن یا بلبل است یا هدهد و
واگر آنکس از چشم نه بیند بلا شك داند که
چنین است وچنان واگر نه شنود ونه بیند
داند که فلان چیز هست واگر بو هم نکند از
داند که فلان چیز هست همچنین هر صفتی واگر
نکند از لامس داند که فلان چیز هست همچنین
نسبت دارد نه عین ونه غیر چنانچه رو

نیست وغیر قلب هم نیست وقلب عین نفس هم نیست وغیر
نفس هم نیست ونفس عین جسم هم نیست وغیر جسم هم
هم نیست وصفت هر یکی نه عین اند وغیر ومعدن صفات
قلب ونفس وجسم روح است وروح اصلست اسب
وایشان هم فرع اند وفرع را عین اصل گفتن خطاست
واصل را عین فرع گفتن هم خطاست وحکمت اصل
وفرع دانستن کمالیست وحکمت ذات وصفات واسما
ومظهر دانستن کمال انسانیت ومحمدیست هر که وراء
این داند واعتقاد کند در کفر وضلالت والحاد
در آید **تمثیل** دیگر آتش در سنك تا بود پنهان بود
وخود بخود بود وخود را بخود مینمود پس چون
آتش خواست که خود را ظاهر کند واسرار گوناگون وصفات
رنگ خود روشن سازد بر هیزم آدم متجلی شد واسما
وصفات که زبانه هوا است ظاهر گشت وهر دو جهان
پر از جلوه ذات وصفات اوست وظاهر تر است
از آفتاب که مَثَلُ نورِهِ كَمِشْكَوةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ
عبارة از آنست واهل از خامی خود میدانند که این

این دود زبانه که اسرار وصفات آتش است از هیزم
جسم پیدا می شوند واگر هیزم نبود اسرار وصفات
کجا معلوم میشد ودر توحید انواع انا الحق درآید
وچیزها در توحید می تراشند واهل کمال میدانند
که این هیزم جسم ودود وزبانه تعلق بذات آتش است
که مظهر آتش زبانه است ومظهر زبانه دود است ومظهر
ومظهر دود هیزم پس آتش اصل است واین فرعند
تمثیل دیگر حق تعالی چون بحریست بیکران پس آن بحر آن
حق است تا لذة گوناگون ورنگارنگ خود ظاهر کند آب
آن بحر در جمیع نباتات محیط شد وظهور خود
در میوه الوان وگل وریحان ظاهر کرد پس مظهر
آب نباتات شاخ وبرگست ومظهر شاخ وبرگ
گلها است ومظهر گلها میوه هاست پس آب اصل است
وانها همه مظهر اند ومظهر مخلوق وحادث اند اما
کامل کسی است که فرق درمیان لذة میوه ها ومیان
بوی گلها بکند وفرق میان منکر وزهر قاتل که کفر
وایمانست بکند وفرق میان گل وخار که طاعت

وعصیان

وعصیانست بکند سوال اگر کسی گوید که آدم را مظهر
خاص چرا گفتند ومخلوقات دیگر چون جن وملک اند
مظهر نیست اند جواب آدم را دو رویست ویکی بجانب
اعلا دیگر بجانب اسفل پس اسفل او جنونیت است
وشیطانیت واعلاء وملکیت است وروحانیت
ورحمانیت وهر مخلوقات را صفتی است چنانچه جن را
شیطانیت است وحیوانرا حیوانیت است
وملایکه را ملکیت است ودر ذات آدم هم روحانیت است
وهم رحمانیت از جهت آدم افضل است بر همه
مخلوقات که ولقد فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا
تفضیلاً عبارة ازانست کما قال النبی صلی الله
علیه وسلم قلب المؤمن اکبر من العرش وواسع
من الکرسی وافضل مما خلق الله تعالی پس
اگر میل بدنیا کند واز امر حق تعالی روگرداند
صفت حیوانیت وشیطانیت او غالب گردد
وملکیت وروحانیت او مغلوب شود ورفته رفته
بجائی برسد که این صفات را نداند بلکه
ایمان هم نیارد اگر کسی میل بعقبی کند واز دنیا

اخروی

روکرداند وانقیاد حد وداله بکند صفت ملکیت
وروحانیت او غالب کردد وشیطانیت وحیوانیت
او مغلوب کردد وامتیاز همه صفات داند الا صفت
رحمانیت اگر کسی اگر کسی میل هیولی کند واز دنیا وعقبی
روکرداند واز همه صفات مذمومه ومحموده
روکرداند یعنی مذمومه صفت شیطانیت است
وحیوانیت است ومحموده صفت ملکیت است واز
وحیوانیت وملکیت کذشته وبروحانیت در آمده این
انسان کامل کویند اگر کسی رو بجانب حق تعالی بیاره
وبصفت ما زاغ البصر وما طغی موصوف شده
بصفت رحمانیت مشرف شود ومظهر جلال وجمال
کردد این را انسان اکمل کامل کویند از بهجت انسان
از همه مخلوقات بزرکتر وشریفتر است سوال اگر کسی
کوید که خودرا میشناسی که اول خودشناسی است بعد از آن
خداشناسی که من عرف نفسه فقد عرف ربه
عبارة ازانست جواب خودشناسی بردو وجه است
وجه اول بدانی که بندهٔ مخلوق ومرزوق ومغلوب
ومقدر ومملوک حق تعالی هستند وعاجز وصفت

ازهمه وجوهم که خلق الانسان ضعیفا عبارة
ازانست ودر رنج وزحمت آفریده شد که لقد خلقنا
الانسان فی کبد اشارة برآنست وحق تعالی خالق
ورازقست که خالق کل شیء ورازق کل حی صفت
اوست وغالب است که والله غالب علی امره عبارة
ازانست وقادر است که ان الله علی کل شیء قدیر
اشارة برانست ومالک که مالک الملک تؤتی الملک
من تشاء اشارة برانست تو بیت ازهمه وجوه که
انه کان قوی عزیز عبارة ازانست وجه دوم آنست
که آدمی مظهر جلال وجمال است کما قال الله تعالی
لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی فی القلب
العبد المؤمن التقی النقی در شان اوست بدانکه
دانست که شرح این دو صفت طویل است اما درین
ابیات معلوم توان کرد چنانچه در خودشناسی کوید
رباعی بر چهره ندارم ز مسلمانی رنک ؛ بر من دارد شرف سک اهل فرنک
آن روسیه که هست آن بودن من ؛ دوزخ را ننک واهل دوزخ را ننک
ودر خداشناسی میکوید جلوهانی از جلال واز جمال جمال

می بباید دید در خود کل حال ؛ مرد می باید که باشد شه شناس
تا ببیند شاه را هر بی لباس ؛ مرد باید تا ببیند حق عیان
در وجود خویش دایم هر زمان ؛ مرد باید تا ببیند جز خدا ؛
از وجود خویش باشد او جدا ؛ مرد باید تا ببیند هر دو جهان ؛
در وجود خود بسی هم جان جان سؤال اگر کسی گوید که حق تعالی هم
ظاهر است و هم باطن و ظاهر چگونه بود و باطن او
چگونه باشد جواب دانه باشد که شاخ و برگ و گل و میوه
او صفات اوست اگر خواهد که خود را ظاهر کند
در زمین هستی خود پنهان شود و از زمین هستی
او صفات او ظاهر میشود پس زمین هستی او صفات
او ظاهر میشود پس زمین هستی او پنهان کننده
ذات است و عیان کننده صفات ظاهر است
از صفات و باطن است از ذات پس صفات نه عین
ذات است و نه غیر ذات همچنین حق تعالی یگانه است
و از یگانگی او کثرت صفات او ظاهر شد و از کثرت
صفات او کثرت علم پیدا شده است و از کثرت علم
جهل پیدا شده است و از کثرت جهل ادیان و ملت

بیدا شده است

بیدا شده است کما قال علیه السلام العلم نکتة کثرها
الجاهلون عبارت از آن است و هستی خدا که نکته علم است
و از جهالت کثرت فارغ گشت و سر الآن کما کان کان
یکون ظاهر گشت و رموز کان ما کان بی یکون
ما یکون مکشوف شد و از کثرت ماضی و مضارع
و مصدر و حال وارسته شد رباعی نی ماضی و مضارع و مصدر
نی علم و نه ادراک و نه قیل و قال است اینجا ؛ نی دهر و نه عصر
و نی صبح و سال است اینجا ؛ نی عشق و نه عرفان و نه ذوق و حالت اینجا
رباعی نی فوق و نی تحت و یسار است اینجا ؛ نی پیش و پس
و نه اندک و بسیار است اینجا ؛ نی نیک و بد و نی گل و خار است اینجا ؛
نی کیف و کم و نه یار و اغیار است اینجا ؛ این در حق کسی است
که از حق فانی شده و در صفات حق تعالی در آمده و رجوع
بذات حق تعالی کرده و اگر کسی در خود مانده و در هستی
خود محکم شده او را چنین حکم است که کان الله و لم
یکن معه شیء اینجا بود که دو جهان و اشیاء دو جهان
و مخلوقات دو جهان و حرکات و سکنات و خیر
و شر ایشان در علم خداست جل جلاله و علم خدا صفت

بسیار او
حالت اینجا
اینجا
شود

خداست وصفت خدا قدیم وغیر مخلوقست وهر که
مخلوق گوید کافر گردد دو جهان واشیاء دو جهان
ومخلوقات دو جهان وهر حرکات وسکنات وخیر
وشر ایشان قلم را الهام حق تعالی شد که اکتب قلم
در نوشتن آمد وآنچه مذکور شد ظاهر گشت وقلم
لوح محفوظ وعرش وکرسی وآسمانها وزمینها
وبهشت ودوزخ ودو جهان واشیاء دو جهان وحر
کات وسکنات وخیر وشر ایشان که ظاهر شد آن
همه مخلوقست وازانسان علم ودرک ووهم وفهم
وعشق ومعرفت ویقین وطاعت وکشف وکرامت
وخوارق عادة که ظاهر میشود آن نیز مخلوقست
وهر که میگوید که غیر مخلوقست کافر گردد وسخن محکم
آنست که الهام حق تعالی که بقلم شده است غیر مخلوقست
وآنچه نوشته شد مخلوق ولفظ کن از حق تعالی
است غیر مخلوقست فیکون یعنی آنچه شده است مخلوقست
وفرق میان خالق ومخلوق کسی بکند که عارف
ربانی بود باشد وعلم الیقین وعین الیقین وحق

وحق الیقین

وحق الیقین حاصل شده باشد زیرا که تنها از علم الیقین
حاصل میشود که از علم الیقین خطرات مختلف
حاصل میشود واصل شرع که کمال محمدیت نمی باید
واهل تصوف که بوجود واحد قایلند ومخلوقات
را عین خالق میدانند این نیز باطل است بیت
کر بغایت ور بحد گفته اند ❊ هر چه زو گفته اند از خود گفته اند
زو نشان چیزی نشانی کس نیافت ❊ چاره جز جان نفشانی کس نیافت
هیچکس را در خودی وبیخودی ❊ زو نصیبی نیست جز لا الذی
وقول حکما وصوفیه که مخالف آیة وحدیث وعقاید
شرع است آن نیز باطل است والله تعالی اعلم اسحان
اکثر کسان ملحد وکافر شدند چونکه صفت خود
دانستن وصفت خود صفت خدا دانستند وندانستند
که خدای تعالی در صفات خود متصرف است
وبنده را نرسد که متصرف باشد چنانچه سید انبیا
واولیا وسید اولی الاحوال محمد رسول الله است
او را چنین حکم شد که قل لا املک لنفسی نفعا
ولا ضرا الا ما شاء الله اگر کسی گوید که فاعل

حقیقی خداست که فَعَّالٌ لِمَا یُرِیدُ عبارة از انست وهر حرکات
وسکنات که در دو جهانست آن همه فعل حق است
بیت هر نیک وبدی که میرود در عالم ز خود میکند
وبهانه در عام نهاد جواب این توحید عام است وخاص
الخاص حق تعالی فاعل حقیقی است اما فاعل را مفعول
بمی باید تا فعل او ظاهر شود پس فاعل حقیقی خداست
ومفعول حقیقی روحست که وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ صفت
فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأُعْرَفَ در شان اوست ولباس روح
نفس است ولباس نفس جسم است وجسم مامور بامر
الهی است پس حق تعالی برای روح سه چیز بیافرید
اول خیر وشر دوم عقل سوم اختیار خیر وشر
چهار وجه است عامست وخاص است وخاص الخاص است
واخص الخاص [illegible] عام آنست که از میزان عقل بحوصله
خود امتیاز اسباب حیوة وممات وراحت ومحنت خود
کرده میشود واز شر اجتناب کند وخیر اختیار کند
وخاص آنست که از میزان عقل بحوصله خود امتیاز اسباب
درجات بهشت ودرکات دوزخ کرده میشود که خیر ایشان

درجات بهشت

درجات بهشت است وشر ایشان درکات دوزخ است
واز اسباب شر اجتناب کند واسباب خیر اختیار
وخاص الخاص آنست که از میزان عقل بحوصله
خود امتیاز اسباب صفات دل وکدورة آن کرده
میشود واز اسباب کدورة اجتناب کند واسباب صفاوت
اختیار کند واخص الخاص آنست که از میزان عقل بحوصله
خود امتیاز اسباب قرب وبعد حق تعالی کردن
واز اسباب بعد اجتناب کند واسباب قرب اختیار
پس هر کرا عقل داده اند حال او اینست هر که ورای
این داند ملحد است وهر کرا عقل نداد نداو حیوان
صفت است نه قرب وبعد است او را نه بهشت ونه دوزخ
ونه در ثواب وعقاب داخل است چونکه از این گفتار
معلوم میشود که حق تعالی کفر کافران خود میکند
وخود در دوزخ می در آید این اشد کفر است
وخود زنا میکند وخود دزدی میکند از گفتار
صوفیان جاهل اینچنین معلوم میشود که بیت
هر نیک وبدی که میرود در عالم خود میکند وبهانه بر عام

هاد یعني معنی اینست خود خواست که خود را ظاهر کند وهرچه
میخواهد میکند ومیشود که فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ اشارة
برآنست کنند است آنچه میخواهد آفریننده است
آنچه میخواهد وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ
عبارة ازآنست وَيَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ اشارة
برآنست وهرکه نیک ویدی که هست آفریدهٔ اوست وازخواست
اوست نه که خود میکند وبهانه برعام نهاد پس توحیدی
که ازحالت مبتدی ومتوسطاست وتوحیدی که
ازحالت منتهی است ازموافقات آیات وحدیث وعقاید
شریعت است درین رباعی هم ظاهر میشود رباعی
خود میکند وآنچه کند غیر کجاست ∴ اما صفت مووهم متری زراست
کرهم او عین عیان ∴ لیکن صفتی هادی ومضلی برماست
ای آنکه زتو گشت این عیان این همه غی ∴ هم از تو شده
این همه شی این همه حی ∴ کس نیست که ازذات ترا دیده وبیند
مخلوق نه خالق جزی بایدکی ∴ بشنو مثلی چند توای مرد خدای
کرمرتبهٔ کمال او داری طی ∴ کر روی در آینه ببیند خود را
عکسی است زذات او نه ذات اندروی ∴ ور پرتو خورشید اگر ذره برقصد

دورا

15

دوراست زذات او که هردو بی درنی ∴ دودی که ز
آتش اشکال را کردد ∴ کی دود بود چو آتش ای عارف حی
آبست صفات بحر وقوع ذات ∴ کی آب چو لعل او کرددی عی
دیگر چو سیاهی وکاغذ قرآنست ∴ از کاغذ واز سیاهی قرآن
یابی نی ∴ هرکس که بگوید ومنم عین خدای ∴ صد وا
بروحرم وهم هی ∴ آنکس که بخواهد که خدا را یابم ∴
از خویش برون آی زخود هیچ تی ∴ وانکس که بخواهد که
خدا یابم ∴ از جملهٔ خودی آی برون هیچون حی ∴
هرچیز که بینی وبدانی از حق ∴ آنست زتو در تو شکر چون درنی ∴
آنکس بکند فهم سخن دانه حسین ∴ کرخم بجلش چند قطره می ∴
پس دانست که از صفت قهاری حق تعالی ومضل ومذلی
ومنتقمی ومانند آن از حق تعالی باید پناه گرفت
ودروقت پناه خشوع وخضوع بغایت بیدا شود
ونیازمندی ظاهر کردد اِنَّمَا يَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ
الْعُلَمَاءُ عبارة ازانست قال النبي صلى الله عليه وسلم
اَنَا اَعْلَمُكُمْ هُوَ اَخْشَاكُمْ بِاللّٰهِ ايضًا اِذَا تَجَلَّى اللّٰهُ
لِشَيْءٍ خَضَعَ لَهُ ايضًا مَنْ عَرَفَ اللّٰهَ خَافَ اللّٰهَ

چونکه درمیان جلال وجمال حیران بماند وازهم
وجوه نیازی با حق تعالی آرد چونکه برآرنده نیاز
هم نیازمندان حق تعالی است که الله الصمد ازانست
ودر عین نیاز افکنده کی با حق تعالی دارد وسجده
عبارة از افکنده کی است وتسبیح عبارة ازانست که
بی نیازی حق تعالی وعظمت او معلوم کردن ونیازمندی
وعجز خود با حق تعالی بیان کردن العجز عن الادراک
عجز وتقصیر چون زجانب ماست : لطف واحسان نبی نظم
جو وصف جاست : لطفه کن لطف برین مسکین : تا بیابد
دلم ز تو تسکین : سالک صادق را از ابتدا تا انتها
عذر ونیاز وافکنده کی بقدر حوصله می باشد که راه
رحمانی اینست واگر عذر ونیاز وافکنده کی پیدا شود
عجب وغرور پیدا شود راه شیطانی کو فرق باشد اگرچه ایشان
هم توحید ومعرفت حاصل شده باشد چونکه شیطان را
توحید ومعرفت بسیار حاصل است اما علم الله نداشت
پس باید دانست که نیاز اهل الدنیا حصول دنیاست
ونیاز اهل آخرة حصول درجاة علاست نیاز

اهل الله حصول

درجاة ...

اهل الله حصول لقاء مولیست پس بعد از مسکنت
ونیاز مقام تسلیم است یعنی گردن نهادن در امر
باری که اسلام حقیقی ودین خالص اینرا گویند
که ان الدین عند الله الاسلام عبارة ازانست
الا لله الدین الخالص اشارة برآنست وبعد
از مقام تسلیم مقام تفویض است یعنی احوال
الظاهر وباطن واحوال دنیا واخری ومولی
با خدا سپردن که وافوض امری الی الله ان الله
بصیر بالعباد اشارة برآنست وبعد از مقام تفویض
مقام رضاست وبالاتر از مقام رضا مقام
دیگر نیست چونکه مقصود همه انبیاء واولیا خشنودی
خداست چون خشنودی خدا حاصل شده باشد
همه چیز حاصل شد که رضی الله عنهم ورضوا عنه
عبارة ازانست ورضاء حق تعالی حاصل نشود
مادام که ازین جانب راضی نباشی در هر امر
رضائی تو ترا باید : رضائی او ترا باشد
رضائی او دلیل وصلت اوست : رضائی او نشان قربت

باب دوم در بیان جامعیت انسان

مخلوقات و بزرگوارتر است از همه موجودات
قال الله تعالی ما خلقکم ولا بعثکم الا کنفس
واحدة یعنی نیست آفریدن شما و نه برانگیختن شما
مگر مانند یک تن چه ابو البشر حضرت آدم را
آنچه در نفس او بود در نفس دیگران نیز هست
کما قال النبی صلی الله علیه وسلم المؤمن کنفس
واحدة ایمان بود که سیاهی یکیست و ازان
حروف بسیار و عبارات بیشمار ظاهر میشود که آنچه
درون یکیست دیگران نیز هست و هدایت و ضلالت
درون همه کس هست بیت یک قطره سیاهی حرف بسیار
وزان هر حرف معنیهاست اظهار اما اگر کسی
مظهر هدایت حق شود امتیاز ضلالت میکند و از ان
اجتناب کند کسی نیست که او را گمراه کند که ومن یهد الله
فما له من مضل عبارة ازانست و اگر کسی مظهر ضلالت
را راه هدایت داندر اَفَمَنْ زُیِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ
فرآه حسنا عبارة ازانست و یحسبون انهم

اشارت بر آنست که او را براه ارد که ومن یضلل الله
فما له من هاد و اگر کسی راه هدایت و ضلالت
هر دو بهم باشد که خلطوا عملا صالحا وآخر سیئا
اشارة بر انست اگر هدایت را هدایت داند
و ضلالت را ضلالت داند اخر توبه نصیب شود که
عسی الله ان یتوب علیهم ان الله هو التواب الرحیم
پس ادم مظهر ذات الله و صفات اوست و مظهر
عین صفاتست و نه غیر صفات نه عین ذات و نه
غیر ذات و آدم مظهر جمال و جلالست و خلیفه
حق است که انی جاعل فی الارض خلیفة عبارة
ازانست و خلیفه ربانی معنی خلیفه گفته اند که خلاصه
از جمیع موجودات و از همه مکتوبات و مجمع غرایب
غیب و منبع عجایب شهادة لاریب اوست و خلاصه
عوالم جسمانی و لطیفه عوالم روحانی و امر ربانی است
کما قال الروح من امر ربی عبارة ازاست و جامع
حقایق علوی و کامل دقایق سفلی هوست و مخلوق
از دست قدرة ربانی است قال الله تعالی لما خلقت

بيدي ومحرم اسرار سبحاني است چنانچه حديث
قدسي بدان ناطق است كه خمرت طينة آدم بيدي
اربعين صباحا عبارة ازانست نظم ادمي جيست برزخ
جامع صورة خلق وحق درو لامع متصل با دقايق
جبروت مشتمل با حقايق لاهوت اي عزيز حق تعالي
از جهار عناصر كه اب وخاك وباد وآتش است آفريد
جمادات ونباتات وحيوانات وهر جيز نيز از اب افريده
شد كه وجعلنا من الماء كل شيء حي عبارة ازانست ويقولي
فرشتكانرا نيز از اب افريد كه والله خلق كل دابة من ماء
اشارة برانست وآدم جامع از هر جيز جنانجه جماد استخوان
اوست ونبات موي اوست وحيوان ناطق خود آدم است
ودر حيوانيت او دو صفت است صفت بهيمي وصفت ملكي
واكر صفت بهيمي او غالب است از هر حيوانات بدتر است كه
اولئك كالانعام بل هم اضل عبارة ازانست واكر
صفت ملكي او غالب است از هر مخلوقات بزركوارتر است
ومكرم تر است ولقد كرمنا بني آدم وحملناهم
في البر والبحر اشارة برانست وبر بحر اشارة بدنيا

واكره

واكره بهر او آفريده شده وشرف لقاء حق تعالي
مشرف كشته كه فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا
صالحا عبارة ازانست بس ادمي را دو روي است
يكي بجانب اعلي كه ملكية است وديكر بجانب اسفل
كه بشريت است اكر بجانب اعلي ميل كند صفت بشريت
او كه اخلاق ذميمه مغلوب شوند وصفت ملكي او كه
اخلاق حميدة است غالب شوند واز ملكيت بر روحانيت
انتقال كند وروحانيت او برحمانيت بپيوندد
وبصفت اين آية موصوف شود كه فاينما تولوا
فثم وجه الله واين حديث نيز شعار او شود
ما رأيت شيئا الا ورأيت الله فيه واكر بجانب
اسفل ميل كند اخلاق ذميمه او غالب شوند
وحميده او مغلوب شوند ودر صفت بهيمي او مقهور
كردد وبهيمي او به شيطانيت بپيوندد ومحبت
دنيا ولذة نفساني وكفران نعمت بيشه او شود
وبصفت اين اية موصوف شود كه وويل
للكافرين من عذاب شديد الذين يستحبون

الحيوة الدنيا علي الاخرة واين حديث نيز در حق
اواست كه الدنيا جيفة وطالبها كلاب پس عاقل
كسي است كه جانب اعلي ميل كند كه آدمي جامع است
از همه چيز وشريفتر است از همه اشياء هر دو جهان
و بزرگوارتر است از آنچه از عرش تا تحت الثري است
واز آنچه وراء ايشانست كه مظهر ذات الله وصفات
اوست چنانچه حديث نبوي بدان ناطق است كه
قلب المومن اكبر من العرش وواسع من الكرسي وافضل
من ما خلق الله تعالي يعني دل مومن بزرگتر است
از عرش وگشاده است از كرسي وفاضلتر است از آنچه
آفريد حق تعالي يعني هر مخلوق را صفتي خاص است
چنانچه حيوان را حيوانيت است وجن را جنيت است
وملك را ملكيت است وبشر را هم حيوانيت است وهم جنيت
وهم ملكيت وهم روحانيت است وهم رحمانيت است
كه هر مخلوق را صفتي است وآن همه صفات درون آدمست
چونكه مظهر حق است ونيز حديث نبويست كه قلب المومن
حرم الله وحرام ان يلج فيه غير الله وقلب المومن عرش الله

يعني دل مومن حرم خدا است وحرامست آنچه در او راه
شود در آن غير از خدا ودل مومن عرش خدا
ونيز حديث نبوي بدان ناطق است كه ان الله
خلق آدم علي صورته بيت آن پادشاه
اعظم در بسته بود محكم ؛ ناگاه بدر آمد بپوشيده دلق آدم
يقين داني كه ما چندين عجائب ؛ براي يك دل بنا نهادم
فرستاديم آدم را بصحرا ؛ جمال خويش در صحرا نهادم

باب سيوم در بيان ايمان قال الله تعالي

يا ايها الذين آمنوا آمنوا بالله ورسوله يعني
انكسانيكه ايمان آورديد بدل وبزبان بخدا
ورسول او ثابت باشيد در ايمان خود باية
اين معني كه اي انكسانيكه ايمان آورديد از حيثيت
برهان ايمان آريد بسبيل كشف وعيان بايمان
آورديد از روي تصديق آريد بطريق
تحقيق از حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق
والدين نقشبند منقولست كه فرمود يا ايها الذين آمنوا
اشارتست بانكه در هر لحظة العين نفي وجود بشري

باید کرد واثبات واجب الوجود جل جلاله باید نمود
که وجودک ذنب لا یقاس به ذنب عبارة ازآنست از
سید الطایفه جنید بغدادی قدس سره منقولست
که فرمود بنجاه سالست که ایمان آورده‌ام ودرایمان تازه کردن
هنوز در بنده آنم نظم آدمی بی حق بدن محض کناهست
بخود مشغول کشتن کفر راهست ؛ ترا هردم کشند بندار هستی
سوی ظلمت سرای خود برستی ؛ خودی کفراست نفی خویش
کن زود که جز حق در حقیقت نیست موجود ؛ اعلم ان الایمان
نور فی القلب المؤمن یری به حق و باطل وانقیاد
علی الحق واجتناب عن الباطل ان الکفر ظلمة فی القلب
الکافر والمنافق یری به حق فی الباطل فی الحق وانقیاد
علی الباطل واجتناب عن الحق کما قال الله تعالی
الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور
والذین کفروا اولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من النور
الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
ای عزیز ایمانرا چهار رکنست دو از جانب بنده است
وآن اقرار بزبان وتصدیق بدلست ودوآن هدایت

وتوفیق

وتوفیق مقدم حق تعالی است که اول از جانب حق تعالی
کشنده کی بیدا شود که آنرا جذبه کویند که یحبهم
ویحبونه عبارة ازانست واقرار وتصدیق مقدم
بنده است فاذکرونی اذکرکم اشارة برآنست وآنرا
سلوک کویند وازآن حق قدیم وغیر مخلوق است
وازآن بنده حادث ومخلوق است بس اقرار وتصدیق
مثال دانه تخم است که در زمین دل باخلاص بکارند
وخس وخاشاک محبت مطلوبات کونین از دور کنند
واز نجس کفر وشرک ونفاق باک سازند واز جرکت
عجب وحسد وریا وکینه وبخل وطمع ومانند آن صاف
کنند واز تسقیه عبادات وریاضات واذکار وافکار
معمور کنند واز دست انقیاد امر واجتناب نهی
برورش دهند تا بعد از مدة چند شاخ او بزرک او که
عشق ومحبت وذوق وحالت ویقین ومعرفت
وکشف وکرامت وخوارق عادة است ظاهر میشود
واکر تسقیه او کم میشود شاخ او بزرکی است
خشک میشود واکر زیاده کنند این هم زیاده شوند

وچون شاخ وبرگ او زیاده شوند بعد از مدة
چند شکوفهٔ او که علم الله وتوحید حقیقی است ظاهر
میشود وچون ظاهر شد باید که تسقیه از آن زیاده
کنند تا میوهٔ او که قرب حق تعالی است حاصل شود
وچون حاصل شد کمال ایمانست کما قال الله تعالی
أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً
كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي
أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا یعنی آیا نمی بینی که چگونه
زد مثلی خدا تعالی کلمهٔ پاکیزه را که کلمهٔ توحید است
مانند درخت پاک که بیخ او ثابت است در زمین دل
مومن وشاخهای او در بلندی آسمان که قرب حق است
میدهد میوهٔ خود را در هر وقتی باذن پروردگار خود
یعنی از ابتدا وانتها سالک را بقدر ریاضات ومجاهدات
وحوصله در هر وقتی توحید ومعرفت حق تعالی گوناگون
گون حاصل میشود وبقدر ترک جان وترک ماسوای
رحمن قرب میسر میشود ای عزیز ایمان مراد از قرب حق است
وکفر مراد بعد حق ونیز گفته اند که ایمان مراد از نفس

از نفس کشی است که وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ عبارة
از آنست وکفر مراد از نفس پروریست چنانچه حدیث
نبوی بدان ناطق است که النَّفْسُ هِيَ الصَّنَمُ الْأَكْبَرُ وَالصَّنَمُ
الْأَصْغَرُ آرزوهای اوست كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى أَفَرَأَيْتَ
مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ یعنی آیا نمی بینی ای پسندیده
کسی را که هوای خود به خدای خود گرفته آن بیچاره
پندارد که بندهٔ خدا هستم چنانچه حدیث نبوی
بدان ناطق است أَهْوَاءٌ أَبْغَضُ مِنْ جَمِيعِ الْآلِهَةِ نظم
نفس کافر را بکش مومن باشی ٭ چون بکشتی نفس را ایمن باشی
نفس پرور کافر است اما نهان ٭ از درونت یار هار و نار ها
ظاهر اگلزار وباطن خارها ٭ نفس کشتن کار شیران نیست وبس
نی سگ ونی گربه وخوک ومگس ٭ نفس کشتن پیشه سازی ای حسین
تا بیابد دین وایمان تو زین ٭ پس بباید دانست که نفس تو
هرچه بچیز بخواهد آن معبود تست چنانچه بزرگان
گفته اند که هرچه در بند آنی وهرچه محبوب تست بحقیقت
معبود تست کما قال النبی صلی الله علیه وسلم کل ما شغلك فهو معبودك
یعنی هرچه چیز که مشغول گرداند ترا از یاد کردن خدا تعالی

بر آن چیز که معبود تست ایضاً ما شغلک عن الله فهو
منک کما قال الله تعالی وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا یعنی
و هر کروهی را جهتی و قبله است که او روی دل
بدان جانب میکند پس هر کسی را قبله است و روی
بقبلهٔ خود آورده و از قبلهٔ حقیقی باز مانده مکر محرم
آن حرم تجرید و محرمان تفرید که از قبله فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا
فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ روی نمیکردانند و در بحر شهود دیدار
مستهم مستغرقند نظم قبلهٔ شاهان بود تاج و کمر
قبلهٔ ارباب دنیا سیم و زر قبلهٔ صورة پرستان آب و کل
قبلهٔ معنی شناسان جان و دل قبلهٔ زهاد محراب قبول
قبلهٔ بد سیرتان کار فضول قبلهٔ تن پروران خواب و خور
قبلهٔ انسان بدانش بهره ور قبلهٔ عاشق وصال بی زوال
قبلهٔ عارف جمال ذو الجلال باب چهارم در بیان معرفت
حق تعالی قال الله تعالی وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ
إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ای لیعرفون و نیافریدیم پریان
و آدمیان مکر تا مرا پرستند و از پرستش مرا بشناسند
کما قال النبی صلی الله علیه و سلم مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ

یعنی

یعنی هر که بشناخت نفس خود را پس تحقیق بشناخت پرور
دکار خود را ای عزیز از عبادات و ریاضات و از زهد
و تقوی و علم و عرفان و سایر عبادات مقصود
شناخت الهی است و شناخت الهی حاصل نمیشود مادام که
خود را نمی شناسی و خود شناسی حاصل نمیشود مادام
که عبادت خالصاً لله نباشد ندیدی که فرعون تمام
شب ریاضت میکرد آخر خود شناس نشد و دعوی
انانیت کرد همچنین اکر کسی عبادات و ریاضات میکند
و خود شناس نشود و علم الله که نتیجهٔ عبادتست حاصل
نکند بسوی استدراج و تجلیات شیطانی و جنونیت
میکشد و دعوی انانیت میکند کافر کردد و اکرچه
از وی چیزهای عجایب و غرایب ظاهر کردد چنانچه
از فرعون و دجال و شیطان ظاهر کشت کما قال النبی
صلی الله علیه و سلم مَنْ تَزَهَّدَ بِلَا عِلْمٍ جُنَّ أَوْ مَاتَ
کَافِرًا یعنی هر که زهد کند بغیر علم که آنرا خود شناسی
کویند مجنون میشود یا میرد کافر پس اکر کسی از علم
و زهد خود شناس نشود فرعون وقت است

ودجال زمانه **نظم** مقدار خود شناسي تا حق را شناس كردي
مقدار حق شناسي حيرة ميسر آمد · مقدار حيرة خود فاني شوي
تو از خود · مقدار فاني از خود تو اظهار آمد · مقدار اظهري
تو حق را قريب كردي · مقدار قرب حق را جان تو مظهر آمد
پس ببايد دانست كه خود شناسي را دو وجه است **وجه اول**
بداني كه من از قطرهٔ گنده وني مقدار آفريده شده‌ام كه
الم نخلقكم من ماء مهين اشارة بر آنست پس از
نطفه به علقه پس از علقه به عظام پس از عظام
بلحم و عاجزي و ضعيفي خود مشاهده كند و سر و خلق
الانسان ضعيفا معاينه ببيند و رنج و زحمت خود
ظاهر باطن مكاشفه كند كه لقد خلقنا الانسان في كبد
عبارة از آنست جنانچه **نقلست** كه شيخ شقيق بلخي در راه
معرفت شاهزادهٔ زمانهٔ او را ملاقات شد شيخ او را
هيچ التفات نكرد شاهزاده در خشم شد و گفت مرا نمي
شناسي شيخ فرمود آري ميشناسم كه اول قطرهٔ بودي در پشت
پدر پس از راه بول بيرون آمدي باز از راه بول در رحم
مادر شدي و در رحم مادر خوراك تو خون و بلغم بود

باز از راه بول بدنيا آمدي چون عمرة آخر رسد
گوشت و پوست تو كرمان گور خورند و استخوان تو پوسيده
شوند باين طريق ترا ميشناسم شاهزاده خلقت خود را
بشناخت و در پاي شيخ افتاد و عذر خواست و از آن شد
وجه دوم بداني كه بار امانت حق تعالي كه معرفتست
آسمانها و زمينها و كوهها نتوانستند برداشت از من
عاجز و مسكين چون ادا شود و در عبادات و رياضات
و اذكار و افكار كوشش كند و در مكر نفس و شيطان
ملاحظه كند و ظلم نفس و جهل خود مشاهده كند
كما قال الله تعالي انا عرضنا الامانة علي السموات والارض
والجبال فابين ان يحملنها واشفقن منها وحملها
الانسان انه كان ظلوما جهولا **يعني** بدرستي كه
ما عرض كرديم امانت را كه طاعت است يا معرفت بر آسمانها
و زمينها و كوهها پس سر باز زدند انكه بردارند امانت را
و بر داشت آن را آدم و بدرستي كه آدمي هست و جاهل
و ظلوم ظالم و جهول را معنيها بسيار نوشته‌اند از جمله
اين معني ظلومست يعني نفس خود را فنا ميكند در هويت

حق تعالی را ملاحظه خود نمیکند وجهولست یعنی غیر حق را
نداند ونشناسد بقول لا اله الا الله نفی ما سوای میکند
ونیز گفته‌اند که آدمی را چندان خودیت که هیچ مخلوقات
ندارد ونقش هر صفات حق تعالی در خودی او میگنجد
چنانچه حدیث بدان ناطق است که لا یسعنی فی ارضی
ولا سمائی ولکن یسعنی فی القلب عبد المومن التقی
النقی یعنی نمیگنجم من در زمین ونه در آسمانها ولیکن
میگنجم در دل بنده مومن متقی وپاکیزه ونیز حدیث
قدسی است که یا ابن آدم خلقت الاشیاء لک وخلقتک لی
یعنی ای فرزند آدم آفریدم جمیع اشیاء برای تو وآفریدم
ترا برای خود یعنی مظهر ذات وصفات حق تعالی آدمی بود
بیت آن پادشاه اعظم در بسته بود محکم ناگاه بدر آمد پوشیده
دلق آدم ودر خداشناسی نیز دو وجه است اول قادر
را از قدرت میتوان یافت وصانع را از صنع میتوان
شناخت ودر عظمت حق تعالی باید شد وهیچ منبع
عرش تا تحت الثری بزرگ وشریف تر از وجود خود
نداند کما قال النبی صلی الله علیه وسلم قلب المومن

اکبر من العرش

اکبر من العرش وواسع من الکرسی وافضل من ما خلق الله
تعالی یعنی دل مومن بزرگتر از عرش وکشاده است
از کرسی وبهتر است از آنچه حق تعالی آفرید پس درون
خود فرو باید شد وسیر کونا کون حاصل باید کرد
وچیزهای عجایب وغرایب که در دل آدمست باید دید
رباعی یا رب چه خوشست بی دهان خندیدن
بیواسطه چشم جهان را دیدن بنشین سفری کن که بغایت خوبست
بی منت پای گرد جهان دیدن وجه دوم آنست که هر دو جهان
در خود مشاهده کند وخود که آینه ذات الله وصفات
اوست معاینه بیند وهر اشیاء آنجهان واینجهان
مظهر خود داند بیند ودر هر اشیاء یک روی عیان بیند
رباعی یک مغز نهان میکنم در همه پوست یک روی عیان
در همه آینه دوست در میوه اگر چه صد حلاوه دارد
یک آب نهان باهم لذات در واست ونیز محققان گفته‌اند
که معرفت حق تعالی بسه وجه است عامست وخاصست
وخاص الخاص عام را علم الیقین است که از انوار صفات الله
مشاهده شود وخاص را عین الیقین است که از آن

عاجزي وضعيفي ونيستي كه در درك ذات حق تعاليست
ميسرست كه حقيقت ذات ميسر نميشود وبغير از مماة كه واعبد
ربك حتي ياتيك اليقين اشارة بر آنست وامير المومنين
حضرت صديق رضي الله تعالي عنه ميفرمايد كه
العجز عن الادراك الادراك ونيز بزركان ميفرمايند
كه كلما ظننت اني وجدت فحينئذ فقدت وكلما ظننت
فقدت فحينئذ وجدت يعني هركاه كه كمان ميبردم
من يد رستي كه يافتم من خدا يرا بس آن وقت نيافتم
ونيز حضرة ابراهيم ادهم مناجات ميكند الهي من عرفك
فلم يعرفك فيكف حال من لم يعرفك يعني الهي كسي كه
نشناخت ترا نشناخت ترا بس جكونه حال او باشد كسي
نشناخت ترا بس معرفت صفاتست ومعرفت ذات ومعرفت
صفات بقدر تزكيه نفس وتصفيه دل وتجليه روح
در دنيا حاصل است جونكه صفات بذات ميكشند وصفات
عين ذات هم نيست وغير ذات هم نيست ومعرفت ذات را
هيج فردي از افراد انبيا واوليا وهم وفهم وعلم ودرك
نميتوانند در آورد كه شناخت ذات و ديدار ذات ميسر نيست

بغير از مماة كه من كان يرجو لقاء الله فان اجل الله
لآت عبارة از آنست جنانجه در خبراست كه روايت
ميكند ام المومنين عايشه صديقه رضي الله عنها
كه كفت روزي حضرت رسالت بناه را نوبت در خانه
من بود نيم شب حضرة نشته بود من خسبيده وسرما
بالاي زانوي حضرت بود ومن خواب ميكردم
ناكاه اشك مبارك حضرت بر روي من افتاد ومن
از آن بيدار شدم كفتم يا رسول الله اين كريه براي
جيست اكر براي ترس دوزخست آن حرام كرده شماست
واكر براي بهشت آن حلال كرده شماست حضرت
فرمود كه براي لقاء الله تعالي است كه ديدار ذات ميسر نيست
بغير از مماة بس آنجا از سر انصاف نظر كن كه آنجه
يافتني بود هو يافت وآنجه ديدني بود هو ديد
وآنجه معلوم كردني بود هو كرد باز اشتياق مولي
بحد داشت كه ديدار ذات ميسر نيست بغير از مماة كه
واعبد ربك حتي ياتيك اليقين اشارة بر آنست
ونيز در خبراست كه حضرت موسي عليه السلام در ابتداء

نبوة انوار صفات الله از رخت دید وحق تعالی فرمود که
یا موسی انی انا ربک فاخلع نعلیک وجون در انتها
نبوة رسید فرمود قال رب ارنی انظر الیک فرمان آمد
قال لن ترانی **بیت** زموسی هر زمان فریاد ارنیت
زحق دایم ندایی لن ترانیت **پس باید** دانست که مشاهده
حق تعالی که در دنیا نیست مشاهده که بعد از مرگست محقرات
مشاهده که بعد از مرگست نیست مشاهده که در بهشت است
محقرات این مشاهده بجز **تمثیل** معلوم نمیشود جنان بود
که شعاع افتاب که از آینه یا از آب عکس آن در شفق
خانه زدیده میشود آن مشاهده در دنیاست وبغیر سقف
در آینه یا در آب دیدن آن مشاهده بغیر از مرگست
وبغیر واسطه آینه وآب دیدن آن مشاهده در بهشت است
کالموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب عبارة از انست
پس باید دانست که علم الیقین بانوار صفات حق تعالی
تعلق دارد وعین الیقین بانوار اسرار حق تعالی تعلق
دارد وحق الیقین بانوار ذات حق تعالی تعلق دارد
انجنان بود که مردی باشد که از دور دودی می بیند

که صفات

که صفاة آتش است بلا شک دانسته میشود که آتش آنجاست
کر دودی آتش نمی باشد این را علم الیقین گویند
ونزدیک آتش شدن وزبانه آن دیدن که اسرار
آتش است آنرا عین الیقین گویند ودرون آتش شدن
وهمرنگ او گشتن آنرا حق الیقین گویند **بیت** یکی بود ماز
ما جدا مانده من وتو رفته وخدا مانده تو او نشوی
ولیکن از جهد کنی جایی برسی کز تو توئی برخیزد

باب پنجم در بیان شریعت وطریقت وحقیقت وحقیقة
الحقیقة است که از وجه فرایض وسنن ونوافل وادعیه
واسماست **ای عزیز** شریعت عبارتست از ادای حدود الله
که اجتناب از نواهی وانقیاد در امر اوست وملازمت
طاعت حق است وطریقت عبارتست از لذة طاعت
یافتن وحقیقت عبارتست حکمت هر امر ونهی یافتن
وحقیقة الحقیقت عبارة است در حکمت حاکم را دیدن
که آنرا مشاهده گویند پس در لذة طاعت وامر ملک
وبشر شریکند ودر حکمت اشیا وعلم الله ومشاهده
وتجلیات ملک بیگانه اند زیرا که حق تعالی فرمود

که انی جاعل فی الارض خلیفة پس لفظ خلیفة کفتی
خود معلوم میشود که افضل واکرم واشرف همه از مخلوقات
باشد این ندانستند قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها
ویسفك الدماء وکفتند وچون حق تعالی ایشانرا
معلوم کرد فریاد لا علم لنا الا ما علمتنا برآوردند و قدرتی
که دریا سوتست وحرکات وسکنات هفت آسمان و زمین
ودانش آن واهل آن که در ثواب وعقاب داخل است آن
در لوح محفوظ است وحکمت اشیا دانستن ومشاهده
وتجلیات حق تعالیست آن ورا عرش وکرسی وقلم ولوح
محفوظ است ای عزیز حضرت موسی را علیه السلام
خطاب شد که پیش حضرت خضر تعلیم علم لدنی بکیر ومعلوم الهی
وکس خیال بکند که حضرة خضر افضل است از حضرت
موسی وحضرة موسی پیغامبر مرسل واولو العزم است
اکرچه حضرة خضر نبی است اما دانش حضرة موسی
بهتر از دانش حضرة خضر است ودانش حضرة خضر از لوح
محفوظ است که قدرة دو جهان ومخلوقات دو جهان
وخیر وشر ایشان در آنست ودانش حضرة موسی دانش

قادر است که قادر از قدرة معلوم میشود وعلم تجلیات
ومشاهدهٔ ذات داشت پس دانش لوح محفوظ
شیطانرا نیز بود وقتی که معلم ملائکه بود اما علم الله
نداشت آن دانش را اعتبار از یجهت حضرة
موسی بهتر است از حضرت خضر که ولقد فضلنا بعض
النبیین علی بعض اشارة برآنست وتلك الرسل فضلنا
بعضهم علی بعض عبارة آنست چنانچه کفته اند که
حق را دو کتابست یکی را علم الکتب ودیکر را ام الکتب وعلم
الکتب آن در لوح محفوظ است ولوح محفوظ وآنچه
در آن نوشته شد آن همه مخلوقست وام الکتب آن در علم
خداست وصفت اوست وقدیمست با حق تعالی وغیر
مخلوقست چنانچه قرآن وکتب وصحیفهٔ منزلها ازینجا
خود قیاس کنید که دانش مخلوق بهتر باشد یا دانش
غیر مخلوق تمثیل این چنان بود بادشاهی مریض شد
وپیش طبیب فرمان شود وطبیب علاج او بکند وبه شود
پس طبیب از بادشاه بهتر نباشد ومریض حضرة
موسی علیه السلام آن بود که روزی حضرة موسی

خطبه میخواند و سخنهاء بلند و حقایق و دقایق معرفت
و توحید بیان میکرد یکی از عظماء قوم گفت یا کلیم الله
هیچکس باشد در روی زمین از تو داناتر و موسی گفت
نمیدانم در همه عالم از خود داناتر پس مرد دانش
حضرة موسی مریض پیدا شد و برای شفاء آن مریض
فرمان حق تعالی شد که از برای طلب دانش پس بنده
ما که خضر است برو و جوت برفت و از و معلوم کرد و شفا
یافت و نیز در خبر است که در زمان حضرت موسی
پنج سال باران نبارید و علما و فضلا و زهاد بنی
اسرائیل دعا کردند و حضرة موسی نیز دعا کرد قبول
نشد فرمان حق تعالی شد که از برخ درخواست کنید
تا دعا کند و قبول کنم پس کسی گمان برد که برخ از حضرة
موسی بهتر باشد حتی آنکه حق تعالی در شان او میفرماید
که ضحکنی فی کل یوم ثلاثة مرات انجاب بود که
پادشاه را مسخره خوشحال کند اما مرتبه مقربان پاد
شاه نرسد سخن مختصر آنست که آن سخنها که قصه
سفینه و قتل غلام و بستن جدار که حکمت آن حضرة

موسی

موسی ندانست قصور دین و ایمان او نشد و حضرة
خضر دانست دین و ایمان او زیاده نشد و این دانستن
و نادانستن برابر است اما اهم مهم انبیا و اولیا
و مومنان آنست اسباب قرب و بعد حق تعالی بدانند
و هر که را دانش دین زیاده تر قرب حق تعالی بیشتر
والله اعلم جنانچه حضرة سلیمان را دیو و پری
و وحوش و طیور و باد و آتش مطیع او بود بساطی
او چهل فرسنگ در باد هوا روان میشد و زبان
مرغان و لغت موران مفهوم او بود باز این همه کتاب
از عالم اسرار است و مشاهده و تجلیات حضرت
موسی را بود علیه السلام و حضرة سلیمان علیه السلام
تابع شرع موسی و بحکم توریت بود همچنین حضرة
خضر تابع شرع موسی و بحکم توریت بود پس
از اینجا خود قیاس کنید که تابع از متبوع بهتر نباشد
جنانچه جمهور علما گفتند که از علم و عقل و از
همه صفات حمیده انبیا بهتر اند از همه اولیا
اولو العزم بهتر اند از همه انبیا و حضرت رسالت

حضرة

صلی الله علیه وسلم از همهٔ اولیا و اولوالعزم بهتر است
در هر صفات ونیز در خبرات که در زمان حضرة
موسی بنده گستاخ حق تعالی بود و علم الله وحکمت
اشیا کما حقه نداشت فرمان شد که ای موسی
در فلان بیابان بنده ایست سلام کن وتجلیات
ما باو برسان پس چون حضرت موسی برفت وسلام
وتجلیات رساند آن بندهٔ گستاخ بود گفت ای موسی
تجلیات حق تعالی نخواهم حضرت موسی حیران شد
گفت سبب چیست در میان ما و او جنگ است حضرة
موسی را حیرانی زیاده شد پس گفت سبب جنگ
چیست گفت ای موسی تو منصف شو که حق تعالی
خود را کریم ورحیم خواند که غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التوب
پس دوزخ برای چه آفرید واگر دوزخ را آفرید
هر که بد کند در دوزخ اندازم وهر که نیک کند او را
به بهشت در آرم این معامله است پس کریم ورحیم
گفتن برای چه بود ازین جهت میان ما و او جنگ است
حضرة موسی ساکت شد ومناجات کرد وحی شد

که ای موسی

ای موسی اگر میخواهی که ما و او صلح کنیم وسبب
صلح آنست که چند چوب باو بزن و بر او سوار شو
وبطریق سواری بر آن تا میان ما و او صلح شود
وسیر آن مشاهده کنی پس حضرة موسی همچنین
کرد وبطریق سواری چند گام براند پس درویش
خود بخود میگفت ای بار خدایا میان ما و تو
صلح شد وآشتی کردیم که برای این چنین بندهای
ظالم را دوزخ درکار است پس آن بنده واصل
حق تعالی بود وتوحید ومعرفت داشت اما علم اسرار
نداشت که علم الله خاص برای بندهای خاص باشد
که پیغمبرانند وتابعان خاص ایشان پس آن بندهٔ
گستاخ حکمت دوزخ نداشت بیت در بوتهٔ دوزخ
جوهر ما بگذاری ؛ منت دارم که پیغمبر یم میسازی
ازین جهت اولیا کامل وملک مقرب بمرتبهٔ انبیاء
نرسند اگر چه تربیه وتعلم علم از ایشان یافتند
چنانچه در خبر است که حضرة رسالت پناه صلی الله علیه
وسلم تعلیم علم از حضرة جبرئیل آموخت وکس حیال

نکند که حضرة جبرئیل همتر باشد از حضرة رسالت
بناه و تعلیم علم جسمانی و روحانی از حضرت جبرئیل
بود و تعلیم علم روحانی از حق تعالی بود که حضرة
جبرئیل در آنجا بیکانه است و آن از الهام ربانی است
و جبرئیل در آنجا بیکانه بود که لی مع الله وقت لا یسعنی
ملک مقرب ولا نبی مرسل عبارة از آنست **بیت**
چون بخلوة جای سازد با خلیل ؛ بر بسوزد قر نکنجد جبرئیل
تمثیل این چنان بود که شاهزاده را بزرک شود
و حوصلهٔ آن شاهزاده دیکر باشد و حوصلهٔ ان دایهٔ
دیکر **تمثیل** دیکر بیضه باشد از شاه باز بس آن بیضه را
ماکیان پرورش کند تا بزرک شدن بس سیر و شکار
آن شاه باز بس آن بیضه را ماکیان پرورش کند
تا بزرک شدن بس سیر و شکار آن شاه باز دیکر باشد
و سیر و شکار ماکیان چیزی دیکر همچنین نسبت است
میان معلم و بعمران **همچنین** سیر و شکار هم انبیا
و تابعان خاص ایشان که ورای عرش و کرسی و لوح
و قلم و بهشت و دوزخ **سیرکه** مقید تعلیم بهشت و دانش

لوح

لوح و قلم شود و محجوب کردد **حجاب** اکر کسی را
از ملک و بشر و خبر لوح محفوظ و دانش هفت آسمان
و زمین و سیر آن معلوم میشود و حکمت اشیا و مشاهده
و تجلیات حاصل نشود ناقص است و ملک را در حکمت
اشیا و در مشاهده راه نیست و بشر را راه هست مادام
که بدانش هفت آسمان و زمین و لوح محفوظ
قانع نشود و مطلوب نکردد و چونکه در ذاتش
ایشان تفرقه عظیم است و از جمعیت دور است و از
حد عد داست انچنان بود که شهود حق تعالی
در وقت حساب چیزی دیکر است و در بهشت
چیزی دیکر است چونکه کلام حرف و صوة شهود
نتوان دریافت و منافقان و کافران را بحساب
در دوزخ میبرند **جنانچه** حق تعالی میفرماید که فیومئذ
لا یسئل عن ذنبه انس ولا جان فبای آلاء ربکما
تکذبان یعرف المجرمون بسیماهم
فیوخذ بالنواصی والاقدام همچنین
شهود ملایکه باشد که نی واسطه حق تعالی

حق تعالی ایشانرا فرماید ایشان معلوم کنند که
یفعلون ما یؤمرون عبارة از آنست بس اکر کسی
را شهود ملائکه حاصل شود بملکیت رسد واز
شهود خاص که در روحانیت ورحمانیت است
دور است اکرچه خبر عرش وکرسی ولوح وقلم وهفت
آسمان وزمین داشته باشد این چنان بود که
حضرة موسی در کوه طور با حق تعالی کفت وشنود
میکرد این مشاهدهٔ ملکیت بود وچون از ملکیت
بروحانیت ورحمانیت ترقی کرد کفت رب ارنی
انظر الیک فرمان آمد لن ترانی وشهود ملائکه
عدد در عدد است وشهود روحانیت ورحمانیت
احد در احد است وقرب ملک چیزی دیکر است
وقرب انسان چیزی دیکر است چنانچه در عقیده
آورده که هیچ ملائکه خاص وعام دیدار حق تعالی
نمی بیند مکر حضرت جبرئیل یکبار ازینجا خود معلوم
کنید که شهود ملک چیزی دیکر است وشهود انسان
چیزی دیکر چنانچه حق تعالی چون بحریست بیکران

شهود ملائکه لذة آب چشیدن وآب دیدن که
یکرنک هست وشهود انسان آب محیط در جمیع
نباتات هست خصوصا در اشجار در میان ولذة
آب در میوه ها کوناکون وبوی کلهای رنک
رنک یا فتن است که آدمی مظهر ذات وصفات
وجمال وجلال حق تعالست وحملها الانسان
صفت اوست ونفرمود که حملها الملائکه وحملها الجان
بس صفت انسان میکند که انه کان ظلوما
جهولا یعنی ظالم است که بر نفس خود غالب می آید
واز هستی خود فنا میشود ودر هویت حق تعالی
بقامی آید وچون بقامی یابد جاهلست یعنی
بغیر از خدا تعالی هیچ چیزی نمی بیند واز دانش
وسیر هفت آسمان وزمین وعرش وکرسی ولوح
وقلم وبهشت ودوزخ روکردانید که عالم صغراست
وعالم کبرای ماورای ایشانست وچون روی
بکرداند انسان کشت یعنی انس حق تعالی که سمی
الانسان انسانا لانه انس عبارة از اینست

وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا در شان
آدمی است یعنی فضل دادیم آدمیان را بر بسیاری
از آنچه آفریدیم فضل دادنی پس اگر کسی ملکی را خبر
لوح محفوظ باشد او بملائکه آسمانی خبر کند
وملائکه آسمانی بملائکه زمین خبر کند و در زمین
منتشر شود و دیوان نیز معلوم کنند و ایشان بمصاحبت
خود که جنی باشد یا کاهن خبر کنند و ایشان بعوام
الناس و عوام الناس جنیان را اهل الله میدانند
و کاهن را راست گوی میدانند و علم غیب که خاص
حق تعالی است باور کنند و گوینده و شنونده که باور کنند
هم کافر شوند و اگر بشر را خبر لوح محفوظ باشد
و نیز قرار کرد و مطلوب او گرد داو نیز بعید درگاه
گردد چونکه قرب حق تعالی و را این چیزها ست نشان
مطلوب شدن او آن باشد که اظهار کند و بر مخلصان
خود بگوید و فخر خود داند و مخلصان او شیخ خود
را بر بزرگان دیگر فضل نهند بلک بر انبیا و بر علم
غیب دخل کنند کافر شوند نعوذ بالله منها چونکه

علم غیب خاصهٔ خداست اگر کسی گوید که اگر حق تعالی
کسی را خبر کند که این کار شود یا نشود پس خاصهٔ
خدا چون باشد گوییم اگر کسی را چیزی خبر کند
و در آن وقت حق تعالی چنین خواست بود و وقت
دیگر خواست دیگر باشد که كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ
صفت اوست چنانچه در شان کار حضرت
رسالت که حق تعالی جبرئیل گفت و جبرئیل بحضرة
گفت و حضرت بکاذر گفت که فردا خواهی مرد باز آن
کار نشد از بجهت علم غیب خاصهٔ خداست کس نمیداند
بجز خدا که قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ
وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ
عبارت از آنست ایضًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ
وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي
نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ
تَمُوتُ اشارة بر آنست رباعی غیب را هرگز نداند کس
بجز پروردگار هر که گوید من بدانم زو باور مدار
مصطفی هرگز نگفتی تا نگفتی جبرئیل جبرئیلش هم نگفتی تا نگفتی
کردگار

وکسي قريب خدا باشد ودر قيد دانش ناسوة
مقيد نشود خصوصًا حضرة رسالت وخلفاء
راشدين وتابعان نشدند پس بعد از ايشان
که بزرکان بودند واحوال عرش وکرسي ولوح
وقلم وهفت آسمان وزمين مقيد شدن چونکه
تاب متابعت احوال انبيا وخلفاء راشدين نياوردند
وصوفيان جاهلان وناقص حال بزرکان را
فضل بر انبيا نهند وکافر ميشود پس بايد
دانست که مرتبه ولايت يکيست اما در درجاة فرقست
وانبيا را هم ولايت است وهم نبوة که نهايت ولايت
اوليا بدايت انبياست ونهايت انبيا را نهايت نيست
همچنين هم انبيا قريب حق تعالي بودند اما در قرب فرق بود
که ولقد فضلنا بعض النبين علي بعض عبارة از انست
که مرتبه نبوه يکيست اما در قرب فرقست چنانچه حضرة
سليمان عليه السلام پيغمبر مرسل بود وپادشاهي مثل آن
آن کس را نبود وهم نباشد که لا ينبغي لاحد من بعدي
عبارة از انست حضرة عيسي عليه السلام نبي پيغمبر مرسل بود
واولوالعزم

والوالعزم را او را سوزن حجاب راه شد فصلي که از
تفرقه بجمع حاصل است چيزي ديگر است ووصلي
که از جمعيت بتفرقه حاصلست چيزي ديگر است وشرح
اين هردو دراز است وآن حاليست نه قالي وهيچکس را
نرسد که فکر احوال انبيا کند چنانچه فکر ذاة حق تعالي
ممنوع است همچنين فکر احوال انبيا ممنوع است بيت
عقل را از خلوة شان راه نيست ؛ علم نيز از حال شان آگاه نيست
وهرکه عارف کامل است خود معلوم کند که حال مقربان
درکاه جز قريب درکاه نداند وشهود حق تعالي که
از اجمال بتفصيل است چيزي ديگر است وشهودي
که از تفصيل باجمال است چيزي ديگر است وشهود
ملائکه از تفصيل باجمال است از عدد باحد است
وشهود انسان از اجمال به تفصيل که از احد بعدد است
وشرح اين طويلست در کتب منازل المسافرين که فرمايد
نوشته بيايد دانست که شريعت بجاي تخم است وطريقت
بجاي شاخ وبرکست وحقيقت بجاي کل است
وحقيقة الحقيقة بجاي ميوه پس اگر تخم نباشد

شاخ وبرگ ومیوه بلحاظ ظاهر شوند اما توحید
ومعرفت حق تعالی که در شریعت است آن ضروریست که
بغیر از امن ایمان نماند چنین دیگر است ودر طریقت و حقیقت
وحقیقت والحقیقة چیزی دیگر است وشرح این
طویلست در بیان ایمان گفته شد ای عزیز از اداء فرایض
قرب فرایض آن چیزی دیگر است واز اداء قرب سنن
چیزی دیگر است واز اداء نوافل قرب نوافل چیزی
دیگر است واز اداء اسما وادعیه واوراد قرب آن چیزی
دیگر است پس قرب قرب فرایض بهتر است از قرب سنن
وقرب سنن بهتر است از قرب نوافل وقرب نوافل
بهتر است از قرب اسما وادعیه واوراد پس باید
دانست که اداء فرایض و نوافل که سبب رضاء حق تعالی
ودیدار او است واز ادعیه واسما واوراد حرج
بسیار است اگر نفسانیت باقی باشد بلکه بیم زوال
ایمان بود نعوذ بالله منها اگر اسم اعظم
بدانی چونکه در چیزها تصرفات کرده شود
وحکمت آن ندانی ونفس شریک آن شود که اسما وادعیه را

تصرفات

تصرفات بسیار است چنانچه بلعم بن باعور را که
اسما وادعیه وعلم بسیار داشت واسم اعظم می دانست
آخر از دانانت همت بی ایمان شد که فمثله کمثل الکلب
در ذات اوست واسما وادعیه را حوصله میباید که
هیچ حرکات وسکنات بغیر اذن الله نکنی واگر بکنی
بیم زوال ایمان بود نعوذ بالله منها چنانچه
بزرگان گفته اند که سیف ظاهریست وسیف باطنی
اگر از سیف ظاهری کسی را بکشی گناه کبیره بود وکافر نگردد
واگر از سیف باطن بغیر از اذن الله کسی را تصرف کنی
یا دعا بد کنی بیم زوال ایمان بود نعوذ بالله چنانچه
بلعم بن باعور بی ایمان شد چنانچه قرآن شمشیریست
با غلاف ومکلل از در ویاقوت هر چند استعمال
کنند در ویاقوت روشن شوند وادعیه واسما
شمشیریست برهنه اگر آن شمشیر برهنه بدست نابالغ
بدهی یا خود را بزنند یا دیگر برا باید که تا بالغ
طریقت نشوی ادعیه واسما نخوانی ودر اذکار
وافکار کوشش کنی پس باید که قرب فرایض

وسنن انبیا را وتابعان خاص ایشان را باشد وقرب
نوافل اولیا را وتابعان خاص ایشان را باشد وقرب
اسما وادعیه واوراد ملایکهٔ مقرب را باشد وبعضی
از عوام ملکه را نیز باشد زیرا که عروج ونزول آسمانها
وسیاحت عالم ملایکه را از ادعیه واسماست که عالم
صغراست وسیر عالم کبرا که وراء عرش وکرسی وهفت
آسمان وزمین است بغیر ادعیه واسما است این از توحید
حقیقی وعلم الله وتجلیات ومشاهده حاصل است هم
قرب میسر است اما حوصلهٔ ایشان اقتضا کرد که بر قرب
فرایض وسنن قانع شدند وحق تعالی نیز چنان
خواست پس حضرت سلیمان را علیه السلام قرب فرایض وسنن
ونوافل وادعیه واسما واوراد وهم بود اما مثل آن
بادشاهی کس را نبود ونباشد که لا ینبغی لاحد
من بعدی عبارة از انست وحضرت عیسی علیه السلام
قرب نوافل واسما وادعیه واوراد در نظر نیاورد
وبقرب فرایض وسنن قانع گشت سوزن حجاب
اوشد ونکاح حجاب اوشد وخشت زیر سر نهاد

حجاب اوشد ونکاح حوصلهٔ محمد رسول الله صلی الله
علیه وسلم از همه پیغمبران اوسع بود در قرب فرایض
وسنن کمال یافت ودر قرب نوافل نیز کمال یافت
ودر قرب اسما وادعیه واوراد نیز کمال یافت که هم
بادشاه وقت بود از حیثیت محبوبیت رسید که تجلیات
ذاتست که انّ الّذین یبایعونک انّما یبایعون الله
ید الله فوق ایدیهم عبارة از انست وما رمیت اذ
رمیت ولکنّ الله رمی اشارة بر انست وهم
فقیر وقت بود که الفقر فخری عبارة از انست ونی نیاز
از همه که الفقر من لا یحتاج الی الله گفتهٔ اوست وفقر
تمام شده که الفقر اذا تمّ هو الله کلام اوست ولذة
فقر چشیده که من ترک مراد النفس فهو فقیر حال اوست
واز فقر بی نیاز دون حق شده که الفقراء ضحکهم عاده
ومن احبهم تسبیح شاهد ذوق اوست پس پیدا دانست
که در علم وحال محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم وشرع
او ترجیح وحضرت امام اعظم رضی الله عنه که هو سراج
امتی گفت وحضرت امام اعظم را رضی الله تعالی

عنه علم وحال چراغ کوناکون ونفی واثبات کوناکون
وفنا وبقاء کوناکون که در شریعت وطریقت وحقیقت
وحقیقة الحقیقه است کمال داشت ودرمیان مقتدیان
اهل تصوف وحکما اختلاف افتاد زیرا که اکر کسی در علم
این چهار طریقت که کفته شد کمال یافت ودر حال کمال نیافت
واکر کسی در حال کمال یافت ودر نفی کمال نیافت واکر کسی
در نفی کمال یافت ودر اثبات کمال نیافت واکر کسی در اثبات
کمال یافت در فنا کمال نیافت واکر کسی در فنا کمال یافت
در بقا کمال نیافت واکر کسی در این همه کمال یافت در علم ظاهر کمال
یافت ودر علم ذاة وصفات وتجلیات ومشاهده
حق تعالی کمال نیافت وحضرة امام اعظم در این همه
کمال یافته بود زیرا که انجه او در علم ذات وصفات وتجلیات
ومشاهده حق تعالی از روی عقایده تحقیق وتجربه کرده
هیچکس از عالم ظاهر وباطن نکرد از بهجت کفته است
که رأیت ربی فی المنام سبعین مرة باب ششم در بیان
شریعت وطریقت وحقیقة الحقیقت که از وجه نفی واثبات
باشد اما در شریعت دانی که همه از وست ودر طریقت دانی

هم اوست

هم اوست ودر حقیقت هم او بینی ودر حقیقة الحقیقة
نه خود باشی نه خدا یعنی عین خدا نباشی وغیر خدا هم
نباشی ودر میان حیرانی بمانی پس در شریعت که
هم ان ودانستن بود بسی ملحدی وموحدی باشد
درینجا اکر موافق مسلم وعقاید شریعت نباشد کافر کرده
پس ملحدی چنان بود که داند انجا طلب میباید
وصدق وعشق میباید وذوق همه ادیان ملة از ان
حق است از همه ادیان وملة حق را جویا نند هر دو این
که حق را کسی بجوید بباید نظم که معتکف دیرم که ساکن مسجد
یعنی که ترا می طلبم خانه بخانه مقصود من از کعبه وبتخانه
تو بودی مقصود توئی کعبه وبتخانه بهانه
پس کعبه وبتخانه را یکی میداند وظاهر وباطن چنین
اعتقاد کند واعتقاد دیکر مخالف شرع پیدا شود
کافر کردد نعوذ بالله منهما اما زموحدی چنان بود
که اکر چه همه از وست اما کل یا خار برابر نیست اکر چه از یک
شاخ ظاهر میشود که خار مضر است وکل نافع ومرده
یا زنده برابر نیست وبینا یا نابینا برابر نیست وکریم

ولا الظل

با سردي برابر نيست و تاريكي با روشنائي برابر نيست
كما قال الله تعالى وما يستوي الاعمى والبصير ولا
الظلمات ولا النور ولا الحرور وما يستوي الاحياء
ولا الاموات پس بيرون شرع قدم ننهد و در روشنائي
ايمان واسلام وعرفان وايقان بكوشد و از ظلمت
كفر وشرك وبدعت وضلالت دور شود و داند
كه اگرچه همه از وست اما گل با خار برابر نيست اگرچه
از يك شاخ ظاهر ميشوند وان نافع است واين مضر
همچنان اگرچه باران بر همه جا ميبارد و گلهاء رنگا
رنگ وميوهاء گوناگون از باغ و باغچه ظاهر ميسازد
و در زمين شوره خس وخاشاك وخار ظاهر ميكند
اگرچه همه از وست اما ميان حق و باطل فرق ميبايد
كرد بيت گرچه باران در همه جا ميبارد // از باغ گل و شوره
زمين خار آرد // پس همچنان حق سبحانه وتعالى
در باغ ارواح مومنان وعاشقان ومحبان
وعارفان گلهاء رنگا رنگ اسلام وايمان وميوهاء
گوناگون از عرفان وايقان بار آرد و در زميني

شوره

شوره كه دلهاء كافران ومنافقانست واهل ضلالت
وبدعت بار آرد اگرچه همه از وست اما ميان مشروع
ونامشروع ومومن وكافر فرق ميبايد كرد فرد
مومن وكافر كجا باشد يكي فرد نيست مومن همچو
كافر بيشكي فرد خار چون گل كي بود در هر دمي فرد
فرد گرچه از يك شاخ باشد همدمي فرد دود چون
آتش كجا باشد بسي فرد گرچه از آتش برآيد هر كسي
اما در طريقت كه همه او را دانستن است و در اينجا هم ملحدي
وموحدي بسيار ميباشد اگر موافق مسلك وعقايد شريعت
نباشد كافر گردد اگرچه از وعجايب وغرايب چيزي
ظاهر شود اما راه ملحدي چنان باشد كه خير
وشر وكفر وايمان وطاعت وعصيان وشك وايقان
وعرش وكرسي ولوح وقلم وآسمانها وزمينها وبهشت
ودوزخ وجميع مخلوقات وموجودات ومعلومات
ومدركات داند كه همه اوست ومعصيت را طاعت
داند وطاعت را معصيت بيت هرچه هست اندر دو
عالم آن همه وست // كفر وشرك وبدعت وعصيان همه وست //

وازخود وغیرخود یکي میداند واگر کسی از احوال
کفر وعصیان برسد بگوید کاوست واگر از اسلام
وایمان برسد بگوید کاوست وهرسو میدود
کاهي بسوي کفر وکاهي بایمان وکاهي بسوي فسق
وکاهي بزهد **حکایت** برکاه را باد هرسو میدواند
همچنین این حالت او را هرسو میدواند وخود را
کاهي صادق وکاهي کاذب وکاهي مبتدي میداند
وکاهي منتهي وکافر داند وکاهي مومن وکاهي زاهد
داند وکاهي فاسق وکاهي ناقص داند وکاهي کامل

نظم من که هستم مسلم وکافر همي ٭ در وجودم نیست
جز وي هردمي ٭ زاهد وفاسق منم در هر زمان ٭
مفلس ومخلص منم اندر جهان ٭ ناقص وکامل منم ازدل عیان ٭
صادق وکاذب منم در هر زمان ٭ **پس** اگر کسی از احوال
انبیا واولیا برسد بگوید کاوست **واگر کسي** از اهل
کفار وضلالت وبدعت برسد بگوید کاوست
ومیان حق وباطل فرق نمیکند وداند که همه اوست
حکایت درویشی بود ودرین مقام بند شده بود

روزي

امااستعداد

روزي از روزها خواست که جامهٔ فاخره بپوشم
اما استعداد نداست ودر خود اندیشه باطل کرد
که از یکي دزدي ببرم وبپوشم چونکه همه اوست اینجا غیر نیست
پس از یکي دزدید وبپوشید وصاحب آن جامه خبر
یافت وگفت اي درویش این جامهٔ منست چرا پوشیده
واو گفت ما وتو وجامه همه خداست وخداي خود را
پوشیداست اینجا غیر نیست وصاحب جامه عارف کامل بود
وداشت که این درفلان مقام بند شده است وچوبي
در دست گرفته وزدن آغاز کرد ودرویش گفت چرا
مي زني واو گفت ما وتو وچوب همه خداست وخداي
خود را میزند اینجا غیر نیست پس اینجا اینچنین چیزها
پیدا میشوند که مشروع ونامشروع فرق نمیکنند
ونیک از بد امتیاز نداند وخود را از همه داند وولي هم داند
ولي با همه موحد دانند ولي در الحاد **بیت** نه کافرم
نه مسلمانم نه ملحدم نه جهود ٭ نه عارفم نه عاشقم ٭
نه جاهلم نه یهود ٭ **پس** میان کفر وایمان فرق نمیکنند
وتریاک وزهر برابر داند واز بیرون شرع قدم نهد
هم

اعراض

وازمتابعت حضرت رسالت کردن کیرد وداندکه هم
اوست ورفته رفته بجائی برسدکه ملحدکردد والحاد
اوعین کفربود نعوذ بالله منها فرد خاک راه شرع بدعت
باشی دمیدم فرد تا توانی در شریعت نه قدم فرد خاک راه
شرع بودن پیشه کن فرد از ضلالت وایمان اندیشه کن
تو تیا ازخاک راه شرع کن فرد پس تو دایم فرق اصل از
فرع کن بیت اما راه موحدی چنان بود که درخود
تماشا کردد وداندکه اگرچه هم اوست اما خصلتهاء
بشریت باقی است وبشرهرگز عین خدا نمیشود واگرچه
درآینه روی مینماید اما آینه عین رو نمیشود واگرچه ذره
آفتاب درشعاع مرقصد وعین آفتاب نمیشود واگرچه
آب درجمیع نباتات محیط است که وجعلنا من الماء
كل شئ حي درشان اوست ودرمیوه الوان وگل وریحان
وخس وخاشاک وخارنی بایان جلوه گونا گون
اوست وشاخ وبرگ این همه پنهانست اما فرق میان
گیاه ونیشکر وگیاه زهرقاتل میباید کرد ودرمیان
میوه ها ترش امتیاز باید کرد پس خرد بیرون شرع اجتناب

نکند

نکند ودراقوال وافعال واحوال محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم راسخ میباشد وتریاک
مشروعه کرد واز درد مشتاقانست وشفاء الم
عاشقان شعارخود سازد وازنهرقاتل نامشروع
کازپیش مارضلالت وکژدم بدعتست اعراض کند
وامتیاز بهشت ودوزخ واهلان واهل او بکند
وجلوه لا یستوی اصحاب النار واصحاب الجنة
مشاهده کند اما درحقیقت که هم اوید نست
درینجا نیز ملحدی وموحدی بسیار است اگر موافق
مسلم وعقاید شریعت نباشد کافرکردد چونکه در
ذات وصفات حق تعالی چیزی بیدا کند که مخالف
شرع وقول مجتهدان باشد اما ملحدی چنان
بود که انوار صفات حق تعالی طی نکرده باشد
وهم یکی بیند وقهررا همچو لطف داند ولطف را
همچو قهر داند وراندن را همچو خواندن داند
وهدایت را همچو ضلالت داند ورحمت را همچو لعنت
داند جنانچه شیطان دانست وشیطان درینجا معلم

کشت جنانچه از اوهام و ادراک باطل خود میکوید
لعنت آن تست و رحمت آن تو بنده آن تست
و قسمت آن تو؛ دوزخ آن تست و جنت آن تو
آدم آن تست و شیطان آن تو؛ جون ندیدم
خلق را لعنت طلب؛ لعنتش برداشتم من بی ادب
لعنتش را همچو رحمت بنده نیست؛ بنده لعنت ضمر افکنده نیست
سنک و کوهر را نزد شمن شو نزد دوست؛ آن نظر کن
تو که این از دست اوست؛ کر تراسنکی زند معشوق مست
بر کران غیری کهر آری بدست جنانچه شیطانان از احوال
خود معنی سنک و کوهر ندانست زدن از خود راندنست
و کوهر فشاندن بخود خواندنست جنانچه کسی میراند
از سنک زدن و جون میراهند کر جیم عبارت از انست
و کسی را میخوانند انعام و اکرام و در فشانی کنند •
جنانچه نقلست بزرکی میکوید که کناه کردن جه خوبست که در
وقت حساب با حق تعالی بلا واسطه کفت و شنودی
میشود • حضرت شیخ جنید شنید و کفت از کناه کفت
و شنودی که هست باعتابست بدتر است از دوزخ

که کافر از

کافر از اول نیز هست و کفت و شنودی که از لطف است
بهر است از بهشت است که انبیا و اولیا راست و نیز
که جون طوق لعنت بکردن شیطان شد این
اضافت بجانب حق تعالی کرد کفت این از تست
و این هم توئی و بس و از بی حیائی خود آباد کرد
و از فرمان حق تعالی از خود ندید با وجود حال
أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ
کفت با وجود حال حق تعالی در ذات او کفت که أَبَى
وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ کفته حق نشنود
و جون ذلت حضرت آدم واقع شد با وجود حال
او نیز میدانست که این هم از خداست و بخود اضافت
کرد و کلمه رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا
لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ کفت که بنده فاعل مختار است
از کمال حیا پانصد سال بکریست و توبه او قبول کردند
جونکه آن ذلت بخود اضافت کرد که حیا و ایمان
یکی اند با وجود ذلت آدم از نسیان بود نه عمداً
که وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ

لَهُ عَزْمًا اگر کسی گوید که شیطان عاشق خدا بود
بغیر از معشوق سجده کردن روا نداشت ازین اعتقاد
گواهی دادن بود بصدق شیطان که عاشق است
وکذب حق تعالی که اَبَی وَاسْتَکْبَرَ وَکَانَ مِنَ الْکَافِرِینَ
در ذات او گفت وکذب همه انبیا خصوصًا محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم که عداوة او امر فرمودند و متابعت
او نهی کردند قَالَ اللّٰهُ تَعَالَی اِنَّ الشَّیْطَانَ لَکُمْ
عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا اشاره بر آنست ایضًا
اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ اِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ عبارة از
ازین اعتقاد کفر لازم می آید واگر کسی گوید که در سجده
کردن آدم شیطان را امتحان بود ازین اعتقاد اثبات
صدق شیطان وکذب رحمان بود که کَانَ مِنَ الْجِنِّ
فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّهِ در ذات اوست حق تعالی و جمیع
انبیا علیهم که آغاز هر عبادات تعوذ وتسمیه امر فرمودند
که پناه بگیرید از افعال بد شیطان ومتابعت او بخدا
تعالی که شیطان استکبار کرده شد ودور از رحمت
حق ماند وبعید درگاه شد که رجیم عبارة از انست

اگر کسی

اگر کسی گوید که شیطان در وقت نفخ آدم روح
سر روح معلوم کرد ازین اعتقاد انکار قرآن لازم
می آید قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّی وَمَا اُوتِیتُمْ مِنَ
الْعِلْمِ اِلَّا قَلِیلًا در شان اوست وخلیفه خداست
که اِنِّی جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیفَةً عبارة از انست وعرش
صفة است که قلب المومن عرش الله تعالی اشاره بر انست
وشیطان در وقت غضب ولعنت اسرار روح معلوم
چون بکند واین حدیث نیز در شان روحست که اِنَّ
فِی الْجَسَدِ ابْنِ آدَمَ مُضْغَةً وَفِی الْمُضْغَةِ فُؤَادٌ وَفِی
الْفُؤَادِ قَلْبٌ وَفِی الْقَلْبِ رُوحٌ وَفِی الرُّوحِ سِرٌّ
وَفِی السِّرِّ خَفِیٌّ وَفِی الْخَفِیِّ نُورٌ وَفِی النُّورِ هُوَ اَنَا
جایی که هویت حق تعالی ظاهر باشد وحد شیطان
باشد که در وقت غضب هویت حق معلوم کند جنانچه
روح گنج اسرار خداست نفس چون گنج خانه و جسم
قلعه اگر برون قلعه از جاسوسی ومکر وحیله چیزی
حاصل کند وحقیقت روح نمیداند اما راه موحدی
جنان باشد که همه انوار صفات حق تعالی طی کرده باشد

وفرق کند میان حق و باطل از صفت قهر گریزان باشد

وصفت لطف جویان وهمچنین از صفت ضلالت

حق تعالی گریزان باشد وهدایت جویان همچنین

از لعنت گریزان باشد ورحمت جویان واز اسباب راندن

گریزان باشد واسباب خواندن جویان چنانچه

حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میگفت که اللهم

انی اعوذ بك منك یعنی من غضبك وقهرك وسخطك

ومن صفات مضلك ومنتقمك ومذلك تمثیل

اینچنان بود که پادشاهی را که لطف وقهر صفت اوست

پس هر که اسباب قهر او بکند که مخالفت بعغراست وخود

مقهور پادشاه گردد وهر که اسباب لطف او بکند که

انقیاد امر اوست خود مرحوم ومغفور میشود اما در حقیقت

الحقیقت که نه خود باشی ونه خدا ونه عین خدا باشی

ونه غیر خدا که آدمی مظهر صفات حق است ومظهر

نه عین صفات است ونه غیر صفات است وصفات نه

عین ذات است ونه غیر ذات وذات حق تعالی درد نیا دیدن

میسر نمیشود بغیر از ممات وسالك را احوال وافعال مختلف

تا رسیدن

تا رسیدن مشاهده ذات وصفات بسیار میباشد

نظم کاهی همه او در دو جهان می بینم ۞ کاهی همه خود خود همه

رهان می بینم ۞ کاهی نه چنین ونه چنان می بینم ۞

گم گشت در کم عیان بجا می بینم ۞ کاهی نه خودی عین

خدا می بینم ۞ که عین خدا از خود جدا می بینم ۞

کاهی نه خودی ونه خدا هست عیان ۞ گم گشت دلم

عیان بجا می بینم ۞ اینچنان بود که آتش نه عین

زبانست ونه غیر زبانه وزبانه عین دود است ونه

غیر دود ودود نه عین هیزم است ونه غیر هیزم

مظهر دود است ودود مظهر زبانه وزبانه

مظهر آتش اما آدمی که هیزم صفت است ودود

وزبانه که صفات واسرار آتش است از جانب خود

میداند پس اینجا احوال مختلف پیدا شوند بعضی

احوال سبب قرب گردد وبعضی احوال سبب بعد گردد

تمثیل این چنان بود که ذره ها در شعاع آفتاب

میرقصند وظهور بود ایشان از شعاع آفتابست

اما ندانند که ظهور وجنبش ما از ماست یا از شعاع

آفتابست درمیان حیران بمانند واحوال واقوال
مخالف یکدیگر پیدا شوند چنانچه بعضها گویند
که جنبش وظهورها از جانب ماست وبعضها
گویند که از جانب آفتابست وهفتاد ودو ملة درینجا
پیدا شدند چنانچه جبریه وقدریه ومذهب
یکی گوید که هر حرکات وسکنات که هست از خواست
ماست ما فاعلیم هرچه میخواهیم میکنیم ویکی میگوید
که ما اختیار نداریم فاعل حقیقی خداست اگر مارا
در دوزخ اندازد ظلم است واین هردو چیز باطل است
ومذهب اهل سنت وجماعت گفتند که بعضی چیزها
هستند که از جانب خداست وبعضی چیزها هستند از جانب
بنده است خصوصًا درمیان ایمان چهار رکن است
ودو از جانب حق است وآن هدایت وتوفیق است
ودو از جانب بنده وآن اقرار وتصدیق است
که بنده فاعل مختار است الخ از دست او باید
از خیر وشر در آن ثواب وعقاب داخل است
خواهد بود ودر مذهب بدمذهبان وآراء این

جبرهاست

جبرهاست وهفتاد ودو گروه بنوعی گمراه شداند
ودیگر آنکه رزق هر کس مقدار است کسی نیست که دانه
از رزق کسی بخورد اما اگر کسی را بخوراند ثواب
حاصل کند از جانب حق تعالی مقدر رزقست
واز جانب بنده خورانیدن ودیگر آنکه بغیر از رزق
تمام شدن نمیرد اما اگر کسی را کسی بکشد گناه
حاصل کند از حق تعالی اتمام رزقست واز بنده
کشتن همچنین آنچه رزق مقدار است میخوریم
اما از بدنفسی خود میل بحرام میکنیم وگناه حاصل
میکنیم وآن رزق از وجه حلال هم میسر است از نیک
نفسی اما از ماست که بر ماست که اِنَّ اللّٰهَ لَا یَظْلِمُ
النَّاسَ شَیْئًا وَلٰکِنَّ النَّاسَ اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُوْنَ
عبارة از انست وهفتاد ودو مذهب اصل نیافتند
وچیزها تراشیدند ودر ذات وصفات حق تعالی
چیزها گفته اند که مخالف آیات وحدیث وعقلی
ونقلی وخبر واجماع امت افتاد واگر کسی روش
بدمذهبان وعقاید باطل ایشان اختیار کند

خود گمراه میشود و روش اهل سنت و جماعت و از عقاید
ایشان دور است و آنچه حکما و صوفیه موافق
قول مجتهدان اهل سنت و جماعت گفتند راست است
و آنچه مخالف گفتند آن نیز باطل است چونکه مجتهدان
اهل سنت و جماعت در علم ظاهر و باطن کمال یافتند
و در شریعت و طریقت و حقیقت و حقیقة الحقیقة
حق و باطل معلوم کردند آنچه اصل بود اختیار کردند
و فرمودند و در پیش مذهب دیگران اگر از علم
ظاهر کمال یافتند و از علم باطن کمال نیافتند
و اگر از علم باطن کمال یافتند و از علم ظاهر نیافتند
که علم قرآن و حدیث و فقه است ازین جهت بغیر از
چهار مذهب دیگر مذهب نیست اگر بزرگی که صاحب
سلسله باشد او را نرسد که مسئله وضع کند یا مذهبی
پیدا کند چونکه در علم ظاهر و باطن کمال نیافته
او را لازمست که تابع مذهبی باشد پس تابع از
متبوع بهتر نیست چنانچه نقلست که محمد غزالی در علم
ظاهر و باطن کمال یافته بود بازین مسئله بعضی علم

ظاهر و باطن عاجز آمد و اجتهاد او در ان قصور
یافت و الهام حق تعالی نیز نیافت اکثر در خاطر او میرسید
که مذهبی از ما هم میبود بهتر میبود ناگاه حضرت
رسالت را در واقعه دید که حضرت در باغی عجایب
و غرایب نشسته بود حضرت فرمود ای محمد غزالی درین
باغ حجره بساز که کنج او پنج باشد محمد غزالی گفت
بسازم یا رسول الله پس پنج کنج زدن طرح انداخت
هرچند طرح میزد راست نمی آمد و عاجز شد
گفت یا رسول الله چهار کنج راست می آیند پنجم
نمی آید حضرت فرمود ای محمد غزالی خاطر خود
جمع دار که چهار مذهب تا قیام قیامت درست و راستند
پنجم راست نمی آید که آنچه در علم ظاهر و باطن بود ایشان
یافتند دیگر کسی را نمی شاید که اجتهاد او بالاتر از اجتهاد
ایشان باشد پس اول ایشان حضرت امام اعظم است
و شاگردان او و بعد از آن حضرت امام شافعی و امام
مالک و امام احمد حنبل رضوان الله تعالی علیهم
اجمعین در غرائب الفواید و در کشف المحجوب آورده

استاد

حضرت امام اعظم ابستیار کس از مشایخ طریقت بود
چون ابراهیم ادهم وفضیل ابن عیاض وداود طائی
وبشر حافی وعبد الله ابن مبارک وغیره چونکه علم وحال
کوناکون ونفی واثبات کوناکون وفنا وبقاء کوناکون
داشت وعلم ذات وصفات حق تعالی وعلم تجلیات
ومشاهده کمال داشت ازاین جهت شریعت محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم ترجیح داد که اصول وفرع شریعت
وطریقت وحقیقت است از الهام ربانی واز خبر رسول الله
که هو سراج امتی بود کسی را نرسد که در اجتهاد او دخل
کند وبالاتر از اجتهاد باشد جنانچه حضرت خضر
روایت میکند چون عیسی علیه السلام از رسول علیه السلام
از آسمان جهارم بر زمین آید مذهب حضرة امام اعظم
بکیرد ودیکر مراتب او آنست که چون قیامت قایم شود
هر مردی که از مذهب حضرت امام اعظم باشد از سر تا
پای موی ایشان بشمرند واز هر موئی سه عاصی در بهشت
آرند جنانچه در تذکرة الاولیا آورده حضرة امام
اعظم رحمة الله علیه ستوده خدا ورسول او بود وهم

زبانها ستوده وهمه ملتها مقبول وصفت او که تواند کرد
که ریاضات ومجاهدات او وخلوة ومشاهده او
نهایت نداشت وبسیار مشایخ را دیده بود وبا حضرة
امام جعفر صادق رضی الله عنه صحبت داشت جنانکه
بر سر روضه رسول الله علیه وسلم رفت وکفت السلام
علیکم یا سید المرسلین از روضه جواب آمد که علیک
السلام یا امام المسلمین جنانچه که نقلست او ایل عزیمت
عزلت کرد وتوجه بقبله حقیقی داشت وروی از خلق
بکردانید وصوف بوشید تا شبی بخواب دید استخوانهای
پیغمبر صلی الله علیه وسلم از لحد کرد میکرد وبعضی را از بعضی
اختیار میکرد از این هیبت بیدار شد یکی از اصحاب ابن
سیرین را برسید کفت تو در علم پیغمبر صلی الله علیه وسلم
وحفظ سنت او بدرجه بزرکی رسی جنانکه در آن متصرف
شوی وصحیح از سقیم جدا کنی یکبار دیکر رسول الله علیه
السلام را بخواب دید کفت یا ابا حنیفه ترا سبب اظهار
سنت من ظاهر کردانیدن قصد عزلت مکن وانس
بن مالک روایت کرد از رسول صلی الله علیه وسلم که مردی

باشد در امتی من یقال له نعمان بن ثابت وکنیة
ابوحنیفه هو سراج امتی وصفت ابوحنیفه در توریة
بود ونیز انس بن مالک کفت کا ابوحنیفه را چنان
دیدم کا اکر دعوی کردی کا این ستون زرین است دلیل
توانستی کرد اعد ذکر نعمان لنا ان ذکره هو المسک ما ذکره
ربه یتضوع وامام شافعی رحمة الله علیه کفت جمله
علماء عالم عیال ابوحنیفه اند در فقه چنانچه نقلست
کا روزی صوفی ناقص الحال بر روی حضرت امام اعظم
طبانچه بزد امام با و نکریست صوفی کفت چه مینکری
کا فاعل حقیقی خداست تفرقه داری با جمع امام کفت
جمع دارم اما مینکرم کا چکونه لعنت بر تو بارید صوفی
کفت چرا امام کفت از انکا اراده تو در رضاء تو بود و در امتحان
تو صوفی کفت درین کار اراده خدا تعالی بنود فاما
اول از کدورة دل تو نیت بدا شده است بران عزم
کرده وان نیت وعزم را کوشش هم کرده اکر اراده و رضاء
حق تعالی موافق نیت وعزم وکوشش تو باشد در عمل
آید وکرنه نیاید پس بنده را مواخذه از انست کا مقدم

بنده است

بنده است بلک بدعا از خدا میخواهد کا این کار شود
چنانچه در خبر است کا در خلافت امیر المومنین حضرت
عمر رضی الله عنه دزدی را کرفتند حضرت عمر فرموده
دست او ببرید دزد کفت یا حضرت عمر دزدی ما
اراده خدا بود یا نه حضرت عمر فرمود کا زبان او
ببرید کا او در الحادست وشرح این طویل است
در مفتاح القلوب در بیان قضا و قدر نوشته
در انجا مطالعه باید کرد ازینجهت صوفیان ناقص
الحال چیزها بیدا کنند کا حرج ایشان و عوام الناس
در دین باشد کا نه از علم ظاهر کمال یافتند ونه از
علم باطن اکر چه از ایشان عجایب و غرایب در حالت
حیات و ممات ظاهر شود انرا اعتبار نیست کما قال
النبی صلی الله علیه وسلم لو رایت رجلا یمشی فی البحر
ویطیر فی الهواء ویترک سنة رسول الله واعتقاد
او بغیر اعتقاد رسول الله فهو مغلوب ملعون
چنانچه نقلست در تذکرة الاولیا کا بزرکی بود
وسیر او در شهر کافران افتاد ودانجا کافری بزرک دید

وآن کافر راهب در دین خود بود وهر که پیش او می آمد
آنچه میخواست از دعای او روا میشد وآن بزرک را
عجب آمد چند گاه برین بود که آن کافر ازین عالم برفت
او را سوختند وخاکستر او جمع کردند هر زحمت زده
ویا مبتلای بلائی می آمد ذرهٔ از خاکستر او می برد شفای
یافت آن بزرک را حیرانی زیاده شد در همین عجب بود
که حضرت رسالت را در واقعه دید و حضرت را ازین
حال سوال کرد حضرة رسول الله علیه وسلم فرمود
کاین همه او را اگر دیدی از غصه ق بود و تمام عمر دروغ
نکفت واگر مومنی را باشد اینچنین چیزها صد چندان
باشد چه عجب پس باید داشت اگر کسی مخالف شرع
باشد اگر چه از و عجایب وغرایب ظاهر شود وخوارق
عادات در حالهٔ حیات ویا در حالهٔ ممات ظاهر شود
آن استدراج است ونشان تجلیات شیطانیست
وچنونیت که آنچه در دنیا حاصل کرده است بعد از
ممات همراه او هست چنانچه حدیث نبوی بدان ناطق است
که کما تعیشون تموتون کما تموتون تبعثون کما تبعثون

تحشرون

تحشرون یعنی چنانچه زنده کانی میکنند میمیرند همدران
وچنانچه میمیرند همدر آن زنده میشود همدران چنانچه
زنده میشوید همدر آن حشر میکنند همدران پس
یقین دانید که اگر از تجلیات شیطانی ویا از استدراج
ویا از چنونیت در حالهٔ حیات از کسی چیزهای عجایب
وغرایب از و ظاهر میشود در حالهٔ ممات از قبر او نیز
ظاهر میشود که آن حالت شیطانی همراه اوست و عوام
الناس میدانند که بزرکان دین اند چنانچه
منافقان وکافران بزیارت بت خانها میروند
وبعضها را آنچه مقصود حاصل میشود تا ضلالت
ایشان بیفزاید که فی قلوبهم مرض فزادهم الله
مرضا عبارة از آنست

باب هفتم در بیان

شریعت وطریقت وحقیقت وحقیقة الحقیقة است
از وجه فنا وبقا باشد ای عزیز شریعت عبارة است
از عالم ناسوت وطریقت عبارتست از عالم ملکوت
وحقیقت عبارة است از عالم جبروت وحقیقت الحقیقة
عبارة است از عالم لاهوت که این چهار عالم از اصطلاح

علماء ظاهر و باطن است پس در شریعت که آن ناسوت است
انقیاد امر الهی و اجتناب از نواهی لازم است و اگر کسی
را درین هر دو نقصان باشد (دور بودن) در طریقت که آن
ملکوتست راه ندهند و در طریقت که آن ملکوتست
تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ دل و تجلیهٔ روح لازم است اگر کسی
را درین نقصان باشد در حقیقت که آن جبروتست
راه ندهند و در حقیقت که آن جبروتست عشق و محبت
و یقین و معرفت و ذوق و حالت لازمست و اگر کسی را
درین نقصان باشد در حقیقت الحقیقه که آن لاهوتست
راه ندهند و در حقیقت الحقیقه که آن لاهوتست علم الله
و الهام ربانی و تجلیات لازمست اگر کسی را درین نقصان
باشد و در صحو و محو راه ندهند و نقصان لاهوت
آنست که در الهام و وسوسه و تجلیات شیطانی و رحمانی
فرق نباشد چنانچه در خبر است که حضرت ابراهیم خلیل
علیه السلام در خواب دید که فرزند را قربانی کن پس آن
روز توقف کرد که مبادا وسوسه باشد و الهام نباشد
آن روز را ترویه گویند و روز دیگر همچنین دید آنرا
عرفه گویند

عرفه گویند یعنی دانسته شد که الهام است پس ابراهیم
خلیل الله علیه السلام در عین نبوة در الهام و وسوسه
کوشید ما را نگر خوش چنان خبر می عرفان را ایشان
هستم ما را کوشیدن فرض عین است و در حقیقت
که آن جبروتست نقصان آنست که عشق شیطانی و رحمانی
در نجاست و در یقین و معرفت اوهام فاسده و خیالات
باطله در ذات متعالیهٔ حق تعالی کرده شود و از آن عقاید
فاسده و عزایم باطله که مخالف شرع باشد چنانچه
نقلست حضرت سلطان ابراهیم ادهم را گفتند که جوانیست
که تمام شب بیقرار و بی آرام میباشد و گریه و زاری و آه
فغان بسیار میکند و تمام شب نمیخسپد ابراهیم گفت
مرا آنجا برید و چون برده اند زیاده از آن دیدند که گفته اند
ابراهیم سه روز مهمان او بود بغیر از آن آب نمیخورد و چون
تفحص کرد جوان لقمهٔ شبه میخورد ابراهیم گفت الله اکبر
این جوان شیطانیست جوان را بخانهٔ خود مهمان برد و ابراهیم
از مزدوری لقمه خوردی و جوان را نیز خوراند عشقش
ناپدید شد و سوز و گریه و آه و فغان نماند و بیقراری

وبی ارامی جلہ برفت وجوان ابراهیم راکفت آخر با من جہ
کردی کہ سوز وکریہ من نماند ابراهیم کفت کہ آن حالت
شیطانی بود وشیطان از راه لقمۂ شبہ می درامد وچیزها
بیدا می کرد کہ اوهام باطلہ در ذات متعالیہ حق تعالی بود
وچون لقمۂ حلال در باطن تو رسید آن راه شیطانی
مسدود شد وآنچہ اصل بود ظاهر کشت این نقل
در تذکرة الاولیاست کما قال النبی صلی الله علیہ وسلم
لا تأکلوا من اخباز الملوک فانہ عجین من دم المسکین
یعنی مخورید از نان امرا وملوک بس بدرستی کہ آن نان
آمیختہ از خون مسکین است کہ دل از آن سیاه میشود وحالت
شیطان بیدا شود بس بباید دانست کہ حالت عشق
شیطانی کہ کفر شد بیک نوع کفر شد وکرنہ در عشق
شیطانی نوعها بسیار است اما عاقلان را این مقدار
کافیست ودر طریقت کہ آن ملکوتست نقصان آنست
کہ استدراج وکرامت هر دو محیط است اینجا فرق کردن
بغایت مشکلست ونهایت دشوار مکر بعنایت الهی
وان تربیت بیر کامل کردہ شود ونشان فرق کردن

آنست

آنست کہ موافق شرع باشد قولا وفعلا وحالا واعتقادا
واکر مخالف شرع باشد راه استدراج کرفتہ باشد
ودر شریعت کہ آن ناسوتست نقصان آنست کہ در هر
امر الهی کامل نباشد وبدعت را اختیار کند تا از موحدی
ملحدی بیدا شود وجنونیت حاصل شود وجن
وشیاطین او را از چیزها خبر کنند داند کہ کرامتست
واز ملحدی چیزی از نار بیند داند کہ نور است چونکہ
نور ونار یکرنگ اند ورنکهاء ایشان بسیارند وچیزها
از آواز شیطان بشنود داند کہ الهام است واز این هم
بیش شیخ خود کوید کہ راه یافتی واز لمۂ شیطانی کہ در وه
او موکلست خار خارا کند وآه وفغان وکریہ بیدا شود
ورقصیدن کیرد داند کہ حالت رحمانیت وحالت شیطانی
از آنست کہ اخلاق ذمیمہ ونفسانیت باقی باشد وشرح
این طویلست در باب وجد وسماع نوشتہ شد در آنجا
باید دید بس باید دانست کہ اکر کسی نقصان از این
جهار طریقت کہ کفتہ شد خلاصی باید بعد از آن
در مقام مغفور برسد ودر مقام مغفور متناهی

وحکمت اشیا دانسته باشد ونجات یابد که الا ان اولیاء
الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون عبارة ازآنست
وچون نجات یابد در مقام محمود برسد ودرآنجا
حکمت شریعت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
مشاهده کند وکمال وعظمت حضرت رسالت معلوم
کند چونکه مقام محمود خاص حضرت رسالت است
صلی الله علیه وسلم چنانچه فرمود من رآنی فقد
رأی الحق گفتند یا رسول الله کافران ومنافقان
ترا نیز می بینند گفت نه صورة ظاهر من که انا بشر
مثلکم تلک صورة شرع منست که صورة اصل من
شرع منست ودر حقیقت حیات من شرع است کما قال
النبی صلی الله علیه وسلم من احیا سنتی فقد احیانی
ازینجهت حضرت امام اعظم ومجتهدان دیگران رضوان
الله تعالی علیهم اجمعین صورة شرع دیده وکمال
وعظمت خدا ورسول او مشاهده کردند ودیدند
وازعلم ظاهر وباطن که از ابتدا شریعت تا انتهاء که
مقام محمود است حق وباطل معلوم کردند ودیگرانرا

فرموده

فرمودند پس هرکه از قول مجتهدان اهل سنت
وجماعت نگذرد او خود گمراهست وشیطانی
ازینجهت هیچ بزرگی کامل نرسد که مسئله وضع کند
وهیچ بزرگی نیست که تابع مذهبی نیست
که مذهب اهل سنت وجماعت چهار باشند
ازینجا خود قیاس کنید که تابع از متبوع بهتر نباشد
درین باب تمثیلست ازگوش جان بشنوید واز
دیده دل نظر کنید وآن نیست که معرفت حق تعالی
چون بحریست بیکران وقعر او عمیق پس حق تعالی
درمیان آن دریا سدی راست کرد تا خلق باسانی
بگذرد وبما رسند که بهشت ولقاء ماست وآن
قرآنست وان سد را پیچشها بسیار بود آنرا راست
کرد تا کسی غلط نخورد وآن حضرت رسالت است
طرح آن سد محکم کردند وآن خلفاء راشدین اند
وآن سد را آرایش خوب وزینتها دلکش کردند
وآن مجتهدانند پس هرکه از قول خدا ورسول
او وخلفاء راشدین ومجتهدان بگذرد خود

غریق دریا کردد و قعر او بر سد کرد و درخت اینست
راه صراط مستقیم که اهدنا الصراط المستقیم صراط
الذین انعمت علیهم عبارة از انست تمثیل دیگر و آن
اینست که معرفت حق تعالی چون درختی است بی نهایت
و دو شاخ آن درخت بزرگ کند یکی شاخ هدایت
و دیگر شاخ ضلالت و نهایت شاخ هدایت
بهشت است که اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین اند و میوهٔ
دیدار حق است و مظهر حق شده نست جنابجه جمیع
انبیا و حضرة رسالت و خلفاء راشدین و جمیع
تابعان ایشان هستند و نهایت شاخ ضلالت
که اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال و میوهٔ آن فی سموم
و حمیم و ظل من یحموم لا بارد و لا کریم است و مظهر
ضلالت حق شد نست جنابجه شیطان و کافران و منا
فقان و تابعان ایشان هستند که لاملأن جهنم
منک و ممن تبعک منهم اجمعین عبارة از انست
و بعضی شاخهاء خود در هدایت و در شاخ ضلالت خورده
درافتادند و شاخهاء خود از ضلالت و در هدایت

درآمدند

درآمدند از ابتدا تا انتها از ین دو شاخ بزرگ
شاخهاء خورد هم یکدیگر درآمدند و برآمدند
اینجا غلط عظیم باشد هیچکس فرق نمیتواند کرد
الا ما شاء الله اما پیش ارباب یقین ظاهر است
که عذر گناه بهتر است از عجب عبادة بدتر است از گناه
پس گناه از شاخ ضلالت است عذر که پیدا آمد
بر شاخ هدایت درآمد و طاعت از شاخ هدایت است
چون عجب پیدا شود بر شاخ ضلالت درآمد
همچنین اسلام شاخ هدایت است اگر کسی در اسلام
حلال را حرام داند و اعتقاد کند و یا بدعت را
سنت داند و یا سنت را بدعت اعتقاد کند از شاخ
از شاخ هدایت بر شاخ ضلالت درآمد و اگر شرح
این هر شاخها بدهم دراز میشود اما عاقلان را این
مقدار کافیست و فرق شاخهاء هدایت و ضلالت
خدا کرده است و رسول او و خلفاء راشدین و علماء
مجتهدین کردند پس هر که از قول ایشان و متابعت
ایشان یکسر دور باشد گمراه و دوزخی باشد اینست شرح

آية ألم تر كيف ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة
طيبة اصلها ثابت وفرعها في السماء توتي اكلها
كل حين باذن ربها ويضرب الله الامثال للناس
لعلهم يتذكرون يعني آيا نمي بيني كه چكونه زد
مثلي خدايتعالي كلمهٔ پاكيزه راكه كلمهٔ توحيدست مانند
درخت پاك كه بيخ او ثابت است در زمين دل مومن
وشاخهاء او در بلند آسمان كه قرب حق است ميدهد
ميوهٔ خودرا در هر وقتي باذن پروردگار خود يعني
ازابتدا تا انتها سالك رابقدر رياضات ومجاهدات
وحوصله در هر وقتي توحيد ومعرفت حق تعالي
كوناكون حاصل ميشود وبه قدر ترك جان وترك ما
سوي حق قرب حق ميسر ميشود ومثل كلمة خبيثة
كشجرة خبيثة اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار
يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت في الحيوة
الدنيا وفي الآخرة ويضل الله الظالمين ويفعل
الله ما يشاء يعني ومثل سخن ناپاك كه كلمهٔ كفرست
مانند درخت ناپاكست كه جنبانيده شد وبر كنده

كشت

وبركنده كشت از روي زمين كه نيست اورا اثبات
واستحكام ثابت ميكرداند خدايتعالي آنانرا كه
ايمان مي آرند بسخن راست ومحكم كه لا اله الا الله
محمد رسول الله است در زندكاني دنيا وآخرة
وفرو كذارد خدايتعالي ظالمانرا تا بكلمه توحيد
راه نيابند نه در دنيا ونه در وقت نزع ونه در
وقت سوال منكر ونكير وميكند خدايتعالي آنچه ميخواهد
از تثبيت قومي واضلال جمعي بيت آنكه را خواني بخوان
وانكه را راني بران حكم تست كس را چاره جز
تسليم نيست پس بيايد دانست كه شان ونزول
ومحل آيات وحديث متشابهات مجتهدان در يافتند
خصوصا حضرة امام اعظم وشاكردان او وبعضي
آيات وحديث را بالهام رباني وعنايت سبحاني
يافتند وبعضها را باجتهاد خود ما را اثر سد
كرد در تاويل آيات وحديث متشابهات در آيم
چونكه در علم ظاهر وباطن كمال نيافتيم ودر دل ما
لغزشها وپيچشها بيشمار است اكر در تاويل آن

در آئیم گمراه میشویم جنانچه حق تعالی میفرماید که
فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ
مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ
تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا
بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ
یعنی اما آنکسانیکه در دلهاء ایشان کجی وتباهی است
پس متابعت میکنند جز بر آن آیات متشابهست
یعنی معنی او مشکلست از آن مشکل میطلبند برای
خود فتنه که زوال ایمان باشد یا الحاد یا بدعت
یا بعقاید فاسده وعزایم باطله یا اوهام فاسده
که در تجلیات ومشاهده حق تعالی است یا ادراک
باطله که در ذات پاک حق تعالی کرده میشود ونمیدانند
تاویل آن آیات متشابهات مگر حق تعالی ودیگر میدانند
که باشند در علم یعنی علماء الله که حقیقت اشیا میدانند
میگویند که ویایم بر آیات متشابه که همه آیات
متشابهات نزد پروردگار ماست که صفت جلال
وجمال از آن اوست بعضها را مظهر جلال کرده

وبعضها

وبعضها را مظهر جمال وپند پذیر نشوند مگر خدا
وندان عقول صافیه وکمال صوریه جنانچه در آیات
متشابهات را جائی فرمود که إِنَّكَ لَا تَهْدِي
مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وجائی
فرمود که إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ جائی فرمود
که لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ضد است
مر آیه فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى یعنی هدایت خاص
وابسته بخداست آن هدایت غیر از خدا کس نداند
که هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ
اشارة بر آنست پس هر که آن هدایت یافت دل آنکس
را قواعد هدایت روشن سازد که تو هدایت یافتی
پند دادن تو همچنین شمشیر یست که تعلقات کفر وشرک
وغفلت وعصیان برد اما انک لا تهدی عبارتست
که شمشیر گفتار تو دل سخت را که فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ
قَسْوَةً اثر نکند آن نفعت الذکری عبارتست
که شمشیر گفتار تو اثر کند دل نرم را که ثُمَّ تَلِينُ
جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وانی همه معنی

از آیة اَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْاِسْلَامِ تا وَمَنْ یُضْلِلِ
فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ روشن است ودرین دو آیة نیز روشن است
که وَمَا اَنْتَ بِهَادِ الْعُمْيِ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ اِنْ تُسْمِعُ اِلَّا مَنْ
یُؤْمِنُ بِاٰیَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُوْنَ وآیة وَمَا رَمَیْتَ اِذْ رَمَیْتَ
وَلٰكِنَّ اللّٰهَ رَمٰی ضد است مر آیة قُلْ لَا اَمْلِكُ لِنَفْسِي
نَفْعًا وَلَا ضَرًّا اِلَّا مَا شَاءَ اللّٰهُ یعنی ومارمیت عبارة
از مقام محمود که یَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَیْدِیْهِمْ اشارة است وحضرة
رسالت عبد ورسول حق تعالی است کسی کمان برد که عین
خداست لا اَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا اِلَّا مَا شَاءَ اللّٰهُ
خطاب آمد وآیة وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
ضد است بآیة اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ اَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اِنْ
تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِیْنَ مَرَّةً فَلَنْ یَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ آیة اول در
شان مومنانست وآیة ثانی در منافقانست وکافران
که وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِیْنٍ هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِیْمٍ عبارتست
همچنین آیات قرآن متضاد وند که اَللّٰهُ نَزَّلَ اَحْسَنَ الْحَدِیْثِ
کِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ کسی اگر حق تعالی تضاد قرآن
الهام کند وبیاکاهاند صفت اوآنست که تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُوْدُ

جُلُوْدُ الَّذِیْنَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِیْنُ جُلُوْدُهُمْ
وَقُلُوْبُهُمْ اِلٰی ذِكْرِ اللّٰهِ اي الذكر القرآن وکسی را
که حق تعالی الهام نکند در تاویل آن در آمدن
کفر است وهفتاد ودو ملة خود بخود تاویل کردند
وگمراه شدند سوال اگر کسی گوید از کجا معلومست
که ایشان گمراه اند جواب گویم تَقْشَعِرُّ مِنْهُ صفت ایشانست
ودیگر مَنْ لَمْ یَكُنْ قَلْبُهُ مُنَوَّرًا بِنُوْرِ الْاِیْمَانِ لَا یَتَلَذَّذُ
بِصَوْتِ الْقُرْاٰنِ وَلَا یُؤَثِّرُ مَوْعِظَةً اگر دل ایشان
منور بنور ایمان میبود از نور حق معلوم میکردند
وباطل را اختیار نمیکردند وعلماء اهل سنت وجماعت
از نور ایمان حق را حق دانستند وباطل را باطل
اَللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ
اِلَی النُّوْرِ وَالَّذِیْنَ كَفَرُوْا اَوْلِیَاؤُهُمُ الطَّاغُوْتُ
یُخْرِجُوْنَهُمْ مِنَ النُّوْرِ اِلَی الظُّلُمَاتِ اُولٰئِكَ اَصْحَابُ
النَّارِ هُمْ فِیْهَا خَالِدُوْنَ پس بباید دانست
که آیات متشابهات واحادیث متشابهات را
حق تعالی مقربان درگاه خود را از تاویل آن خبر داد

خصوصًا حضرة امام اعظم و مجتهدان اهل
سنت و جماعت را که آنچه قالی بود بیان کردند
و آنچه حالی بود هم جنس را گفتند که کلموا الناس
علی قدر عقولهم عبارة از انست و آنچه لایق گفتن
نبود پنهان داشتند جنانچه در تصوف سلطان
بایزید بسطامی قدس الله سره حالات و واقعات
بسیار داشت خصوصًا در نفی و اثبات و در فنا و بقا
و الهام و وسوسه و تجلیات و مشاهده که سالک
و جاذب را سیر و طیر میباشد پس از ابتداء و سیر و طیر
تا انتها مجتهدان حال ان و جواب آن نوشتند پس
اگر کسی در نفی کمال یافت و در اثبات کمال نیافت جنانچه
حضرة بایزید بسطامی در مقام بود یکی از وی پرسید که
سن و سال شما چه مقدار است فرمود از خدا دو سال کم
یعنی هر صفت که خدا تعالی را هست ما را نیز هست بغیر از
دو صفت که یکی صفت قدیم بودن و دیگر صفت خالقی
این گفتن او از وجه خامی بود جنانچه سمع و بصر است
از آن بنده حادث و مخلوق ما دام که جزئی بوقوع

نیاید

نیاید بنده نشود و نه بیند خواه ظاهر باشد
و خواه باطن حق تعالی پیش از بوقوع آمدن بداند
و به بیند و بشنود که صفت او قدیمست این چنان
بود که عالی باشد که پیش از نوشتن عبارات معنی
ازل محیط است از همه صفات و اگر کسی در اثبات
کمال یافت در فنا کمال نیافت جنانچه حضرة بایزید
بسطامی در مقامی بود فرمود که مرا چندین سال این
حال بود که رضاء ما موافق رضاء حق تعالی بود
یعنی آنچه حق تعالی میخواست ما نیز میخواستیم بعد از آن
بر عکس شد که رضاء حق موافق رضاء ما بود این گفتن
او از وجه محو کلیست که در فنا محو شده است و خبر بقا
نداشت جنانچه حضرة رسالت را صلی الله علیه و سلم
فرمان آمد که قُل لا أملكُ لنفسی نفعًا و لا ضرًّا
الا ما شاء الله و دیگر و لا تقولنّ لشیءٍ انّی فاعلٌ
ذلك غدًا الا ان یشاء الله چندین ایات و حدیث
موافق این مقام بقاست جنانچه حضرة شاه اولیا
علی مرتضی کرم الله وجهه میفرماید که عرفت ربی

بفسق العزایم پس حضرت بایزید خود را ندید
ومحو مطلق شد هرچه دید از خدا دید ودر عالم
بقا در بنیا مده بود این چنان بود که کیاه وجود
آدم اکر از زمین جمیع مطلوبات دنیا وآخرة قطع
شود وآفتاب حقیقی بر وجلوه کند واز تری هستی
خود خشک شود وموت آزادی حاصل کند واز خود
بی خود شود پس با داراده آفتاب هر جانب که روان
شود کیاه وجود آدم از دل وجان بدان جانب
روان شود وخود را در میان نه بیند وداند که اراده
او اراده منست واراده من اراده او پس اکر کسی در فنا
کمال یافت ودر بقا کمال نیافت او نیز در نقصانست
جنانچه حضرة بایزید بسطامی در بقا کمال نیافته بود
ونقصان بقا او آن بود که میفرماید که فردا قیامت
هم خلایق در زیر لواء حضرة رسالت بر میخیزند وحضرة
رسالت در زیر لواء ما این نقل در تذکرة الاولیا
اورده است خود را در خدا کم کرده هم خدا را دید
وخدا را در محمد دید که این سخن برآورد در اوسط

مقام

مقام بقا رسید سبحانی ما اعظم شانی کفت چون
در انتهاء مقام در انتهاء مقام بقا رسید فرمود
که تا وادی لا اله الا الله قطع نکنی بوادی محمد
رسول الله نرسی وعظمت حضرة رسالت وشرع او دید
وتحقیق کرد که اللهم ارنا الاشیا کما هی وارنا الحقیقة
الشرع کما هی جنانچه در تذکرة الاولیا نقلست که شیخ
بایزید بسطامی قدس الله سره کفت سی هزار سال در ربوبیت
او بریدم وسی هزار سال دیکر در قضاء وحدانیت او
بریدم وسی هزار دیکر در فردانیت او بریدم جون
نود هزار سال بسر آمد نظر کردم بایزید را دیدم وهرچه
دیدم من بودم وخدا وذات او جیزی دیکر بود پس
جهار هزار بادیه را قطع کردم وبنهایت رسیدم
پس جندان در آن بی نهایتی برفتم که کفتم بالاتر ازین
هر کس نرسیده است وبرتر ازین مقام ممکن نیست جون نکه
کردم سر خود را در کف پای یکی از نبی دیدم پس معلوم
که نهایت احوال اولیا بدایت انبیاست ونهایت
انبیا را غایت پس روح من در همه ملکوت بکشت

وبهشت ودوزخ بدو نمودند وهرچه پیش آمد
هیچ التفات نکرد ونجات هر پیغامبری که رسید سلام
کرد وچون نجات محمد مصطفی رسید آنجا صد هزار
دریای آتشین دیدم بی نهایت وهزار حجاب از نور
واگر پای در پا قدم نهادمی بسوختمی وخود را بباد دادمی
لاجرم از هیبت ووهشت چنان مدهوش شدم که
هیچ نماندم وهرچند خواستم که بمیخ طناب خیمهٔ محمد
مصطفی صلوات الله علیه را بتوانم دید زهره نداشتم
یا نکه بحق رسیدن بقدر حال زهره داشتم بمحمد رسیدن
زهره نداشتم یعنی هرکس بقدر خود بحق تواند
رسید که حق با همه است اما محمد علیه الصلوة والسلام
در حرم خاص است نمی توان رسید الا ماشاء الله
لاجرم تا وادی لا اله الا الله قطع نکنی بوادی
محمد رسول الله نرسی پس بایزید گفت الهی هرچه
دیدم من بودم وتا از منی مرا بتو راه نیست واز خودی
خودم مرا گذر نیست مرا چه باید کرد فرمان آمد که خلاصی
تو از تویی تو در متابعت دوست ما که محمد غیر نیست

دیده را

دیده را بخاک قدم او اکتحال کن ودر متابعت او مدا
ومت نمای نظم تا توانی دیدهٔ دل را همی تا توانی
امر او را بنده باش بندهٔ کو خاک راه او گزید
تو یقین دان او بوصل حق رسید از دو عالم دل ما
یکروی شد اصل وفرع شرع دیدن بردوام
تابع شارع شدن باید مدام پس حضرة بایزید
سلطان العارفین بود وستودهٔ زبان همه مشایخ
بود چنانچه حضرت شیخ جنید بغدادی میفرماید که
بایزید در میان ما چنانست که حضرة جبرئیل در میان
ملائکه پس از ابتدا تا انتها چیزها از احوالات
وواقعات او را پیدا شده است از استغراق
که آن مخالف شرع بود آنرا اعتبار نیست مادام
که در انتها کمال نیافت که علمای ظاهری وباطنی
که بکمال رسیده اند متفق اند همچنین از بزرگان
ماضی چیزها بوقوع آمد آن ظاهر کرده اند وگفته اند
ونوشته اند اگر موافق آیات وحدیث نبوی
وقول خلفاء اربع ومجتهدان اهل سنت وجماعت

باشد راستست وکرنه هیچ باور نیست که کمال نیافته
اکر کمال می یافتند متابعت ظاهر و باطن حضرت
رسالت را صلی الله علیه وسلم و خلفاء راشدین
و علماء مجتهدین میکردند جنانچه در خبر است
که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نمازی میکرد
بالای سر انکشت پای خود و حضرت بایزید خواست
که این نماز را نیز میکزارم نتوانست کرد شبی حضرت رسالت
را صلی الله علیه وسلم در خواب دید وکفت ای بایزید
این نماز خاص منست نتوانی کذارد که نهایت اوسط است
زیرا اکر کسی معلق نماز میکزارد آسانست و اکر بر قدم
کذارد و آن نیز آسانست که خیر الامور اوسطها
اشارة بر آنست یعنی ترک دنیا کرده یاد خدا کردن
آسانست اما در میان دنیا بوده یاد خدا کردن
کمالیست است نظم کرچه میان دریا جاوید غرق کشتی را
هستند تا دریا بکلوی تر نکردی را و نیز نقلست
که حضرت امام اعظم رضی الله عنه چون مسایل را
جمع کرده درون کعبه داخل شد و در هفت و دو رکعت

نماز کزارد

نماز کزارد یک رکعت را نصف قرآن بخواند بر یک پای
سر انکشتان استاده بود و در رکعت دوم بر پای دیکر
بالای سر انکشتان بود چون تمام کرد نماز را دعا کرد
که ای بار خدایا کم و زیاده مسایل بر ما عفو کنی فرمان
آمد که ای امام المسلمین بالا نکر چون نکریست لوح محفوظ
را دید همه مسایل جمع شده که بود و نه زیاده فرمان
حق تعالی آمد ترا و تابعان ترا بخشیدم تا قیام قیامت
پس از ینجا قیاس کنید که حضرت امام اعظم متابعت
ظاهر و باطن حضرت رسالت کرد که دو رکعت نماز بر
سر انکشتان پای کزارد و حضرت بایزید نتوانست کزارد
تاب متابعت ظاهر که بار عیال و طلب کسب حلالست نیز
نتوانست نیز نقلست که حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند
قدس الله سره العزیز خواست که متابعت حضرت
رسالت در خوراک بکند نان جوین خوردن کرفت
اما موافق طبیعت او نشد چون درین حال بود حضرت
رسالت را در واقعه دید حضرت پیش میرفت و نقش
قدمها از پس ظاهر میشد حضرت خواجه بهاء الدین

خواست که قدم بالا نقش قدم حضرت رسالت پناه بنهد
تا پس آن بمن رسد چون نهاد نقش قدم حضرت رسالت
را تبدیل میشد حضرت از پس دید که نقش قدم مبارک را
تبدیل میشد فرمود ای بهاء الدین نتوانی قدم بالاء قدم
من نهاد ترا معاف کردیم که نتوانی متابعت در خور اکمن کرده
هر چه خواهی بخور نان جوین نافع تو نیست و نیز نقلست
حضرت امام اعظم بسی میخورد مثل آب شده از نلخان
یکبار فرو میبرد و میگفت تا خاییدن اوقات ضایع میشود
و نیز حضرت داود طائی روایت کرد که سی و سال شاگرد حضرت
امام اعظم بودم ظاهر و باطن مربع نشسته و پای دراز کرده
ندیدم و در بیست و سه سال نمان با مداد بطهارت
نماز خفتن میگزارد بیچاره ستایش او نتوانم کرد
که ستاینده او حضرت رسالت است که هو سراج امتی گفت
و کسی را چاره نیست در ستایش او که ظاهر و باطن تابع بوده
و هیچکس نتواند که ظاهر و باطن حضرت رسالت متابعت
جنانچه در ظرایت کریمه رسالت صلی الله علیه و سلم میفرما
یکه آدم و همه پیغامبران فخر بمن آورده اند و من بکسی

فخری آدم

فخری آدم که نام او نعمان است و کنیت ابو حنیفه سنتهای
مرا زنده کند و او چراغ امت مراست و از نور علم او
شریعت من روشن شود و بدعت و ضلالت محو گردد
و ظاهر و باطن متابعت من کند و کسی نتواند که ظاهر
و باطن مرا متابعت من کند الا ابو حنیفه که نام او
نعمانست و علم ظاهر و باطن مرا رواج او دهد جنانچه
نقلست بزرگی را در خربوزه خوردن حضرت رسالت
صحیح نشد بعضها گفتند که هم با پوست خورد و بعضی
گفتند که بی پوست خورد آن بزرگ ترک خربوزه
خوردن کرد متابعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدست
نمی آید و نیز نقلست بزرگی را خربوزه خوردن
اشکال افتاد که حضرت رسالت خربوزه را دو پارچه
کرده میخورد یا پارچها بسیار میکرد تا گاه ندائی رسید
که موافق نقش پارچهای خربوزه پارچه کن تا موافق
متابعت حضرت رسالت شود و حضرت امام اعظم
رضی الله عنه ظاهر و باطن حضرت رسالت را تابع
بود و در علم ظاهر و باطن کامل بود و بعضی بزرگان

در علم باطن کامل بود ودر علم ظاهری وبعضها در علم
ظاهر کامل بودند ودر علم باطن نه مثلی این چنان بود
بعضی میوها هستند که باطن ایشان کمال یافت وظاهر
ایشان نالایق چنانچه بادامست وپسته وچهارمغز
وبعضی میوها هستند که ظاهر ایشان کمال یافت وباطن
ایشان نالایق چون زردالو وشفتالو وبعضها هستند
که ظاهر وباطن ایشان هم خوب وزیبا چنانچه
کشمش وسیب وامرود که ظاهر وباطن ایشان هم
خوبست واین بلهٔ مجتهدانست وهیچ کس را نرسد
که بله مجتهدان برسد چونکه متبوع اند وهمه بزرگان
تابع مذهبی هستند واگر مخالف مذهب مجتهدان
خود باشد از مذهب بیرون آید چونکه اصول
طریقت وحقیقت وفرع شریعت ایشان تحقیق
کردند وتحقیق کردهٔ ایشان بر اصلست زیراکه علم
باطن خود با علم ظاهر که علم آیات وحدیث است موافق
یافته اند آنرا عقاید تسلیم کردند هرچه وراء عقاید است
آن الحاد وزندقه است پس بیادانست که نفی واثبات

وفنا

وفنا وبقا وحالات وواقعات ومشاهده وتجلیات
آنچه اصل بود مجتهدان اهل سنت وجماعت تحقیق
کرده اند ودرمیان بزرگان اهل تصوف
وحکما اختلاف افتاد چنانچه نفی واثبات که از وجه
حالات وواقعات است چیزی دیگر است ونفی
واثبات که حصول آن از وجه عشق ومحبت است
آن چیزی دیگر است وشرح این طویلست اما نزدیک
آن بیان کنم واینست که شیخ صنعان نفی واثبات
از وجه حالات وواقعات داشت ودر آن کامل
بود واز وجه عشق ومحبت بوئی نداشت وچون
شمهٔ بوی عشق بمشام جان او رسید از دست
بشد وزنار بربست وخوک بانی اختیار کرد وبت را
سجده کرد ومانند آن شرح آن در منطق الطیر
روشن است وفنا وبقائی که حصول آن از راه
حالات وواقعات است چیزی دیگر است وفنا
وبقائی که حصول آن از راه عشق ومحبت است
آن چیزی دیگر است وشرح این نیز طویلست

اما نزهه بیان میکنم وآن اینست که شیخ منصور را حصول
فنا وبقا از راه حلات وواقعات بود وذره از راه
عشق ومحبت نداشت وچون شمه از راه عشق
ومحبت وبوئي بمشام جان او رسید از دست برفت
وفریاد انا الحق برآورد جنانچه در اسرار اولیا آورده
که تصنیف شیخ فرید الدین شکر گنج فرمود همشیرهٔ شیخ
منصور شبها در صحراء بغداد برفتي ودر عبادت
مشغول شدي ووقت مراجعت فرشته قدحي پر از
شراب اسرار عشق ومحبت بدست او دادي وآنرا نوش کردی
وهیچ از دست نشدي بلکه فریاد هل من مزید برآوردي
شبي منصور در عقب او شد وصحبت هر روز را آخر رسید
منصور فریاد کرد که یا همشیره نصیب من بگذار همشیره فرمود
که اي منصور خواهي خورد اما تاب نتواني آورد آخر
منصور بي اختیاري کرد وقطرهٔ خورد واز دست بشد که
کان خود مشهور است که بي اختیاري هاج کرد همشیرهٔ
او فرمود که اي نامرد وتنک حوصله هر صبح که یک قدح شراب
وظیفهٔ منست من از دست نمیشوم بلکه فریاد هل
من مزید

فریاد هل من مزید مي برآرم تو از یک قطره از دست
شدي وفریاد انا الحق برآوردي همچنین اکرا از
بزرگان ماضي از وجه حالات وواقعات یا از وجه
عشق ومحبت جیزی ظاهر شد یا بعد از ایشان از
کسي ظاهر میشود آنرا اعتبار نیست زیرا که تا کعبهٔ
حقیقي رسیدن در راه چیزها حاصل میشود اکر حوصله
باشد آنرا پنهان کند ونزدیک چشم نیارد وبصفت
مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى موصوف شود واکر حوصله
نباشد ظاهر کند وعوام الناس کمراه شوند ومردمان
تقلید ها پیدا کنند واین کناه بر کردن اوست که
ظاهر کردن اسرار الهي کفر است قال النبي صلی الله
علیه وسلم افشاء اسرار ربوبیته کفر واحوال رسیدن
کعبهٔ حقیقي خدا تعالی در قرآن بیان کرده است ورسول او
نیز فرموده وخلفاء راشدین وعلماء مجتهدین تحقیق
وتجربه کردند که مسئله وعقاید شریعت است که ثم جعلناک
علی شریعه من الامر فاتبعها ولا تتبع اهواء الذین
لا یعلمون اشاره بر آنست وهر چه جز این باشد

گمراه و زندقه است کما قال النبی صلی الله علیه وسلم
کل طریقة ردها الشریعة فهو زندقة بس ای سالک
راه حق احوال راه طریقت را منکر نیستم اما این احوال
کاملانست که بالغانه اند بلکه احوال ناقصانست
و طفلانی مارا نیز این حالات و واقعات بود و خامی
که در عشق و محبت است نیز بود و حالات شیطانی و رحمانی
نیز بود و بس از عمرها آنرا تجربه کردم و پشیمان شدم
چنانچه حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم در واقعه
دیدم گفتم یا رسول الله ره بخدا چونست فرمود که
فقر گزین و موافق شرع باش که راه خدا اینست و ازین
قرب حق میسر است این چنان بود که طفل که شیرخواره بود
و غائط و بول هر جامی افتد و چون پاره بزرگ شود
که از آن حال پشیمان شود یا زبان چیز گوید که دشنام
و فحش باشد آنرا نیز اعتبار نیست و چون جوان شود
از مستی جوانی خود چیزهاء ناپسند پدید کند آنرا نیز
اعتبار نیست و طفل مبتدی بغیر از کار دنگاهان هیچ
نمیداند و هیچ نباید در دهان انداز دو خیر و شر یکی

داند

یکی داند و فاعل حقیقی خدا داند و فاعل مختار که بنده است
نمیداند و همرا والدین خود میداند که وجود
واحد است گوید که همه اوست و فرق میان بیگانه
و آشنا نمیداند که کفر و اسلام است و چون بالغ شود
دفتر رفته خود معلوم کند اما باید که از فرمان امام
شریعت پاک کننده است از بول و غایط کفر و شرک
و از آلودگی غفلت و عصیان و گناهان نده است
از جمله مضرات و هلاکت و شیر دهنده است از پستان
قرآن و حدیث و پوشاننده است قباء مسلم و عقلید
شرعیه انیست سر و ما علی الرسول الا البلاغ بیت
من آنچه شرط بلاغست با تو می گویم ؛ تو خواه ازین
پندگیر خواه ملول ؛ دادیم نشان گنج مقصود ولی ؛ [مقصود]
وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا
السبل فتفرق بکم عن سبیله ذلکم وصیکم
به لعلکم تتقون والله یدعوا الی دار السلام
ویهدی من یشاء الی صراط مستقیم مصراع
تا دوست کرا خواهد و میلش بکه باشد رباعی

در کوی تو صد هزار صاحب هوس است ۰ تا خود بوصال تو
کرا دسترس است ۰ آنکس که بیافت دولتی یافت عظیم
وانکس که نیافت درد نایافت بس است پس طالب را
باید که در طلب حق مستقیم باشد ولحظهٔ ملول نگردد
نشود و ریاضات ومجاهدات پیشهٔ خود سازد
چنانچه نقلست که شیخ ذوالنون مصری را قدس الله
سره العزیز مریدی داشت و چهل سال در عبادات
و ریاضات مشغول بود و هیچ فیض و برکتی و حالتی
بدید نیامد همچنان دلشده پیش پیر خود برفت
وگفت یا شیخ چهل سالست که در عبادات و ریاضات
مشغولم و هیچ فیض و برکتی و حالتی نیافتم این عبادات
و ریاضات فخر نمیکنم اما بی دولتی خود بیان میکنم
پس شیخ گفت برو امروز سیر بخور و بعد از نماز
خفتن بخسب اگر دوست بصلح نیاید بعتاب باید
پس آن مرید گفتهٔ شیخ بجا آورد که سیر خورد و در خواب
رفت ناگاه حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم در خواب
دید وگفت دوست سلام میگوید ومیفرماید که مخنث

ونامرد

نامرد باشد آنکه بدرگاه ما آید ونرود سیر شود
که اصل کار در استقامت است اگر طاعت او قبول
نمیبود توفیق نمیدادم و در طاعت مستقیم بودن
به از کشف وکرامت است وسلام ما ره زن ذوالنون
را برسانی که گفت اگر دوست بصلح نیاید بعتاب آید
ونیز نقلست که روزی حضرة عیسی علیه السلام بارسایی
را دید که عبادة باخشوع میکرد حضرة عیسی فرمود بخواه
از خدا تعالی حاجت تا روا شود گفت شرم دارم که پیش
ازین چ خواهم که مرا اسلام روزی کرد و در طاعت
استقامت داد باب هشتم در بیان نبوة وولایت
واحوال آن ای عزیز حضرة رسالت صلی الله علیه وسلم
افضل واکرم واشرف است از جمیع انبیا ومرسل واو
لو العزم صلوة الله علیهم اجمعین واولو العزم بهتر اند
از مرسل ومرسل بهتر اند از انبیا ونبی آنست که
از تبلیغ قوم او ازی بشنود یا ملهم گردد یا خواب
بیند وتابع صاحب کتب باشد وبر شریعت او
چنانچه یوشع بموسی وشمعون بعیسی علیهم السلام

ومرسل آنست وحی آرد جبرئیل یا فرشته دیکر وملهم
نیز باشد وخواب هم بیند واولوالعزم آنست کاین
صفت کفته شد هم او را باشد اما امر بقتال باشد
وهیچ اولیاء کامل وصدیق واصل بمرتبه یکی از نبی
نمیرسد زیرا که هیچ نبی نبوت نیافت بغیر از چهل سالکی
الاحضرت عیسی وان از دولت مادرزاد تا چهل سال
هر خیر وشر که بود معلوم کردند واطوار قلوب واحوال
روح وتزکیه نفس وتصفیه دل وتجلیه روح بانجام
رسانده بود وهفتاد هزار حجاب که درمیان بنده
وحق تعالی است آن هم طی کرده بودند قال النبی صلی الله
علیه وسلم ان الله سبعین الف حجاب من نور وظلمة
وخوف خاتمه نداشتند ومعصوم بودند از کناه
اکر از وی سهوی چیزی ظاهر شد آنرا ذلت کویند
نه کناه یعنی لغزیدن در راه وولی را این هم حاصل باشد
وعصمت الکناه ولی را شرط نیست وخوف خاتمه
دارد ومانند آن وولی تا ظاهر وباطن نبی متابعت
نکند منتهی نشود پس تابع بمرتبه متبوع نمیرسد

اکرچه

اکرچه از وی عجایب وغرایب وکشف وکرامت وخوارق
عادة ظاهر میشود که آن از معجز نبی است که متابعت
ظاهر وباطن او میکند واکر مخالف متابعت نبی باشد
آن استدراج است چنانچه فرعون را بود پس نبی تا چهل
سال تجربهٔ خیر وشر ظاهر وباطن کرده که وطریقت وشریعت
وحقیقت است تا او وتابعان او در غلط نیفتند اکر ولی
کاری کند بعقل خود که مخالف متابعت نبی باشد
آنرا وسوسه کویند نه الهام زیرا که الهام ووسوسه
نزدیکند در غلط افتند وخواب والهام نبی
بلاشک الهام حق تعالی است هر کاری که کند راست کند
وتابعان نبی راست کردد واکر تابعی از سنت نبی
رو کرداند کمراه میشود چونکه نبی تجربه کار است وولی
تابع است نه متبوع وولی بمرتبه یکی از اصحاب نمیرسد
چه جای انبیا زیرا که از اولیا چیزها از تصرفات
ظاهری وباطنی کرده میشود که آن حالت مبتدی
ومتوسط است چنانچه از سید عبدالقادر کیلانی
قدس الله سره العزیز که اوایل هر که نام او فی وضو

میکرفت سر بریده میشد و نام عزیزان دیکر جون
بکریم که سخن دراز میشود جون منتهی شد دیدند
در طواف خانهٔ کعبه که روی خود می مالید و دعا میکرد
و میکفت خداوندا عبد القادر عاصی را ببخشای
بیت نخود نزدیکان را بیش بود حیرانی که ایشان دانند
سیاست سلطانی و از انبیا و صحابه هیچ حرکات و سکنات
جز موافق کتاب و امر باری ظاهر نمیشد زیرا که حوصلهٔ
ایشان وسیع بود جون بحر و اولیاء امت جون جوی
خوردند که آب برون میجکد بیت تا یکی در ناله باشی
در تک و پو همجو جو در خموشی همجو دریا باش الله حسبی
اعلم ان النهایة الاولیاء بدایة الانبیاء فی المحبة
والعرفان والتوحید والایقان والقرب والمشاهدة
وتجلیات الالوهیة والربوبیة وفی العلم
والحلم والعقل والشجاعة والسخاوة ومن کل وجه
و پیش ارباب قلوب مقرراست که متبوع همجو بادشاه است
و تابع جون امرا و وزرا و لشکر او و ایشان بمرتبهٔ
بادشاه کی خواهند رسید اکر صد جاه و حشم بسیار بیابند

آن بند آن ازمن دولت بادشاه می یابند که حالات
و واقعات ولی از معجز نبی است و انکه کفته اند
ان النهایة الانبیاء بدایة الاولیاء فی حکم
الشریعة لا فی القرب والمشاهدة زیرا انکه آنجه
نبی در نبوة مامور حق تعالی شده است آن همه ولی
را یکبار در عمل باید آورد تا ولایت حاصل آید
جنانجه در باب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
که الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی
خطاب رسید و حکم شرع تمام شد تا ولی حکم
همه قرآن و شریعت حضرة رسالت هم در عمل نیارد
و قبول نکند ولی نباشد و ولایت حاصل نشود
نهایت الانبیاء بدایت الاولیاء این معنی دارد
پس نبی از ولی اکرم و افضل باشد در هر باب
زیرا اکر افضل نمیبود متبوع نمیبود و اکر ولیرا
در حوصله و کمالات نقصان نمیبود تابع نمیبود
پس متبوع از تابع بهتر باشد در هر باب زیرا انکه
اظهار معجز نبی اکراه از ارادهٔ حق تعالی است

ومنها خواست نبي است تا دليل شود امت را و راه
بيابند از ان وكرامت ولي از خواست ولي است
ويا از روي رياضت باشد اكر افتخار كند استدراج
او شود واكر افتخار نكند از ضعف ايمان يقين
حاصل آيد ودليل شود او را بقرب حق تعالى
پس معجز نبي هدايت امة است وكرامت ولي
هدايت ولي است ونبي نافع وهادي ديكر است
وولي نافع خود است وديكر انكه كفته اند كه الولاية
افضل من النبوة يعني ولاية النبي افضل من
النبوة النبي لا من ولاية الولي زيرا انكه ولايت
ولي محتاج بهدايت خود است وخوف خاتمه دارد
وولايت نبي خود هدايت يافته است ونجات
از خوف خاتمه دارد اما محتاج بهدايت ديكرانست
وولايت نبي بكمال رسيد ونبوة يافت وولايت
ولي بكمال نرسيد ونخواهد رسيد كه مرتبه نبوة يابد
تابع نبي شد ازين جهت اوليا بمرتبه صحابه نرسند
واصحابه بمرتبه انبيا نرسند واولوالعزم

بمرتبه

بمرتبه حضرة رسالت نرسند صلوة الله عليهم
اجمعين كه خاتم انبياست ونبوة اينجا ختم شد
كه ولكن رسول الله وخاتم النبيين عبارة
از انست وچه كوييم در نعت او كه زبان همه خلايق
كنك اند واز كماليت وافضليت كه بر همه انبيا دارد
خود ستوده حق تعالى است لولاك لما خلقت
الافلاك وما ارسلناك الا رحمة للعالمين
در شان اوست وما ارسلناك الا كافة
للناس خطاب بر وست كه هيچكس از انبيا بر همه انس
وجن مبعوث نشد ومرتبه ادنى فتدلى
فكان قاب قوسين او ادنى نرسيد وهيچ
امة بشرف فاذكروني اذكركم ورضي الله
عنهم ورضوا عنه ويحبهم ويحبونه مشرف
نشد تا كه كنتم خير امة اخرجت للناس
عبارة از انست وخير القرون قرني اشارة
بر آنست والعصر يعني سوكند عصر محمد الاية
لعمرك يعني سوكند بزندكاني تو اي محمد انهم

كَفِي سكرتهم يعمهون در خبر است كه در كوه طور
حق تعالي بموسي وصف حضرة رسالت كرد و حضرة
موسي كفت اي بار خدايا در قرب من سخن ديكران
جون روا باشد ندا آمد كه اي موسي اكر كليم نميكفتم
از زمرهٔ بيغامبران محو ميكردم كه كستاخي بسيار كردي
ديكر
اي موسي تو حبيب مايي و او محبوب ماست
ميان حبيب و محبوب فرق بسيار است انجا مرتبهٔ
محبوبيت از همه مرتبها بلند باشد خصوصا از مرتبهٔ
خلقت كه وَاتَّخَذَ اللهُ اِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا و از مرتبهٔ
كليم كه فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ ندا آمد حضرة رسالت را
خطاب امد كه با نعلين بيا تا كرد نعلين تو بعرش
برسد و الزام كرد جنانجه ازين اسرار شيخ عطار
ميفرمايد نظم رفت موسي بر بساط آن جناب
خلع نعلين آمدش از حق خطاب
جون بنزديكي شد از نعلين دور
كشت در وادي المقدس غرق نور
باز در معراج شمع ذو الجلال
ميشنود آواز نعلين بلال
موسي عمران اكرچه بود شاه
هم نبود انجا كه با نعلين راه

اين عنايت

اين عنايت بين كه هر جاه او
كرد حق با جاكر دركاه او
جاكرش را كر دهد كوي خويش
داد با نعلين راهش سوي خويش
موسي عمران جون آن رتبت بديد
جاكر او را جنان قربت بديد
كفت يا رب امتي او كن مرا
در طفيل همت او كن مرا
دوازده مرسل دعا كردند دوام
تا شوند از امة احمد مدام
كرچه ايشان داشت اين حاجت تمام
ليك عيسي يافت اين عالي مقام
كما قال النبي صلي الله عليه وسلم لَقَدْ تَمَنَّي اِثْنَا عَشَرَ نَبِيًا
اَنَّهُمْ كَانُوا مِنْ اُمَّتِي بس ببايد دانست كه حضرة
رسالت صلي الله عليه وسلم از همه انبيا بهتر است
زيرا انكه او اصل است ديكران فرع اند كه از نور او
آفريده شد تد اين در نور نامه روشن است
سوال اكر كسي كويد كه اول نور او بود آخر جرا ظاهر شد
جواب بادشاهي باشد و عزم رفتن جايي بكند
اول كلكاران ونجاران را بفرستد تا عمارات لايق
او بكنند بعد از ان فراشان را بفرستد تا خوب
بستر كسترانند بعد از ان طباقان را بفرستد تا نعمت

خوب اراسته کنند بعد از آن امرا و وزرا بیایند
بعد هم با پادشاه بیایند همچنین حق تعالی بعد ان
آفریدن آسمانها و زمینها فرشتگان را آفرید تا زینت
و منظوم اسمانها و زمینها باشند بعد از ان
جن را آفرید بعد ان نظام فرشتگان ایشان زمین
را نظام دهند بعد از ان حضرت آدم و پیغمبران
دیگر فرستاد تا نظام دین و دنیا ایشان دهند
بعد از ان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
آمد که پادشاه همه انبیاست چنانچه شیخ نجم الدین
رازی در مرصاد العباد آورده که معرفت حق تعالی
در زمان حضرت آدم همچو گندم بود و در زمان
پیغمبران دیگر همچو آرد بود و در زمان حضرت
رسالت صلوات الله علیهم اجمعین همچو نان بود
که بالاتر از این نباشد تا قیام قیامت تمثیل دیگر
اگر تخم را او کیاه ظاهر میشود بعد از ان شاخ شجر
و برگ ظاهر میشود بعد از ان گل و بعد این هم
آخر میوه ظاهر میشود که بالاتر از میوه دیگر نباشد

وبعد از انبیا افضل و اکرم و اشرف امیر المومنین حضرت
صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه که بجای افضل
خیر افضل نتواند نشست که سید صادقین است
و بعد از ان امیر المومنین حضرت عمر رضی الله تعالی
عنه که سید عادلین است بعد از ان امیر المومنین
حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه سید عارفین
است بعد از ان امیر المومنین حضرت علی کرم الله
وجهه که سید مجاهدین است و جمیع صحابه رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین از همه اولیاء امت و از صدیقان
و شهدا و صلحا بهتر اند اگرچه از ایشان کشف و کرامت
و خوارق عادة و عجایب و غرایب ظاهر شده
باشد چنانچه نقلست که از امام احمد حنبل پرسیدند
که سبب چیست که از اصحاب رسول کشف و کرامت
و خوارق عادة ظاهر نشد چنانچه از اولیاء امت
و صلحا ظاهر میشود فرمود که ایمان صحابه ایمان
کامل بود حاجت بر آن نداشتند و ایمان دیگران
ایمان ضعیف است که از ان قوة میبایند و محتاجند

بان اگر نیابند در ایمان ایشان خلل پیدا شود و صحابه
را وحی حاضر بود و همچو حضرت رسالت پیشوا بود
جناب بزرگان گفته اند که عالم کبراست و عالم
صغراست و عالم کبری ورای عرش و کرسی و لوح
و قلم و آسمانها و زمینها است و در آن علم الله و توحید
حقیقی و تجلیات و مشاهده و قرب حق تعالی است
و رضاء او و عالم صغرا از عرش تا تحت الثری است
و دانش صحابه در عالم کبری بود نه در عالم صغرا و دانش
عالم صغرا هیچ فایده نکند پس اگر کسی را میل به دانش
آسمانها و زمینها و سیر آن باشد عمر خود ضایع کرده
باشد چونکه ایشان فانیند و چیزیکه فانی باشد
دانش آن و سیر آن بیهوده است خواه از وجه خواستن
حاصل شود و خواه از وجه ناخواستن حضرت
اسرافیل صور در دهن گرفته است و منتظر است که
امر حق تعالی کی شود که آسمانها را و زمینها را درهم
و برهم زنم پس چیزی که درهم و برهم زده شود
دانش آن و سیر آن بیهوده باشد کما قال الله تعالی

اولم

اَوَلَمْ یَنْظُرُوا فِی مَلَکُوتِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَمَا
خَلَقَ اللّٰهُ مِنْ شَیْءٍ وَاَنْ عَسٰی اَنْ یَکُونَ قَدِ اقْتَرَبَ
اَجَلُهُمْ یعنی نظر نکردید در ملک آسمانها
و زمینها و آنچه آفرید حق تعالی از هر چیز و آنکه
شاید و آنکه باید تحقیق نزدیک رسید مدت
فناء ایشان یعنی باین عظمت و قدرة که حق تعالی
در آسمانها و زمینها در و عجایب و غرایب از هر
چیز آفرید بان فنا خواهد شد که از آن اعتبار نیست
و مقصود رضاء حق تعالی است و لقاء او بیت
از دولت اینجهان ثنائی تو بس است ٪ و ز نعمت
آنجهان لقائی تو بس است ٪ از ینجهت اصحاب
رسول بهتر اند از جمیع اولیاء امت و جمهور علما
بر آنند که خیر التابعین حضرت امام اعظم و اویس
قرنی پس هر که حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم
یکبار دید و آنچه او گفت بر آن بود او بهتر است
از امام اعظم و اویس قرنی نکته در ین آنست
که اگر کسی در زمان حضرت رسالت بی فرمانی او بکرد

کافر میشد واگر ظاهرا فرمان برداری میکرد باطن
مکروه میداشت او منافق میشد و بعد از رسول
بسیار مخالفت سنت او کرده میشود اما کفر نباشد
مادام که انکار سنت نکند وانکار سنت کفر بود
ازینجهت اصحاب بهتر اند از همه اولیاء امت که مقصود
ایشان ظاهر و باطن اطاعت خدا و رسول او بود
برای رضاء خدا و هیچ نفسانیت در میان نبود
ودرین زمان جزی دیگر ظاهر میشود که نفس در آن
شریک بود ظاهری باشد یا باطنی که بلاشک مخالفت
نبی کرده میشود ابیچنان بود که در وقت جنگ دلیری
لازمست واگر دلیری نباشد کشته میشود و بیرون
میزنند و دلیری و نادلیری برابر است همین نسبت است
درمیان اصحاب وغیر اصحاب که ایشان دلاوران
بودند که هم اطاعت خدا و رسول میکردند وبار عیال
وطلب رزق حلال داشتند وغزای ظاهری
باکافران وغزای باطنی بانفس وشیطان وشب قیام
وفاقه وفقر باختیار تمام بود واولیاء امت را

این هم

این هم باهم نرسید و در متابعت ظاهر و باطن نبی
عاجز بودند پس بباید دانست که هر که عبادة
کند برای حصول دانش آسمانها و زمینها و سیران
وکشف وکرامت وخوارق عادات ومانند آن
پس آنکس عابد آن باشد نه عابد حق و عمر خود
ضایع کرده باشد چونکه این همه هواء نفس است
نه طلب رضاء حق تعالی و هواء هر کس حق تعالی
میداند واز صلاحیت سفاحیت میداند که والله
یعلم المفسد من المصلح عبارة از انست واز طلب
غیر حق که طلب ثواب و درجات میداند که عند الله
شرک بود کما قال النبی صلی الله علیه وسلم من احب
الله لبره فهو شرک بالباری یعنی هر که دوست دارد
برای نیکوئی تا مرا نیکوئی بخشد پس آن نیکوئی
شرک بود بر نیکوکاران بیت طاعت از بهر خدا شرک خفی است
طاعت از غیر خدا جاهلی است کمرد عباد کامزدو
رانست وحاصل کلام آنکه از عبادة مقصود خداست
پس طالب را باید که رضاء حق تعالی ولقاء او حاصل کند

ورضاء حق تعالى لبنده را در عبادة استقامت است
كه فاستقم كما امرت ومن تاب معك عبارة
ازانست كما قال النبي صلى الله عليه الاستقامة
افضل من حصول الكرامة ونيز محققان گفته اند
كه كن طالب الاستقامة ولا تكن طالب الكرامة
فان الرب يطلب الاستقامة وان النفس يطلب
الكرامة يعني شو طالب استقامت وطالب كرامت
مشو بدرستى كه حق تعالى طلب ميكند از شما استقامت
را كه نفس طلب ميكند كرامت را كه خواهش حق تعالى
طلب قربست كه والله يدعوا الى دار السلام عبارة
ازانست وخواهش طلب بعد حق تعالى كه ان النفس
لامارة بالسوء عبارة ازانست وحق تعالى آنچه
انعام كرد بر انبيا و اوليا استقامت بود كه اهدنا
الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم
عبارة ازانست اي عزيز عبادة براي خدا كردن
وخدا خواستن دو معني دارد يكي خدا را براي خود
خواستن كه انرا سلوك گويند كه فاذكروني اذكركم

عبارة

عبارة بر آنست وديگر خدا را براي خدا خواستن
كه انرا جذبه گويند كه يحبهم ويحبونه
اشارة بر آنست ونشان در ميان اين دو خواست
آنست كه هر كه خدا را براي خود خواهد هر بلائي
كه بوي رسد صبر كرده ميشود ولي لذة آن چشيده
نميشود وهر كه خدا را براي خدا خواهد هر بلائي
كه بوي رسد لذة آن چشيده ميشود كه ضرب الحبيب
لذة عبارة ازانست چنانچه نقلست كه چون حضرة
بايزيد را بلائي مي رسيد دعا ميكرد كه اي بار خدايا
نان دادي وناخورش هم بده يعني بلا بر بلا ميخواست
قطعه در بلا لذتي است پنهاني ناچشيده كسي چه داند
هر كه او لذت بلا دريافت درد را بهتر از دوا داند
كما قال الله تعالى من احبّ احبه احبّه قصيبه البلاء
كما قال النبي صلى الله عليه وسلم البلاء للولاء
ايضا اشد البلاء على الانبياء ثم للاولياء
ثم للمؤمنين ايضا ما اوذي النبي مثل ما
اوذيت كما قال الله تعالى وكاين من نبي قاتل

سَبِيلِ اللَّهِ
مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي
وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ
باب نهم دربيان كرامت وكهانت واستدراج
وجنونيت واحوال آن اي عزيز حق تعالى درون
هركس دو جيزي نهاده است يكي روح وديكر نفس
وموكل روح فرشته است كه آن المه ملكي كويند كه
الهام كند بطاعت وعبادات وساير حسنات
وموكل نفس شيطانيست كه آن المه شيطاني كويند
وسوسه كند بر غفلت وعصيان وبر بدعت وضلالت
وساير خطيات كما قال النبي صلى الله عليه وسلم
ما منكم من احد وكل الله به قرينه من الجن وقرينه
من الملائكة قالوا اياك قال نعم ولكن شيطاني
اسلم يعني نيست از شما كسي مكر موكل كرده است خداي تعالى
بر وهمنشين از جن وهمنشين از فرشته كفتند يا رسول الله
ترا هم كرده است كفت بلي وليكن شيطان من او را اسلام داده است
بمن كه شيطان وفرشته متفق اند پس اكر شيطان اسلام
نياورد كافر باشد ونفس نيز همچنان باشد كما قال

النبي صلى الله عليه وسلم النفس هي صنم الاكبر
رباعي اي دل تو مطيع هيچ فرمان نشدي ٭ وز كرده كناه
خود پشيمان نشدي ٭ قاضي ومفتي ودانشمند اين
جمله شدي ولي مسلمان نشدي ٭ ايضا الهوى ابغض
من جميع الالهة قال الله تعالى افرايت من اتخذ
الهه هويه يعني اياهي ني بيني اي بيننده كسي كه را
فرا كرفت خداي خود هوا خود را آن بيچاره پندارد كه
بنده خدا هستم بيت هر جيز كه اندر دو جهان بنده آني
آنست ترا در دو جهان مونس ومعبود ٭ كما قال النبي
صلى الله عليه وسلم ما شغلك عن الله فهو صنمك
يعني جيزي كه مشغول كرده اند ترا از ياد كردن حق تعالى بس
جيز بت تست الغرض جون سالك در وادي طريقت
در آيد اورا سه وادي پيش آيند فناء في النفس
وفناء في الروح وفناء في الله پس در فنا في النفس
دو جيز پيش ايند يكي اعلى وديكر اسفل واكر بجانب
اعلى ميل كند كه عروج است سه حال پيش ايند ملكيت
وروحانيت ورحمانيت واكر بجانب اسفل ميل كنند

کردنیاست راحت نفس در آنجا نیز سه حال پیش آیند
استدراج وجنونیت وکهانت واستدراج آنست
که لمهٔ شیطانی اورا وسوسه کند که موافق سنت
وشریعت بودن کار دنیا دار آنست کار خدا چیزی
دیگر است واز حدود شرع تجاوز کند وریاضات ومجا
هدات شاق بر خود لازم میکرد اگر حق تعالی توفیق
آن بدهد بانجام رسد که ومن یرد ثواب الدنیا
نؤته منها عبارة از انست وچیزها عجایب وغرایب
حاصل شود ومستجاب الدعوات شود چنانچه
فرعون را حاصل شده بود از روی غضب نه از (روی)
لطف که هر شب ریاضات میکرد واز وجه استدراج
چیزها حاصل شده بود واز همان بند را انا ربکم
الاعلی گفت وبعید درگاه شد ومرتد رفت فاخذه
الله نکال الآخرة والاولی در ذات اوست کما قال الله
تعالی سنستدرجهم بدرستی که زود باشد که درجه (درجه)
واندک ایشانرا بعذاب نزدیک گردانیم وبگیریم ایشانرا
اندک اندک نزدیک گردانیدن خدایتعالیست بنده را

الاستدراج

یعقوبت

یعقوبت وخشم خود من حیث لا یعلمون از جایی که
ندانند که آنچه بایشان میکنم عذابست هرچه
گاه که ایشان گناه بیشتر میکنند تا ایشانرا نعمت
دنیا بیشتر دهم هیچ بلائی بایشان نرسانیم
تا ایشانرا توبه فراموش شود کما قال النبی صلی الله
علیه وسلم اذا رایت الله انعم علی عبد وهو مقیم
علی معصیته فاعلم انه مستدرج یعنی چون
بنده گناه کند وحق تعالی باوی نیکی کند وبگرد
وی ابدا نگران استدراج جزاء مکر اوست واگر بگیرد
اورا بعذاب تا توبه کند عنایت اوست وعن
ابن عباس رضی الله عنه ما عمل المؤمن من خیر
فیراه فی الآخرة وما عمل الکافر من خیر
فیراه فی الدنیا یدفع عنه البلاء ویوسع علیه
فی الرزق وما عمل المؤمن من شر فیراه فی الدنیا
الامراض والضیق فی المعیشة وما عمل الکافر
من شر فیراه فی الآخرة النار پس بباید دانست
که هر که از ریاضات ومجاهدات راحت نفس

ودنیا مقصود او باشد اگر ازو چیزها عجایب و غرایب
از وجه خوارق عادات ظاهر شود آن استدراج
و مکر است و نشان استدراج آنست که عیوب نفس
کور بود کما قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا اراد الله
بعبد شراً عمی بعیوب نفسه اذا اراد الله بعبد
خیراً بصّره بعیوب نفسه کوری عیوب نفس نشان
راندن حق تعالیست چنانچه فرعون را که ما علمت
لکم من الهٍ غیری گفت اگرچه باطنا عیبها
خود میدانست که ابرص وهیز بود دوم و شاخ
داشت و هر کسی عیب و ضعف خود میداند که
بل الانسان علی نفسه بصیرة عبارة ازانست
اما هر کسی انانیت خود کور است از عیوب نفس اگر
عبادات و ریاضات بسیار بکند و خود شناسی نکرد
و علم الله که آن خود شناسی و هو خدا شناسی گویند
حاصل نشود و پندار او زیاده شود و دشمن
خدا شود که ان الله لا یحب من کان مختالا
فخوراً عبارة ازانست و ازین پندار بیم زوال ایمان

بود یا مجنون شود که ان الله لا یحب من کان
مختالا فخوراً عبارة ازانست کما قال النبی
صلی الله علیه وسلم من تزهد بلا علم حتی
او مات کافر بلا علم یعنی علم الله که خود شناسی
و خدا شناسی است نتیجهٔ عبادتست بمتابعت
حضرة رسالت صلی الله علیه وسلم قولاً و فعلاً
و حالاً و اعتقادا و چون عبادت شاق بکند
در مخالفت متابعت حضرة رسالت پناه کردن
گیرد چیزهای عجایب و غرایب از وجه استدراج
حاصل شود و مستجاب الدعوات نیز شود
چنانچه فرعون بود و خود را از همه خلایق بهتر
داند و اگر از حق تعالی بخواهد حاصل شود
از روی غضب کما قال النبی صلی الله علیه وسلم
ان الله ابغض عبدا بعث الیه ملکاً فقال
ظاهر علیه نعمتی فانی ابغضه و ابغضه و ابغض
صوته و ابغض ان یسالنی و یدعونی و اذا
احب الله عبدا بعث الله الیه ملکاً فقال علیه

المصيبات فاني احبه واحب ان يسالني ويدعوني
يعني رسول عليه السلام ميكويد بدرستي كه خداي تعالى
چون بنده دشمن كيرد بفرستد بسوي او فرشته
را وكويد نعمت من براين بنده من ظاهر كردان
وهر چه ميخواهد بده وميدهد كه من او را دشمن
دارم وآواز او را دشمن دارم كه او از من چيزي
ميخواهد وچون حق تعالى بنده را دوست دارد
بدو بفرستد فرشته را وكويد ببوسته كن براين
بنده من بلاها متواتر او بمن مينالد ومرا خواند
كه من او را وخواندن او را دوست ميدارم پس چون
از وجه استدراج چيزها حاصل شود پندار
عظيم پيدا كند وضعف بدن از عبادة شاق
پيدا شود اين نيز خلاف شرع وسنت است
چونكه جسم نكاهداشتن وصحيح ماندن فرض است
وازدين بهتر است كما قال النبي صلى الله عليه وسلم
العلم علمان علم الابدان وعلم الاديان وعلم
الابدان خير من علم الاديان يعني دو اند

علم

علم بدن وعلم دين وعلم بدن بهتر است از علم دين
زيرا كه بدن چون صحت يافت دين بدست
بيايد واكر بدن مريض شد دين وعبادة از دست
برفت وعبادة نتوان كرد چنانچه در خبر است
كه مردي پيش حضرة رسالت صلى الله عليه وسلم
آمد وكفت يا رسول الله صايم الدهر وكوشت
را وشريني را ترك دادم حضرة فرمود باري
من كاهي ميخورم وكاهي روزه ميدارم وكوشت
وشيريني نيز ميخورم وهر كه مخالفت متابعت من كند
او از من نيست زيرا كه كوشت وشيريني براي محافظت
طبيعت است نه براي حظوظ نفس كه از ين صحت بدن
وافرق في طبيعت وزهن وحفظ دلست چنانچه
حق تعالى عسل را شفاء للناس فرمود وكوشت را
نيز همچنين حكم شد كما قال النبي صلى الله
عليه وسلم عليكم باللحم فانه يحسن الخلق
والخلق يزيد قوة اربعين رجلا يعني بر شما
باد بخوردن كوشت تا نيكو شود صورة شما

وسیرتشما وقوة دهد حق تعالی قوة جهل مرد قال
علیه السلام اکل العسل شفاء من کل داء الا الموت
یعنی پیغمبر فرمود علیه السلام خوردن انگبین دواست
از هر درد مکرم کرا ایضا قال علیه السلام من اکل البیض
اربعین صباحا یزید قوته وذهب ضعفه
واعطی الله له ذریة طیبة ولوکان زوجته
عقیمة ونیز در شرح شمایل نبی آورده کان
کوشت نفره نکرد مکر کسی که اورا آفتی ویا علتی باشد
وحال انکه کوشت سید طعام اهل جنة است
عن ابن اماجة وغیره قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اللحم وهو سید الطعام لاهل الدنیا
والاخرة یعنی کوشت طعامست مر اهل دنیا واهل آخرة
را ونیز عن سمعان سمعت علماءنا یقولون کان
احب الطعام الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
واللحم وهو یزید فی السمع وهو سید الطعام
فی الدنیا والاخرة یعنی مرویست از ابی سمعان که
وی کفت که شنیدم من از علماء خود را که میکفتند

کدوسترین

دوسترین طعام بسوی رسول خدا صلی الله
علیه وسلم کوشت بود وانحضرت میکفت
که کوشت زیاده میسازد قوة سمع را وکوشت
سید طعامست در دنیا وآخرة ومن علی
کرم الله تعالی وجهه اللحم انه یصفی
اللون ویحسن الخلق ومن ترکه اربعین
یوما ساء خلقه یعنی امیر المومنین حضرة
علی کرم الله وجهه روایت میکند که بدرستی
که خوردن کوشت صفا میدهد رنک را
ونیکو میسازد خلق را وکسی که ترک کند خوردن
کوشت را جهل ورزید شود خلق را ونیز
منقولست از امام شافعی رحمة الله علیه که
خوردن کوشت زیاده میسازد عقل را
وترک او بدخلق وحیوان صفت زیاده
میشود چنانچه در خبراست که رونی حضرة
رسالت صلی الله علیه وسلم از هول قیامت
شمه بیان می نموده تن از اصحاب صدیق

ومرتضي وابن مسعود ومقداد وابوذر وسلمه
رضي الله عنهم اجمعين از ايشان بودند
ودر خانه عثمان بن مظعون مجتمع شده
وبران اتفاق كرده اند كه باقي عمر روز بصيام
وشب بقيام بكذرانند وبر فراش خويش
نكنند وكوشت وشيريني وچربي نخورند
واز زنان احتراز كنند وترك دنيا كرده
كلمي پوشيده كرد علم بكردند برين اتفاق
سوكند ياد كردند اين خبر بحضرة رسالت
صلي الله عليه وسلم رسيد حضرة فرمود
كه مو رسيتم بر انچه شما فكر كرده ايد امانفس را
بر شما حقي هست پس روزه داريد وافطار
كنيد ودر شب قيام نماييد وبخسپيد به
نيت انكه بر ميخيزم وكوشت وچربي وشيريني
بخوريد واز حظوظ نفس دور باشيد واز
زنان نكذريد كه فمن رغب عن سنتي فليس
مني وحق تعالي اين موافق احوال ايشان

ایه فرستاد

اية فرستاد كه يا ايها الذين امنوا لا تحرموا طيبات
ما احل الله لكم ولا تعتدوا ان الله
لا يحب المعتدين وكلوا مما رزقكم الله
حلالا طيبا واتقوا الله الذي انتم به مومنون
يعني انكساني كه ايمان آورده ايد حرام ميكنيد
پاكيزه چيزها را ولذيذ كه حلال كرده است
خداي تعالي مر شما را وتجاوز ميكنيد از حدود
الهي يعني آنچه حلال است حرام مسازيد بدرستي كه
خداي تعالي دوست نميدارد تجاوز كننده كانرا
وبخوريد آنچه كه روزي داده است خداي تعالي شما را كه
حلال وپاكيزه باشد وبترسيد از آن خدايي كه
بدو كرويده ايد بيت كر تو خواهي رستكاري
اي جوان امر حق را دوست داري هر زمان ٢ ٢
اي عزيز اكر كسي از رياضات ومجاهدات واذكار
وافكار از ترك اخلاق ذميمه ملكيت حاصل كند
وصفت ملكيت حاصل كردن مراتب بسيار است
كه آن رجال الغيب راست چنانچه ابطال است

وابدالست واوتاداست وسیاح است وغوث است
وقطب الاقطابست بعضی بزرگان گفته اند
که در هر شهری قطبی دیگر است وقطب الاقطاب
قطب همه کس هست پس اینها همه نگاه بآن عالم اند
اند وهیچ کدام بمرتبه نبوة نمیرسند زیرا که در عصر
هر پیغمبر اینها بوده اند خصوصا در زمان حضرة
رسالت صلی الله علیه وسلم چنانچه درنظر است که
در زمان حضرة رسالت صلی الله علیه وسلم
حضرة اویس قطب بود که این ادنای مرتبه نبوتست
چنانچه ملک مقرب اند که حضرة جبرئیل وحی آورد
وحضرة میکائیل مامور بارانست وچندین کرور ملایک
تابع اویند وحضرة عزرائیل قابض ارواح است
وچندین کرور ملایک تابع اویند وحضرة اسرافیل صور
در دهن گرفته ومنتظر امر حق تعالی است همچنین
همه رجال الغیب نگاهبان عالم اند چنانچه کوتوال
وتنخواهم وتنبه وتابعان او که نگاهبان شهر
باشند حاکم نایب بادشاهست از وخواهد

برسید همچنین الی الکرسی از ملکیت عروج کند بروحانیت
برسد واز روحانیت عروج کند برحمانیت
برسد وخلیفه حق شود نیک وبد عالم بحکم خدا
از رجال الغیب برسد وشرح ملکیت وروحانیت
ورحمانیت در باب پنجم نوشته شد باقی آنجا
باید دید نقلست که خواجه علاء الدین عطار که خلیفه
حضرة خواجه بهاء الدین نقشبند است روزی
حضرت خواجه فرمود که ای علاء الدین مرا هر دو رتبت
قطبیت مخیر کردند اختیار نکردم تو این اگر مخیر
میکردند بهتر آن بود که اختیار میکردی چون که
الرقد جبرئیل وصفوة آدم وخلقت ابراهیم
وشوق موسی وطهارت عیسی ومحبت محمد
مصطفی صلی الله علیه وسلم ومقامات جمیع انبیا صلوات الله علیهم
اجمعین بتو دهند زنهار راضی نشوی صاحب
همت باش وطرحه سرفرازی محجوب نشوی
زیرا که این مقامات حاصل شده وسیله مطلوبند
نه عین مطلوب پس وسیله مطلوب عین

مطلوب شدن خود محجوب است کما قال النبي صلی الله
علیه وسلم من احبّ الله لبره فهو شرک بالباري
کما قال الله تعالی قل الله ثمّ ذرهم في خوضهم
یلعبون ونیز نقلست که حضرة امام اعظم که از
اجتهاد او چراغ شریعت روشن نیست که هو سراج
امّتي حضرة فرمود در زمان او قطب بود تابع
مذهب او بود آنچه او از اجتهاد میفرمود او
میکرد بس تابع از متبوع بهتر نباشد و خیر التابعین
حضرة امام اعظم و اویس قرنیست بس هرکه حضرة
رسالت را یکبار دید و آنچه او فرمود بر آن بود
بهتر ازین هردو باشد و از همهٔ اولیاء امت که قطب
وغیر قطب باشند صحابه بهتراند و از مرسل اولو العزم
بهتر اند و از اولو العزم حضرة رسالت پناه بهتر است
در هر باب بس اگر ملکی را حق تعالی قدرة داده است
و بشر را نداده است چنانچه حضرة جبرئیل که از
صیحهٔ او امت حضرة شعیب علیه السلام خراب
شدوند و زمین امت حضرة لوط را زیر و زبر

کرد

بس او از پیغمبران بهتر نباشد اگرچه همین امر حضرة
شعیب و حضرت لوط علیهم السلام عاجز
بودند همچنین حق تعالی اگر بشر را اگر قطب است
قدرة داده است او از صحابه و تابعین و دوازده
امام و مجتهدان اهل سنت و جماعت بهتر نباشد
چنانچه حضرة منکر و نکیر را خبر احوال عالم دارند
و خبر نو مرده کان عالم دارند ونیز از حالت
شیطاني شیطان را خبر احوال علم بقدر دارد او را
چه اعتبار و قطب عالم را از حالت رحماني خبر
احوال عالم دارد و از اذن الهي در تصرف می آرد
چه عجب که این مقام نهایت ملکیت است تفرقه
نورانیت و نور در نور است و نور او حجاب
نور الله گردد و جمع نبود و روحانیت و رحمانیت
در آن علم الله و مشاهده و تجلیات جمع
در جمع است و نور است در نور الله است
که بهشت را حور و قصور و اشجار و انهار و ما نند
همه نور است بس آن نور حجاب نور الله گردد

کما قال علیه السلام الدُّنیا حرامٌ علی اهل الاخرة
والاخرةُ حرامٌ علی اهل الدنیا وهما حرامان
علی اهل الله عبارة از انست ایضًا حسنات
الابرار سیّات المقرّبین سوال اگر کسی گوید
که چون ملکیت نور است وحجاب نور الله چون
باشد جواب هیچ ملک مقرب وعلوی وسفلی
دیدار حق تعالی نه بیند مگر حضرة جبریل یکبار
ازینجا خود قیاس کنید که ملکیت از روحانیت
وروحانیت بهتر نباشد واگر بهتر میبود حضرة خضر
وحضرت الیاس پیغمبر آن بودند ایشان قطب میبودند
تا قیام قیامت که پیغمبر آن از همه اولیا بهتر اند ومرتبهٔ
نبوة یکیست اما در درجات مراتب وفضل فرق است
که ولقد فضّلنا بعض النبیین علی بعضٍ وتلک
الرُّسُلُ فضّلنا بعضهم علی بعضٍ همچنین مرتبه
ولایت یکی است اما در مراتب وفضایل ودرجات
فرق است بس مرتبه قطبیت وسط ولایت است
وانتهاء ولایت منتهیان دانند وشرح این

طویل

این طویل اما عاقلانرا این مقدار کافیست ودانش
ناسوت وسیر آن وتصرف آن خود حقیر است بلکه دانش
هفت اسمان وزمین ولوح محفوظ در عالم صغر است
وازعالم کبر دور است زیرا که دانش مخلوق است
ودر اندانش خالق است ودانش خالق که در عالم کبریت
علم الله وتوحید حقیقی ومشاهده وتجلیات وسیر هفت
آسمان وزمین ودانش ایشان بیهوده است زیرا که
فانیند ودر فناء ایشان حضرة اسرافیل منتظر است
وصور در دهن گرفتست وسیر در عالم کبری سیر الی الله
وفی الله وبالله است وشرح این طویلست در منازل
المسافرین نوشته شد وسیر در ناسوت ودانش آن وتصرف
آن که قطب راست از سیر ودانش ملکوت وجبروت ولاهوت
فروتر است ومقربان حق تعالی بدانش ناسوة سر فرو
نیاورند زیرا که شیطانرا دانش ناسوت وسیر آن
وتصرف آن بقدر دارد بلکه خرد هاء جن وانس

دارد وجاریست درون فرزندان آدم کما قال
النبي صلی الله علیه وسلم ان الشیطان یجري
في الانسان کمجری الدم ازینجهت دانش ناسوة
ویران وتصرف اعتبار نیست جنانچه درخبراست
که در زمان حضرة رسالت صلی الله علیه وسلم
منافقان بتها دربغل کرفته نماز کردند حضرة رسالت
وصحابه دل بخدا داشتن ودل بجانب ایشان نکردند
اکر میکردند از حق تعالی باز میماندند ونقصان
نماز میشد که الصلوة معراج المومن عبارة از انست
در معراج خبر غیر کرفتن حرامست وخبر باطن مردمان
کرفتن نقصان در عالم کبریست وروی دل از جانب
حق تعالی کردانیده نیست جنانچه روی ظاهر
کردانیدن از کعبه فساد نماز است همچنین روی
باطن از حق تعالی کردانیدن مقربان فاسد
نماز است جنانچه درخبراست که روزی حضرة

رسالت

رسالت صلی الله علیه وسلم بلشکر برآمده بود
ودر صحرا فرو آمده ناکاه شتر خاص حضرة کم شد
هرجند صحابه جستند نیافتند وآن شتر زیر درخت
مغیلان نشسته بود وآن درخت نزدیک حضرة
بود وحضرة جبرئیل آمد وخبر آن شتر داد
پس اکر دانش ناسوة بهتر میبود ایشان اختیار
میکردند واز دانش ناسوة دل ویران میشود
اکرچه زنده باشد وتفرقه بیدا کند جنانچه درخبراست
که روزی حضرة رسالت صلی الله علیه وسلم بلشکر
برآمده بود ودرمیان لشکر شتری مست بود
وحضرة رسالت بیرون لشکر برای تجدید
وضو برآمده بود ناکاه شتر رها شده خروش
درمیان صحابه افتاد وآن شتر بجانب حضرة
رسالت راه کرفت وحضرة نیز ازو کنار کرفت
وهرجند حضرة ازو کناره میکرفت شتر نیز بدان
جانب میرفت خروش بسیار درمیان صحابه
افتاد جنانچه حضرة را نزدیک کرد جون نزدیک

کرد شتر بد و زانو نشت و سر برآورد کو باشد و گفت
یا رسول الله میدانی که من از انکدام وجه مست
میشوم حضرت فرمود بگو گفت مرا هرگز سوار
نمی شوی از این جهت مست میشوم و من وعده
میدهم که اگر یکبار سوار میشوی هرگز مست
نمیشوم نیز در خبرات که جاعتی در شان عایشه
صدیقه رضی الله عنها تهمتی بسته اند که آن
لایق گفتن نیست حضرت رسالت را دل بجانب
گفتار ایشان کشید حضرة عایشه از آن منزه بود
حق تعالی ده آیه برای اظهار عفت آن فرستاد
حضرة رسالت را خاطر مبارکش جمع گشت که دروغ
بود پس اینجا غیب دانستن از عالم ناسوت محجوب است
وحضور قلب و مشاهده حق تعالی از او
حاصل نمیشود کما قال الله تعالی قل لا اقول
لکم انی ملک ان اتبع الا ما یوحی الی
یعنی بگوی ای محمد نمیگوییم مر شما را که نزدیک منست
خزینهاء خدایتعالی که در روی زمین است تا هرچه

تا هرچه خواهید بیارم و نمیدانم من غیب را که
در دل شما و غیر شماست و نمیگوییم مر شما را
بدرستی که من فرشته ام تا هرچه خواهم بقوة ملکی
بکنم من همچو شما بشرم ولیکن متابعت نبی کنم
مگر آنچیز را که وحی کند حق تعالی بمن خبر
در خبر است که حضرت نوح را علیه السلام کافران
گفتند که مسلمانان که بتو ایمان آورده اند ظاهر
آورده اند نه بباطن پس نوح علیه السلام فرمود
که عمل بظاهر میکنم نه بباطن که باطن دان
خداست کما قال الله اعلم بما فی انفسهم انی
اذا لمن الظالمین یعنی حضرة نوح فرمود که خدا
داناتر است در نفسهاء ایشان است از صدق
و اخلاص و اگر من حکم باطن ایشان میکنم پس
بدرستی که من آنهنگام از ظالمان باشم چه
انبیا را این حکم بر ظاهر است نه بباطن پس
اگر باطن دانستن بهتر میبود انبیا میدانستند
و اگر کسی را دانش ناسوت حاصل میشود فرق باید

کرد که شیطانیست یا رحمانی چونکه حاصل شدن
یکی است اما آن یکی مقبولست وآن دیگر مذموم
این چنان بود که قناعت وبخل یکرنگست قناعت
مقبولست وبخل مذموم همچنین سخاوت اسراف
یکرنگست سخائی مقبولست واسراف مذموم
همچنین تواضع وچاپلوسی یکرنگست تواضع
مقبولست وچاپلوسی مذموم همچنین رشک
وحسد یکرنگست رشک (مقبولست) وحسد مذموم
وبرادران ودوستان من اینجا از سر انصاف
نظر کنید وبگوش جان بشنوید که مقید بدانش
ناسوت ومعاملهٔ ناسوت شدن نقصان عالم
ملکوت وجبروت ولاهوتست اگرچه میبود
حضرت رسالت وخلفاء راشدین را میبود
وحق تعالی نیز امر میکرد تمثیل این چنان بود که
قصری باشد که چهار طبقه دارد طبقهٔ اول که
ناسوتست آن جای وحوش وطیور وجن وملک
والانسان است وخرکیاه وسرکین وحوش وچیزی

خالی

خالی ودانهٔ طیور گرفتن مگر خوبیست وآدمیان
که بصفت أولئك كالأنعام بل هم أضل موصوف
شده اند خبر حرص وهوا وکبر وریا وحسد وبخل
ایشان گرفتن مگر کمالیت است ومعلوم کردن
نجس محبت دنیا که در دل ایشانست وبجستن
اخلاق ذمیمهٔ ایشان مگر احوال درویشانست
خاشاک وکلاک که از آن دل جگرگین تر شود وتفرقه
پیدا کند هیچ پیغامبر را این معجزه نبود که کشف
قلوب یا بر هوا پریدن یا بر آب رفتن ومانند
آن که این معاملهٔ در ناسوتست ومعاملهٔ ودانش
ناسوت در حوصلهٔ ایشان هیچ نبود تمثیل دیگر
که در ملکیت وروحانیت است بتو بگویم
وآن اینست که حق تعالی بحریست بیکران وملائکه
آب آن بحر میدانند ولذت آن نیز میدانند
که صفت قدس است ولذت آن میچشند ولذت
دیگر نمیدانند اگرچه میدانند لذت چشیدن
میوه الوان وبوی گل وریحان نمیدانند که آن

آب درهمه نباتات بس جون آن بحر خواست کرنک
کوناکون خود کر صِبْغَةَ اللّٰهِ اشاره برانست ظاهر
کنم ولذة انواع خود عیان سازم چتر بزهٔ
عالم آفرید وآدم بجاي نباتات واشجاراست
آفریدم کرآدم رامراتب بسیاراست بعضها
بجاي خس وخاشاک کند وبعضها بجاي کل
وریحان کر ملکیت است وبعضها بجاي میوه الوان
کر روحانیت ورحمانیت است ولذة الوان ظاهراست
بس آب آن در جمیع نباتات محیط شد ودر میوهٔ
الوان وکل وریحان وخس وخاشاک وخار بي
بایان ودر کیاه نیشکر وزهر قاتل هم ظهور اوست
کرابست وشاخ وبرک این همه بهانست امافرق
میان کیاه نیشکر وزهر قاتل بایدکرد ودرمیان
بوي کلهاء رنکارنک ودر لذة میوهاء الوان فرق باید
کرد ودرمیوهاء ترش وشرین وتلخ کر صحیح واوسط
وادناي شرع است فرق مي باید کرد ودرمیان
زهر قاتل کرکفر وشرک وبدعت وضلالت است

ونیشکر

ونیشکر اسلام وایمان وعرفان وایقانست فرق باید
کرد کر وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ اشاره برآنست
وهر کر هویت حق تعالی وراء این بیند ملحد است وکافر
نعوذ بالله منهما بس آب دیدن ولذة آب جشیدن
ملکیت است ولذة کوناکون میوها وبوي کلها
رنکارنک داشتن روحانیت است ولذة جشیدن
وعین میوه شدن رحمانیت است بس اکر کسي ملکیت
حاصل کرد واحوال ناسوة معلوم کشت بلک احوال
هفت آسمان وزمین معلوم شود اتا
کر روحانیت ورحمانیت حاصل نکرد وبصفت این
حدیث موصوف نشد کر لِي مَعَ اللّٰهِ وَقْتٌ لَا يَسَعُنِي
فِيهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ عبارة ازانست
جنانجه شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردي
قدس سره میفرماید کر اکر کسي ازعبادات وریاضات
ومجاهدات وانا ذکار وافکار وادعیه واسما
دانستن آسمانها وزمینها وسیر آن حاصل کند
بي فایده وضایع اوقاتست جونکه حضرة اسرافیل

صور در دهن کرفتست که امر حق تعالی کی شود که ایشانرا
درهم و برهم زنم وچیزی که بیهوداست جنانچه
حق تعالی میفرماید که اولم ینظروا فی ملکوت
السموات والارض وما خلق الله من شیء وان
عسی ان یکون قد اقترب اجلهم یعنی ایا نظر
نکردید در ملک سماها و زمینها و انچه آفرید
خدایتعالی از هر جزو انکه شاید وانکه باشد
تحقیق نزدیک رسیده مدة فناء ایشان یعنی
باین عظمت وقدرت که حق تعالی در اسماها و زمینها
نهاد و عجایب و غرایب از هر چیز آفرید باز فنا
خواهد شد که آنرا اعتبار نیست ومقصود در رضاء
حق تعالیست ولقاء او بیت از جملهٔ این جهان
سنائی تو بس است ＊ وز نعمت آنجهان لقاء تو بس است
پس باید دانست که دل و مشاهدهٔ حق تعالی
و تجلیات حاصل کردن کمالیت است رباعی
دل اینهٔ ذات وصفاتست ببین ＊ هم مظهر حق علی
عیانست یقین ＊ هر کس که بخواهد که یقین داند

دل پاک

دم بدم نوزده هزار صور [illegible] (margin note, uncertain reading)

دل پاک کند از من و ما در ره دین ＊ ای عزیز مرتبه
رجال الغیب متفاوتست که ایشان در هیچ حالات
سیصد وپنجاه وشش کم نباشد مرتبه سیصد تن اند
که بعرف ارباب سلوک ایشانرا ابطال کویند که طریق
هوا و هوس را باطل ساختند مرتبه دوم چهل
تن اند که ایشانرا ابدال کویند که تبدیل اخلاق
ذمیمه بحمیده کرده باشند مرتبه سوم سیاح است
وایشان هفت تن اند که بعضی در سیر و سیاحت
بکار سازی خلق بر مقتضاء ارادهٔ حق مشغولند
وازین همه سیصد وچهل وهفت تن اند که ذکر
کرده شد و هیچ کدام را مراتبه ارشاد نیست و باقی
نه تن دیگر اند که اهل ارشاد اند که حقیقت ایشان
تحت تجلیات ذاتیه و صفاتیه بارها مضمحل
و ناچیز شد وحضرة واجب الوجود جهت تکمیل
ناقصان باز ایشانرا بارها نزول داده ومراتب
ایشان نیز متفاوتست اول پنج تن اند اوتاد دند
وسه تن دیگر اند که غوث وقطب الاوتاد میکویند

ویکی دیگر که قطب الاقطابست که نایب حضرت رسالت است
صلی الله علیه وسلم واوسطه از حضرت عزت
مستفیض است وخلق عالم بواسطهٔ او مستفیض اند
ونیز درخبر است که اقطاب عالم که تا قیام قیامت
ظاهر میشوند آن همه نایب امیر المومنین حضرة
صدیق اکبر اند رضی الله عنه واو نایب حضرت
رسالت است صلی الله علیه وسلم واو نایب حضرة
حق سبحانه وتعالیست جل جلاله ومراتب ولایت
چهار است صغری ووسطی وکبری وعظمی وهر کدام
ازین مراتب را سه مقامست بدایت ووسط ونهایت
پس مقامات ولایت دوازده باشد ودر بدایت
ولایت صغری جمع مومنان مدخلند وآن سیصد
از ابطال صاحب مقام نهایت مرتبهٔ صغری اند
وابدال صاحب مقام بدایت ووسطی اند وسیاح
در وسط وسطی مقام دارند در نهایت وسطی اند
واوتاد واقطاب ثلاثه را مقام بدایت کبریست
وغوث الاقطاب صاحب وسط کبریست ونهایت

آن نیز

آن نیز بدایت عظمی است وبدایت عظمی مقام
حضرة چهار یار است ووسط ونهایت آن نصیب
حضرت رسالت است واین حدیث که انا مدینة
العلم ابو بکر سقفها وعمر جدارها وعثمان
وارضها وعلی بابها اشارة بدین معنی است
وصحابهٔ عظام همه صاحب ولایت بوده اند
فاما هر یک در صفت خاصه کمال داشته اند اینست
شرح مراتب ولایت ولکل درجات مما عملوا
وما ربک بغافل عما تعملون بیت
هست درین دایرهٔ لاجورد : مرتبهٔ مرد بمقدار مرد :
رباعی این طایفه اند اهل تحقیق : باقی همه خویشتن پرستند :
فانی ز خود وبدوست باقی : این طرفه که نیستند وهستند
ای عزیز رجال الغیب دیگر اند ورجال الله دیگر
ورجال الله بهتر اند از رجال الغیب ورجال الغیب
را حصر هست که سیصد وپنجاه وهفت تن اند ورجال الله
را حصر نیست وفضل ایشان حق تعالی در قرآن بیان
میکند که رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن

ذکر الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة همچنین
قطب حق دیگر است وقطب عالم دیگر وقطب حق را
سیر در عالم کبریست که ورای عرش وکرسی ولوح وقلم
وهفت اسمان وزمین است وبیرون عشق
ومحبت وذوق وحالت ویقین ومعرفت
وکشف وکرامت وخوارق عادتست وبصفت
این حدیث موصوف شده باشد که لی مع الله
وقتٌ ولا یسعنی فیه ملکٌ مقربٌ ولا نبیٌ مرسلٌ
عبارة ازانست وبشرف مشاهدهٔ این ایة مشرف
شده باشد که ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک
فقنا عذاب النار اشارة برانست ومخطوب بخطاب
این آیت شده باشد که وما رمیت اذ رمیت ولکن الله
رمی عبارة ازانست وقطب عالم را سیر در عالم صورتست
که از عرش تا تحت الثری است خصوصا در عالم ناسوت
وخبر احوال ناسوت وهر حرکات وسکنات ناسوت
دارد وبصفت این آیة موصوف شده باشد که
وفی الارض ایاتٌ للموقنین وفی انفسکم افلا

تبصرون

افلا تبصرون عبارة ازانست وبشرف مشاهدهٔ
این آیت مشرف شده باشد که فاینما تولوا فثم
وجه الله اشارة برانست وبخطاب این ایه مخطوب
شده باشد که ان ارضی واسعة فایای فاعبدون
بدن قطب حق چون قطب عالم نباشد زیرا که قطب
حق انسانیت وملکیت وروحانیت ورحمانیت
طی کرده باشد وقطب عالم انسانیت وملکیت طی کرده
باشد وروحانیت ورحمانیت باقیست اگرچه
بمرتبهٔ خواص ملک رسیده باشد وبمرتبهٔ خواص
بشر نرسیده است که خواص بشر افضل است از خواص
ملک زیرا که احوال ملکیت چیزی دیگر است واحوال
روحانیت ورحمانیت چیزی دیگر است جنا نجه
نقلست حضرة بایزید بسطامی میفرماید که شکر
وسپاس مر آن خدای را که مرا فرشته نیافرید گفتند
چرا گفت ایشان دو عیب دارند یکی آنکه ترقی حالات
ندارند جنانجه افریده شدند همچنان هستند
ودیگر آنکه دیدار حق تعالی نه بینند مگر حضرت

جبرئیل یکبار بس قطب حق روحانیت و رحمانیت
حاصل کرد و قطب حق شد جمع در جمع در امد
و اجمال و تفصیل هر دو حاصل کرد و قطب عالم
ملکیت حاصل کرد و در تفرقه نورانی و در تفصیل
بی نهایت در امد و قطب حق را قطب عالم بودن
که ملکیت است حجابست که حسنات الابرار سیات
المقربین عبارة از آنست جنابجه نقلست که حضرة
عبدالله تستری را کشف و کرامت و خوارق عادة
و مقام عالی و احوال لایزالی بسیار حاصل شده بود
که آن در تذکرة الاولیا مشهور است آخر حضرة
شیخ جنید بغدادی میگوید که عبدالله تستری را
دل نداشت این نقل در تذکرة الاولیاست ازینجا
خود قیاس کنید که ملکیت جزی دیگر است و روحانیت
جزی دیگر است و اگر روحانیت حاصل شده باشد
و رحمانیت حاصل نشده باشد او نیز متوسط است
نه منتهی جنابجه نقلست حضرة خواجه بهاوالدین
نقشبند قدس الله سره العزیز میفرماید که بسیار

بسیار ساکان راه در کشف کرامت مانده اند
و بسیار کسان در توحید و معرفت مانده اند
خصوصا حضرة شمس تبریز و ملای روم و شیخ
عطار و مانند ایشان کم شده اند و در کوچهٔ
وحدت مانده اند و باصل محمدی نیافتند
این نقل در رسالهٔ خواجهاست اگر کسی گوید که مرتبهٔ
قطب بالاتر است از نبوة کافر گردد زیرا که اگر قطبیت
از نبوة بهتر میبود هم انبیا را قطبیت عالم میبودند
و قطب حق بهتر است از قطب عالم و قطب حق انبیا
بودند و تابعان خاص ایشان پس باید دانست
که بشریت بر انسانیت حجابست و انسانیت بر ملکیت
حجابست و ملکیت بر روحانیت حجابست و روحانیت
بر رحمانیت حجابست و چون در رحمانیت برسد
بعد از آن مقام مغفور و محمود است و تعریف
مقام مغفور و محمود در باب هفتم نوشته شد
و اگر کسی را ملکیت حاصل است و رحمانیت حاصل
نشده باشد متوسط است نه منتهی جنابجه

عزیزی میگوید که شیخ نورالدین کشمیری را در واقعه
دیدم گفتم یا شیخ ره بخدا چگونه است گفت ای یار صا
شاق که عبادة جسمانیست گفتم این احوال قفس
بیان میکنی که جسم مثال قفس است را اینچنین وانچنان
محکم باید کرد تا هواش راه نیابند ودرون قفس
شاهبازیست که آن روح است وخلیفهٔ خداست او
چگونه بدست میتوان آورد شیخ هیچ جواب نگفت
ودرماند وگفتم بیت از درون شو آشنا واز برون
بیگانه وش ۞ اینچنین زیبا روش کم میبود اندر جهان ۞
وظاهر خود باراسته شرع ۞ وباطن خود وابسته بخدا
شیخ گفت این کار نظم مرد آنست که بار عیال وطلب حلال
واداء حدود الله ۞ روح چون شهباز باشد در بدن
جسم باشد چون قفس بشنو سخن ۞ شاهبازی روح را
طیران کنی ۞ در هوائی لامکان جولان کنی ۞ سیر در
ناسوة سیر هر کس است ۞ سیر در لاهوت عارف راست
دانش ناسوة از دو چمن هنی است ۞ دانش لاهوت
بزرگ نعمتی است ۞ سیر در ناسوة سیر کوتاه است

هرکه

هر که مایل میشود او ابله است ۞ سیر در ناسوت باشد هر کسی ۞
چوکی وسناسی را باشد بسی ۞ عارفا تو آ سیر در لاهوة ۞
تنگ وعارش سیر در ناسوة ۞ یا الهی بر حسینی ناتوان ۞
کن نصیبش سیر لاهوت هر زمان ۞ ونیز نقلست که چون
حضرت شیخ نورالدین بحضرة سید علی همدانی
قدس الله سره العزیز ملاقات شد حضرة میر فرمود
که چرا خود را ضعیف کردی شیخ گفت یا امیر ترسیدم
که نفس توسن غالب آید ومرا هلاک کند که کم سوار بودم
وشهسواران اسپ تیز رو را بهر جانب میدوانند
ونتوانند واین کار از دست ما نیامد حضرت
میر فرمود که راست گفتی که کار مردان آن اداء متابعت
ظاهر وباطن پیغمبر باشد بی نفس را جناب خدا تعالی
تکلیف نکرد تکلیف کردن گناهست کما قال الله تعالی
لا یکلف الله نفسا الا وسعها ونیز فرمود که یرید الله
ان یخفف عنکم وخلق الانسان ضعیفا
ونیز فرمود که یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم
العسر ونیز میفرماید که کلوا واشربوا ولا تسرفوا

إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ اما میانه باید خورد چنانچه
حدیث نبوی بدان ناطق است نفسک مطیتک فارفق
بها یعنی نفس شما مرکب شماست یار بروی باندازه طاقت
وی بنهید و نیز علماء شریعت و طریقت گفته اند
لا یجوز الریاضة بتقلیل الاکل والشرب حتی تضعف
البدن الصادق کما قال علیه السلام لا تشددوا
علی انفسکم یعنی سخت مگیرید بر نفسها خود بیت
نه چندان بخور کز دهانت برآید ✿ نه چندان
کز ضعف جانت برآید ای عزیز بباید دانست
که بعضی کسان هستند که ظاهر ایشان بقواعد شرع
آراسته و باطن ایشان از اخلاق ذمیمه و نفسانیت
ویران بیت از درون تن یارها زنارها ✿ ظاهر اگلزار
و باطن خارها و بعضی کسان هستند که باطن
ایشان ابدان و ظاهر ایشان از متابعت سنت
پیغمبر ویران و این نیز نقصان بود و بعضی حکما که
در ضلالت افتادند و گمراه شدند از ریاضات
شاق و مجاهدات دشوار شدند و عقل

وعقاید

وعقاید ایشان مخالف امر خدا و رسول او
افتاد و بعضی مرتاضان در محسوسات فرو
رفتند و سیر در عالم ناسوت بقدر حوصله حاصل
کردند که حکمت و جفر و علم تب و نجوم و سحر
و رمل و شعبده و استدراج و جنونیت و کهانت
حاصل کردند و هر کسی بقدر ریاضات چیزها
حاصل کرده است و از راه محمد رسول الله صلی الله
علیه وسلم که اداء حدود الله است اعراض
کردند و دور از درگاه افتادند و این روش
بسیار جوکیان و سناسیان ظاهر است الغرض
روزی از روزها در مجلس فقر علماء ظاهری
و اهل حال بسیار حاضر بودند از زبان یکی
برآمد که حکما چه مردان بودند که اکثر با یکدیگر
ملاقات میشدند در مراقبه میرفتند و سوال
و جواب از دل میکردند فقیر بانگ بر ایشان زد
و گفت این نه مردانگیست این خلاف سنت است
و آنچه خلاف سنت است خالی از حرج نیست

گفتند درین چه حکمت است گفتم حکمت آنست که روح پادشاه
عالم صوری و معنویست و در عالم صوری از محسو
سات وزیر عقل را وزارت داد وآن وزیر شنوائی
بگوش بخشید آن گوش بکار خود مشغولست
و بینائی بچشم بخشید او نیز بکار خود مشغولست
و گویائی بزبان بخشید او نیز بکار خود مشغولست
همچنین هر عضوی که بهر کاری آفریدند ایشان
هم بکار خود مشغولند و پادشاه روح بحق پیوسته است
هم یکدیگر جلوه کنند پس اینجا از سر انصاف نظر کنید
که اگر آن پادشاه کار بیکی کند یا خدمتکاری که زیانست
بکند ننگ بود یا نه حکمت در مخالفت سنت اینست
و مرد خدای آنست که زبان و چشم و گوش
و اعضاء دیگر بکار خود مشغول کند و دل وابسته
بخدا بکند بیت از درون با حق شو و از برون بیگانه
اینچنین حالی که باشد کم بود فرزانه پس اینچنان بود
که مردی باشد که کوزهٔ آب بر سر گرفته بغیر از دست
کردن عادة کرده است و از پا براه میرود و از دست

کارمیکند

کار میکند و از زبان سخن میگوید و از گوش
سخنان میشنود و از چشم چیزها می بیند آخر
دل بجانب آن کوزه باشد که مبادا بیفتد و نیز
گفتند که استدراج آنست که از عبادات و مجاهدات
چیزها پیدا شود که مخالف شرع باشد و شیطانی
باشد و شیطانی از آن معلوم میشود که انانیت
زیاده کرده جنانچه فرعون را بود و کهانت
آنست که دیوان می آیند و چیزها از علم غیب
گویانند و گوینده و شنونده که اعتبار کننده
هر دو کافر میشوند و محکم شیطانان شوند و رسم
و عادهٔ دیوان گیرند و چیزهای عجایب و غرایب
می نمایند جنانچه دجال می نماید و معدن عجب
و غرور شیطانست و معدن استدراج فرعونست
و معدن کهانت دجالست سررشته ایشانند
باقی دیگران تابع ایشان و لشکر ایشان اند که
ایشان اصلند دیگران فرعند ای عزیز عبادات
و ریاضات محکاست که جوهر کس از آن ظاهر

میشود واکر کسی بدجوهرست بدی او زیاد شود
که فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا اشارت بوست
واکر کسی را جوهر او نیک است او زیاده میشود
وجوهر او روشن ترکردد که لیزدادوا ایمانا مع
ایمانهم عبارة از آنست جنانچه اکر کسی عبادات
وریاضات برای دنیا بکند دنیا میسراست و ذوق
آن که تجلیات شیطانی وجنونیت واستدراج است
که ومن یرد ثواب الدنیا نوته منها اشارة
برآنست واکر کسی براء آخرة بکند آخرة میسراست
میسراست و ذوق آن حصول کشف وکرامت وخوارق
عادة است که ومن یرد ثواب الاخرة نوتیه منها
عبارة ازانست واکر کسی برای لقاء الله تعالی بکند
لقاء الله تعالی میسراست و ذوق آن که حصول علم
الله و توحید حقیقی ومشاهده وتجلیاتست که
فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا
اشارة برانست جنانچه عباده کردن یکیست اما موافق
عزایم ونیات ذوق وثواب حاصل است این جنان [بود]

کبوسه

بوسه بر قرآن از روی حرمت است لذة حرمت
آن جشیده میشود وبوسه بر فرزند از روی
مهربانیست لذة مهربانی آن جشیده میشود
وبوسه بر عیال از روی شهوتست لذة شهوة
آن جشیده میشود همچنین عبادت را بموافق
عزایم ونیات لذتهاست که برای هر چه کرده میشود
ذوق آن حاصلست قال المحققون الواصلون العارفون
الکاملون الاستدراج علی سبعة انواع
استدراج عامة الخلق عن عمل الخیر بهموم الدنیا
واعراض عن ذکر الله تعالی وافتخرها تعنزوا استدراج
الامراء عن عمل الخیر بالجاه وزینة الدنیا و
وافتخرها وتغتروا استدراج العلماء عن عمل
الخیر بالفضل والریاسة وتحمدة الخلق والبحث
والجدال وافتخرها وتغتروا استدراج الزهاد
عن عمل الخیر بحصول الکشف والکرامت والخوارق
الخارق العادات والعبادات دون المعبود
وافتخرها فتغتروا استدراج العشاق عن

عمل الخير بحصول العشق واطوار القلوب واحوال
الروح دون المعشوق وافتخارها وتفخروا استدراج
العرفاء عن عمل الخير بحصول المعرفة والمقامات
دون المعروف وافتخارها وتفخروا استدراج المحبين
عن عمل الخير بحصول السير والطير دون المحبوب
وافتخارها وتفخر كما قال الله تعالى سنستدرجهم
من حيث لا يعلمون واملي لهم ان كيدي
متين ايضا افمن زين له سوء عمله فراه
حسنا فان الله يضل من يشاء ويهدي
من يشاء كما قال النبي صلى الله عليه وسلم هي اعمال
حسبوها حسنات فوجدوها وهاني كفة
السيات كما قال الله تعالى وبدا لهم من الله
ما لم يكونوا يحتسبون ايضا والله يعلم المفسد
من المصلح كما قال النبي صلى الله عليه السلام وكم
من صيام يكون صومه وبالا عليه يوم القيمة
وكم من غازٍ يكون غزوته سلاسلا يوم القيمة
وكم من متصدقٍ يكون صدقاته وزكوته

زوال الاعماله يوم القيمة قيل يا رسول الله ما
افسد اعمالهم قال اكل الحرام ورؤية الخلق
كن تابع النبي في احوال باطنه بصفت ما زاغ
البصر وما طغى وفي احوال ظاهره بصفت ثم
جعلناك على شريعة من الامر فاتبعها ولا تتبع
اهواء الذين لا يعلمون قال العرفاء والاخيار
رويت القرب في القرب بعد البعد ورويت
الانس في الانس اعظم الوحشة ورويت
الذكر في الذكر اشد النسيان ورويت المعرفة
في المعرفة اكبر التفرقة ورويت العشق في العشق
اعجب العجب ورويت الزهد في الزهد اعظم
الذنب ورويت العلم في العلم اجهل الجهل ايضا
كلما ظننت اني وجدت نحينئذٍ فقدت
وكلما ظننت اني فقدت فحينئذٍ وجدت
وقال ابراهيم ادهم مناجات الهي من عرفك فلم
يعرفك فكيف حال من لم يعرفك وقال الصديق
رضي الله عنه العجز عن الادراك ادراك وقال علي

كرم الله وجهه التفكر في ذاته الشرك بيت
از دولت اينجهان ثنائي تو بس است : وازنعمت
انجهان لقائي تو بس است قال النبي صلى الله عليه
وسلم من سال عن التوحيد فهو منافق ومن اجابه
فهو كافر يعني اكر كسي حقيقت ذات حق تعالى
وچكونكي او سوال كند بس او منافق است واكر
مسئول از چكونكي حق تعالى بكويد بس او كافر است
كما قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تسالوا
عن اشياء ان تبد لكم تسؤكم باب دهم در بيان
علم حقيقت ان كه علم ظاهري و باطني است قال الله
تعالى والذين اوتوا العلم درجات يعني وانانكه
داده شده است علم با يمان در جهان بالاء درجها
باشد كه بهترين چيزي كه در دنيا آن علم است كه علما
بعد از نبيا وارث انبيا باشند چنانچه حديث
نبوي بدان ناطق است كه العلماء ورثة الانبيا
يعني علما وارث انبيا باشند كه علماء امتي كانبياء
بني اسرائيل يعني علماء امت من مانند انبياء.

بني اسرائيل

بني اسرائيل اند نظم رفعت آدمي بعلم بود :
هر كرا علم بيش رفعت بيش : قيمتي هر كس بدانش اوست
سازا فزون بعلم قيمت خويش : اي عزيز چون
شرف علم معلوم كردي وبقدر حوصله علم حاصل كردي
بايد كه در عمل بكوشي وكرنه عالم بيعمل مانند شمع است
بي نور كه العلماء بلا عمل كالقنديل بلا نور اشارة
بر انست چنانچه حق تعالى ميفرمايد كه يا ايها الذين
آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون كبر مقتا عند الله
ان تقولون ما لا تفعلون يعني اي انكساني كه ايمان
آورده ايد چرا ميكوييد انچيزي اكر نميكنيد بزركست
از روي خشم نزد خداي آنچه بكوييد آن چيزيرا
نخواهيد كرد بيت هرچه كويي بايد اول آن كني
ورنه بر خود كفت وكو تاوان كني بس هر كه سخني
كويد وعمل در آن نكند درين عقاب داخل است
كه اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسكم عبارة
از آنست چنانچه حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم
در شب معراج ديد كه لبهاء چنين كسان بمقراض

آهني بريده مي كنند جنانچه در تفسير از آيه فتاتون
افواجا مي آرد كه فرداي قيامت ده فوج مي شوند
از آنجمله يك فوج از عالمان بي عمل باشند كه بردار
آتشين آويخته وجزء آتشين بوشانند ولبها
خود بخود ميكزند اگر كسي گناه دانسته بكند اورا هفتاد
بار در دوزخ اندازند وهر كه نادانسته بكند اورا
يكبار جنانچه حديث نبوي بدآن ناطق است كه ويل
للعالم سبعين مرةً وللجاهل مرة ونيز ميفرمايد
كه نعوذ بالله من علم لا ينفع ونيز ميفرمايد كه العالم
بلا عمل وبالٌ بلا علم ضالٌ بيت از من بگوي عالم تفسير
گوي را گر در عمل نكوشي نادان مفسري : بار درخت علم ندانم
بجز عمل با علم گر عمل نكني شاخ بي بري اي عزيز
اين در حق كسي است كه علم خوانند او براي خدا باشد
وعمل نكند وچگونه در حق كسي كه علم براي دنيا
خواند وعمل در آن نكند جنانچه حضرت رسالت صلي الله
عليه وسلم ميفرمايد كه من طلب العلم للدنيا فهو كافر
ومن طلب العلم للبحث فهو منافق ومن طلب العلم

للمولي

٩٧

للمولي فهو مومن يعني هر كه طلب علم كند براي دنيا
بس آنكس كافراست وهر كه طلب علم كند براي بحث
تا كسي را الزام دهم بس آنكس منافق است وهر كه طلب
علم كند براي مولي كه الخ بخوانم بر آن عمل كنم بس
آنكس مومن است جنانچه در خبر است هر كه از علم كسي را
سوال كند براي الزام او وخود معلوم داشته باشد
لعنت بر وبارد ونيز ميفرمايد كه من ازداد علماً
ولم يزدد ورعاً لم يزدد من الله تعالي الا بعداً
ونيز ميفرمايد كه كل عالم لم يعمل بعلمه فهو مسخرة
الشيطان يعني هر عالم كه عمل نكند بعلم خود بس
آن عالم مسخره شيطانست ونيز ميفرمايد كه ظهر المفتي
جسر علي متن جهنم يعني مفتي فتوي دهند بنا حق
بليست بر بشت دوزخ جنانچه در مفتاح النجاة
آورده كه بسيار علما وزهاد را فرداء قيامت برسند
كه چرا علم خوانديد وزهد كرديد علم وزهد وسيله
درگاه ما بود آنرا وسيله دنيا كرديد اگر ميل دنيا
داشتيد آنرا از چيزي ديگر حاصل مي بايست كرد

كما قال النبي صلى الله عليه وسلم من تعلم علم الدين
واراد به الدنيا يخرج من قبره بصورة الخنزير
كما قال النبي صلى الله عليه وسلم من شر الناس
قال العالم اذا فسد لانه يفسد بفساده العالم
يعني پرسيدند ان پيغمبر صلى الله عليه وسلم كه كيست
بدترين از همه مردمان گفت عالمي كه تباه شود
و فساد كند زيراكه تباه شدن او همه مردمان عالم
تباه شوند چنانچه حق تعالى ميفرمايد كه يا ايها
الذين امنوا ان كثيرا من الاحبار والرهبان
لياكلون اموال الناس بالباطل ويصدون
عن سبيل الله يعني اي آنكسانيكه ايمان آورديد
بسيار از علما و زهاد هر آينه ميخورند مالهاي مردمان
بباطل و باز ميدارند خلق را از راه خدا تعالى
و خلق اقتداي ايشان ميكنند كه در علم و عمل ميكنند
كما قال النبي صلى الله عليه وسلم لا تاكلوا من اخباز
الملوك فانه عجين من دم المساكين يعني مخوريد
از نان امرا و ملوك زيرا بدرستي كه آن نان آميخته

از خون مسكين چنانچه علماء شريعت و رهروان
راه طريقت ميگويند كه اگر علما مال حلال جمع
كردن مشغول شوند عامهء خلق در شبه در آيند
واگر علماء در شبه مشغول شوند عامهء خلق در حرام
در آيند واگر علما در حرام در آيند عامهء خلق كافر
شوند كه حلال را حرام دانند و حرام را حلال
دانند اين نعمه ايشان پر كردن ايشانست و مسلمان
بودن ايشان اشكالست چنانچه امير كبير سيد علي
همداني قدس الله سره الكونين ميفرمايد كه رباعي
اي دل تو مطيع هيچ فرمان نشدي • وز كرده
گناه خود پشيمان نشدي • قاضي و فقيه و مفتي
و دانشمند • اين جمله شدي ولي مسلمان نشدي
واسلام مراد نفس كشتن است كما قال النبي صلى الله
عليه وسلم النفس هي صنم الاكبر و نيز ميفرمايد
لا يحب الله عالم السمين يعني دوست نميدارد
خدا تعالى عالم فربه را و همچنين در شان
و نزول آية وما قدروا الله حق قدره

نيز نوشته اند بيت عالم جو كامراني وتن پروري كند
او خويشتن كم است كرا رهبري كند ابن عربي علما
طايفه اند عالم بياني وعالم عياني وعالم رباني كه
علم اليقين وعين اليقين وحق اليقين عبارة ازانست
وعلماء بياني نيز سه طايفه اند مفسر ومحدث
وفقيه واين علم از تعليم معلم حاصل ميشود واين علم
وسيلهٔ علم عياني ولدني هست واگر درين علم بماند
ومطلوب او شود محجوب داند علم لدني حاصل
نشود رباعي تا دان بعبارت بدن مشغولست
دانا بكرشمهٔ سخن مشغولست وعلماء عياني چنان باشد
كه آنچه تحصيل علم ظاهر كند موافق آن از رياضات
وتصفيهٔ دل وتزكيهٔ نفس نكتهاء دقيق از عقايد
شرعيه پيدا شود وتوحيد ومعرفت حاصل كند
وعلم توحيد را پايان ندانند رباعي هرگز دل من ز علم محروم نشد
كم ماند ز اسرار كه مفهوم نشد هشتاد ودو سال
كردم شب وروز معلوم شد كه هيچ معلوم نشد
ومنصف نيز ميگويد رباعي داشتم عمري من از آن

سرها ندانستم : راز دو جهان هم دل وجان دانستم
يك نكته از آن مرا هم حاصل شد : ميدانم از آن كه هيچ
از آن دانستم وعلم لدني چنان باشد كه حق تعالى
بي واسطهٔ علم وتوحيد ومعرفت حاصل كند
وحاجت هيچ معلم نباشد كه علم الانسان ما لم
يعلم عبارة ازانست چنانچه انبيا را تعليم علم
باطني از معلم نبود نه چنان علم كه خبر غيب داند
ويا كشف ويا كشف قبور باشد حاشا وكلا كه
اين علم الله باشد واز علم الله مشاهدهٔ حق تعالى
حاصل شود وحقيقت اشيا معلوم شود كه وقل رب
زدني علما اشارة بدانست چنانچه حضرة رسالت
صلى الله عليه وسلم اين دعا اكثر ميكرد كه اللهم ارنا
الاشيا كما هي پس علم الله را نهايت نيست از ابتدا
وانتها گوناگون تا اصل ذات وحجاب گوناگون
در ميان بسيار است وعارف خداشناس را بسيار حالاتست
تا رسيدن اصل وآن حجاب او شود كه العلم
حجاب الاكبر عبارة ازانست نه علم دين كه علم

دین هم کس را لازمست کا اگر علم دین نباشد اسلام
نباشد چنانچه در خبر است که حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم هر روز هفتاد بار استغفار میکرد یعنی
هر روز هفتاد مقام معرفت را طی میکرد از مقام بقای
توبه میکرد که معرفت و علم الله را نهایت نیست ازین
جهت حق تعالی فرمود که قل رب زدنی علما و نیز فرمود
کما نفدت کلمات الله ای علم الله پس هر کرا
علم الله حاصل شد در بی نهایتی افتاد و ملهم
حق شد و علم ربانی گشت و عالم ربانی بهتر است
از عالم عیانی و عالم عیانی بهتر است از عالم بیانی
و اگر کسی را هر سه علم باشد او از همه بهتر است
و عالم بیانی بفضایل راه رود و عالم عیانی بدلایل
راه رود و عالم ربانی بترک وسایل راه رود
و عالم بیانی بمقام توسل جوید و عالم عیانی
بمفاشه راه رود و عالم ربانی بمعاینه نظر کند
و عالم بیانی فکر درین آیه کند که یذکرون الله
قیاما و قعودا و عالم عیانی فکر درین آیه کند

دادم

او لم ینظروا فی ملکوت السموات و الارض و عالم ربانی
ازین کلمه در نگذرد که قل الله ثم ذرهم فی خوضهم
یلعبون و عالم بیانی را امر در فرایض و سنن و حلال
و اجتناب از حرام فرض است و عالم عیانی را ازین خود
لازمست اما ترتیب در اطوار قلوب و احوال روح
و تزکیه نفس و تصفیه دل و تجلیه روح فرض است
و عالم ربانی را این خود لازمست اما در توحید
از احوال ملحدی و موحدی و در الهام و وسوسه
و از خیال باطل و اوهام فاسده مرید را تربیت کند
و حق از باطل معلوم کند که این معلوم کردن
او را فرضست پس عالم ربانی طبیب حاذق است
اما مست دنیا را طبابت نکند چنانچه بزرگان
گفته اند که هیچ طبیب احمق نیست که مست را علاج کند
اول مرید را از سکر و غفلت و معصیت هشیار کند
و از بیماری محبت مطلوبات کونین و ما سوی الله
علاج کند بعد از آن اذکار و افکار در آورده
سیر باطنی حاصل شود نظم افسانه خوش مختصر کن

بنشین درون خود سفر کن ∴ هر وهم وخیال وفهم
ادراک ∴ دیر دل کی خبر اوست آن بدر کن ∴ مطلوب
بسی است در دو عالم ∴ از دل تو کذر از آن حذر کن
اینست ره وصال جانان ∴ زین راه هر کسی خبر کن
جز دین محمدی که پیش آید ∴ بکذار و تمیز نفع وضر کن
چون مظهر حق شریعت باشد ∴ در مظهر حق بسی نظر کن
چون همت حسین در ره حق ∴ از جان و دولت قدم ز سر کن
پس باید دانست که طالب علم را و طالب حق را از دنیا
واهل دنیا پرهیز باید کرد حکایت بزرکان کفته اند
که اکر عالمی یا زاهدی خانه دنیادار رود از برای
نصیحت باید داشت که او را میل دنیا افتاد که زهد
وعلم را شرف از آن بیشتر است که خانه دنیادار
رود وعلم و زهد را بی حرمتی کرده است قال علیه
السلام العلماء امناء الدین ما لم یخالطوا الملوک
والسلاطین فان خالطوهم فاحذروهم
فانهم لصوص الدین لصوص الدین ایضاً
خیر الامراء من زار العلماء و شر العلماء من زار الامراء

ایضاً

ایضاً مرده کانند اغنیائی روزکار ∴ ای پسر
با مرده کان صحبت مدار حکایت حدیث
نبوی بدان ناطق است که ایاکم و مجالسة
الموتی قیل یا رسول الله ما الموتی قال الاغنیاء
ایضاً صحبة الاغنیاء تمیت القلب ایضاً
صحبة الاغنیاء سم قاتل لا دواء له رباعی
بر روی خلایق در صحبت مکشای ∴ می باش
بکلی متوجه بخدای ∴ غافل مشو از ذوق دل
وذکر خدای ∴ تا زنده جاوید شوی در دو سرای
پس باید دانست که عالم ربانی را معلم او بشر است
که حق و باطل او را معلوم کند و از این علم اخلاق
ذمیمه دور نمیشود که حرص و هوا و کبر و ریا و طمع
و حسد و بخل و قهر با شد و تصفیه دل و
تزکیه نفس و تجلیه روح حاصل نمی شود و عالم
ربانی را معلم او فرشته است که نام او لمه ملکی است
و فرشتکان دیکر نیز امداد او می باشند و حق
و باطل ظاهر و باطن معلوم او را میکنند و همراه او

در دنیا و آخرة میباشد کما قال الله تعالی ان الذین
قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم
الملائکة ان لا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا
بالجنة التی کنتم توعدون نحن اولیاؤکم
فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة یعنی بدرستی که
آنانکه گفتند پروردگار ما الله است پس بر آن گفتن
استقامت کردند فرود آیند بر ایشان ملائکه و ایشان
گویند که مترسید و غمگین مشوید و بشارة باد
شما را بآن بهشتی که بودید وعده داده می شدید
ما دوستان شما بودیم و زنده گانی دنیا و در آخرة
و در دنیا از آفات نگاه میداشتیم و الهام راستی
میدادیم و حق و باطل معلوم میکردیم و بخیر دلالت
و معاونت میکردیم پس باید دانست که ملائکه
معلم کسی را باشد که از اخلاق ذمیمه پاک باشد
و تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ دل و تجلیهٔ روح حاصل شده
باشد و متابعت ظاهر و باطن نبی علیه السلام
کرده باشد و ترک کونین و مطلوبات او کرده باشد

پس علم

پس علم ربانی را که معلم او حق تعالی است که لا علم لنا
الا ما علمتنا عبارة از آنست و علم الانسان
ما لم یعلم اشارة بر آنست و علمک ما لم
تکن تعلم عبارة از آنست و علم و توحید حقیقی
حق تعالی او را معلوم کند و چیزها داند که هیچکس
نداند و چیزها بیند که فهم بشر در آن نگنجد و
از بیرون حاصل نمیشود و این چیزها از سلوک
برون است و وراء هر دو جهانست چنانچه
حضرة رسالت را صلی الله علیه و سلم تعلیم ظاهر
علم شریعت از حضرة جبرئیل بود و اما باطن علم
حضرة جبرئیل بیگانه بود و خبر نداشت که لی مع الله
وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل
اشارة بر آنست غزل هر شبی وقت سحر در کوی جانان
میروم ✻ چون ز خود نامحرمم از خویش پنهان میروم
چون حجاب عقل و جان ما شده در کوی او لاجرم
در کوی او بی عقل و بی جان میروم ✻ شد انیس عشق
و عرفان در ره جانان ✻ همی چون شوم نزدیک

اوني عشق وعرفان ميروم ∴ پرده برداردز خود
اينم شب تا بسحر ∴ من بر آن موختم وقت سحر زان
ميروم ∴ ذره طارم در شعاع آفتاب روي يار ∴
همجو ذره بي سروبي باي كوبان ميروم ∴ جون
حسين از خود فنا شد ماند باقي او بحق ∴ كاه كريان
دره او كاه خندان ميروم ∴ ببن بايد دانست كه
كه عالم رباني اسرار قرآن كه باطن قرآن است بداند
وقرب خاص حق تعالى از مشاهدهٔ قرآن حاصل است
كه اهل القرآن اهل الله خاصة عبارة از انست واسرار
احاديث قدسي ونبوي معلوم كند وحكمت شرع
وهر امر ونهي معاينه كند واين علم حاصل نميشود
بغير از الهام حق تعالى واين علم نه از تعليم بشر است
ونه ملك جبرئيل نقلست كه حضرة بايزيد بسطامي را
جمعي از دانشمندان ميكفتند كه سخنهاي بلند
واسرارها از كجا آن كه آموختي كفت اخذتم علمكم
من ميا ميت واخذنا علمنا من الحي الذي لا يموت
يعني فرا كرفتيد شما دانائي از مرده كان كه بشر اند

وفراكرفتيم

وفراكرفتيم ما دانائي از زندهٔ كه هركز نميرد يعني
از حق تعالى نظم كلشني كز كل برويد يكدم است ∴
كلشني كز دل برويد دم بدم خرم است ∴ كلشني كز كل دمد
كردد تباه ∴ كلشني كز دل دمد وافرحناه ∴
جشم همت از دو عالم دوختم ∴ سر حق را من ز حق
آموختم ∴ جون نماندم هيج فاني كشته ام ∴
خام بودم بخته كشتم سوختم ∴ باب يازدهم
در بيان توكل وحقيقت آن قال الله تعالى
ومن يتوكل على الله فهو حسبه وهركه توكل كند
بر خداي تعالى بس خداي تعالى بسنده است او را
در هر مهم جه در مهم دنيا جه در مهم عقبي وجه در مهم
طلب مولي ونيز ميفرمايد كه فاذا عزمت
فتوكل على الله ان الله يحب المتوكلين يعني بس
جون عزم كردي كاري را بس توكل كن بر خداي
تعالى بدرستي كه خداي تعالى دوست ميدارد
توكل كننده كانرا اي عزيز اهل توكل سه
طايفه اند عام است وخاص است وخاص الخاص

وعام آنست کہ از سبب وجمیع مخلوقات روکرداند
ورو بجانب الله تعالی کند وآنچہ خواهند ازو
خواهند وآنچہ طلبند او طلبند **بیت** بس عاجز اند
خلق بکس التجا مبر هر آرزو کہ میطلبی از خدا طلب
وخاص آنست کہ هر آرزو کہ دارند از خدا نخواهند
وکویند کہ حق تعالی از احوال ما دانا است آنچہ او خواهد
ما نیز همان خواهیم **حکایت** در خبر است کہ چون ابراهیم
خلیل الله را علیه السلام نمرودیان بمنجنیق بستہ اند
حضرة میکائیل وجبرئیل کفتہ اند یا ابراهیم هیچ
حاجت داری کفت ندارم کفتند از خدا یتعالی
حاجت خواه کفت او چنان خواست ما نیز چنین
خواهیم کہ موافق خواست محبوب خواستن نشان
محبت است **بیت** بکذاشتہ ام مصلحت خویش بدوست
کر زنده کند ور بکشد حکم نکوست **بیت** هرچہ آید
بر سرم خواهی عطا خواهی الم آرام جانم بلا دست
من فارغم از شادی وغم **وخاص الخاص** آنست کہ
اکر دنیا بی حساب ونی عذاب حق تعالی او را دهد

قبول نکند وچنان فریاد کند **حکایت** در خبراست
کہ حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم حضرة جبرئیل
مفتاح خزاین دنیا آورد وحضرت قبول
نکرد **بیت** از دولت این جهان ثنائی تو بس است
وز نعمت آن جهان لقائی تو بس است **سالک** را
باید کہ از احوال ظاهری وباطنی ودنیی ودینوی
رو کرداند ودر سلوک کہ از عشق ومحبت وذوق
وحالت وکشف وکرامت ومقامات عالی
واحوال الایزالی حاصل میشود بر آن نیز قرار
نکرد تا رسیدن حق تعالی کہ محمد اینست کما قال الله
تعالی ما زاغ البصر وما طغی **بیت** من ترا خواهم
ترا خواهم ترا هم تو جانم را وهم جانم ترا
حاجت من در جهان اینست وبس می براور
حاجت ای فریاد رس **ای عزیز** خود را بخدا
سپار کار تو او را خواهد کرد وتو از آن خدا باشی
تا او از آن تو نیز خواهد بود کما قال صلی الله
علیه وسلم من کان الله کان الله له **حکایت**

در اسرار الاولیا آورده که بعضی اهل توکل را خادم
از خرجی آنچه میخواست زیر مصلی میدادند وبعضی
را در وقت افطار طعام از عالم غیب میرسید
اگر کسی را درین امر اشکال افتد گوییم بنی اسرائیل را امت موسی بود
چهل سال در وقت غضب از عالم غیب هر یکی را
دو نان وکبوتر بریان رسید واگر محمدیان را
رسد چه عجب اما این نه کمال محمدیت بلکه لیلة
الفاقة معراج المومن یعنی حضرة رسالت میفرماید
که شب فاقه معراج مومنان است ومومن را از قرب
حق حاصل است بی باید دانست که رزق رسانیده
حق تعالی هیچ شکی وشبهه نیست که وما من دابة
في الارض الا على الله رزقها عبارة از انست
جنانچه مفسران معنی على الله بسیار نوشتند
از انجمله آنست که بر خدایست روزی دادن که خالق
کل شيء ورازق کل حی صفت اوست جنانچه
امیر المومنین حضرة صدیق اکبر رضي الله عنه
میفرماید که الشك في الرزق كالشرك في التوحيد

یع

یعني شك در رزق ماندن شرك در یگانگی حق تعالی است
اما از دست کسب خود خوردن رضاء حق تعالی است
وصفاء دل است وذوق طاعت جنانچه محققان
گفته اند که عبادة ده جزو است نه جزو در حلال
خوردنست ویکی در سایر عبادات کما قال النبي
صلى الله عليه وسلم العبادة على عشرة انواع
تسع منها في اكل الحلال وواحد منها في
ساير العبادات کما قال الله تعالى یا ایها الناس
كلوا مما في الارض حلالا طيبا جنانچه حضرت
مریم را فرمان شد وهزي اليك بجذع النخلة
تساقط عليك رطبا جنيا ونیز وحی در حق شد بموسی
علیه السلام که یا موسی كل من كد يمينك
ولا تاكل من دينك یعنی بخور از دست کسب خود
ومخور از دین خود یعنی کسی را که امر ونصیحت
کرده باشی امید داری که از و نفع رسد کما قال
النبي صلى الله عليه وسلم طلب الرزق بالمزامير
والاوتار خير من طلب الرزق بالتسبيح والاذكار

يعني طلب كردن رزق با المزامير وساز وطنبور
وتار ودف وناي بهتر است از كسي كه طلب رزق
ميكند به تسبيح وذكر يعني علم وعمل وسيلهٔ
رزق كند نه براي خدا بود ونيز حضرة رسالت
پناه اكثر اين دعا ميكرد كه اللهم لا تجعلنا من الذين
يأكلون الدنيا بالدين كه لا اسالكم عليه
اجرا ان اجري الا علي الله جمع انبيا بر قوم
خود كفتند وجمع انبيا كسب ميكردند كما قال
النبي صلي الله عليه وسلم لكل نبي حرفة ولي
حرفتان الفقر والجهاد يعني هر پيغامبري را
حرفه بود براي قوة لا يموت ومرا دو حرفه است
يكي فقر ودیكر جنك با كافران ونيز ميفرمايد كه
طلب الكسب فريضة كما طلب العلم كه از لقمهٔ حلال
صفاء دل وقرب حق تعالي حاصل است كما قال
النبي صلي الله عليه وسلم ان اطيب ما ياكل الرجال
من كسب يده كما قال الله تعالي يا ايها الذين
امنوا انفقوا من طيبات ما كسبتم كما قال

النبي صلي الله عليه وسلم ما كان نبيا الا وقد
كان مكسبا يعني نبود هيچ پيغمبري مكر تحقيق بود
كسب كننده براي قوة لا يموت اما بعضي بزركان
را در استغراق توحيد ومعرفت مانع كسب آمد
وبعضي را كه حوصلهٔ ايشان وسيع بود مانع نيامد
چنانچه خلفاء اربع وصحابهٔ ديكر رضوان الله
تعالي عليهم اجمعين كسب ميكردند واصحاب
صفه نميكردند چنانچه نقلست كه امير كلال
قدس الله سره العزيز روزي زراعت را خس
وخاشاك دور ميكرد زني صاحب حال آنجا رسيد
وكفت يا شيخ چونست كه خس وخاشاك را فرمان
كني يكبار دور شود شيخ كفت شغل ظاهري سنت
انبيا است از زن كفت اكر فرمان دهي من يكبار
خس وخاشاك را دور كنم شيخ كفت بكن آن زن
يكبار حكم كرد همه از زراعت شيخ خاشاك جدا شد
شيخ كفت مرا شغل بود يا زجاي خود رسان آن زن
كفت قدرت ندارم شيخ خس وخاشاك را حكم كرد

باز جدا شد همچنین چند بار اینچنین کرد شیخ
آن زن را گفت که در ترکش ما پر از تیرهاست بیت
از سبب بگذر مسبب بین عیان ؛ زانکه او قوت بخشد
در جهان ؛ ای عزیز حق تعالی قادر است که بی خوراک
هم قوت دهد حکایت نبات را وجماد را و فرشتگان را
پس چون چنین است نه برخوراک حکایت نقلست
کز شیخ شقیق بلخی مریدی بزیارت حضرت
بایزید رفت از وی پرسید که بایزید در کدام مقامست
گفت در مقام توکل بایزید گفت چه میگوید گفت
اگر آفتاب یک نیزه نماند و زمین لوئین شود
وگیاه نروید وتمام خلق عالم عیال من شوند
هرگز غم رزق نمیخورم بایزید گفت بس کافرست
که این اعتقاد دارد آن مرید بازگشت بجانب شقیق
هر قصه را با شقیق گفت شقیق آن مرید را گفت
که تو میبایست گفت که اگر کفر اینست پس اسلام چیست
باز برو و سوال کن چون باز آمد و سوال
کرد بایزید گفت این نادانی دیگر که اگر ما و من

بگویم

بگویم تو فهم نکنی پس مرید بایزید را گفت راه
دور آمدم کتابت بفرست تا او فهم کند بایزید
کتابت نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم مرید
روان شد شیخ بیمار بود در انتظار آن جواب
مرید رسید آن جواب دید شیخ زنار بربست
وگفت تا این زمان کافر بودم ومسلمان شدم
لا اله الا الله محمد رسول الله وجان بحق
تسلیم کرد یعنی در بسم الله این معنی بود که صفت
خالق ورازق ورحیم ورحمن صفت خدای تعالی است
تو کیستی که خود را در میان آری وغم خلایق خوری
وبنده پروری خدای را شاید بیت فرزند بنده ایست
خدای را غمش مخور ؛ تو کیستی که به ز خدا بنده وری
ای عزیز کسی را که صاحبی باشد مالدار وصاحب
عز وجاه واز جمیع وجوه معمور پس آنکس
خاطر خود جمع کند وغم روزی نمیخورد وانصاف
نباشد کسی را که حق تعالی صاحب است او غم
روزی چون خورد حکایت نقلست که بزرگی را

پرسیدند که بر تو کیست کفت غلامی کفتند چکونه
کفت در ایام قحط چنان قحطی بزرک کوشت آدم میخوردند
غلامی دیدم خندان در راه می رفت آن مرا کفتم
مکن غم قحط نداری کفت مرا چه غم که خواجهٔ مرا
غله بسیار دارد پس سخن آن غلام برما شد و دل
بخدا بستم وغم روزی از دل ما دور شد واعتقاد
غلام بر مخلوق چنان بود واعتقاد خالق صد
چندان باید بیت رزق مقسوم وقت معلوم است
ساعتی پیش ولحظهٔ پس نیست .. کما قال النبی صلی الله
علیه وسلم یطلب الرزق کما تطلبه بفو صیب میکند
رزق شما را چنانکه شما طلب میکنید او پس باید
داشت که حق تعالی رازق است که خالق کل شیء ورازق
کل حی صفت اوست وبنده را عبادة کردن
لازمست وبنده را شرم غست که لازم خود بخدا
میکزارد وکوید که عبادة چون کنم که توفیق طاعت
نمیدهد وحق تعالی که رازقست وروزی میدهد
روزی دادن آنرا بر خود میکرد که اکر حجت وچون میکنم

روزی

روزی چون بیابم کما قال النبی صلی الله علیه وسلم
مر النبی صلی الله علیه وسلم علی اعرابی وهو یقول
اللهم ارزقنی فقال یا اعرابی تسال من رزقه الذی
قدر لک قال نعم قال من سال الله الرزق الذی
قدر له فقد اتهم ربه ومن اتهم ربه
فقد کفر فقال سیل من عطایه یعنی رسول علیه
السلام بر اعرابی بکذشت که وی از خدا تعالی روزی
میخواست رسول علیه السلام کفت یا اعرابی روزی
میخواهی از خدا تعالی که ترا تقدیر کرده است کفت آری
کفت هر که از خدای روزی خواهد که آن وی را تقدیر
کرده است بدرستی که خدایرا متهم کرده باشد وهر که
خدایرا متهم داشت بیشک کافر شد پس کفت یا اعرابی
از خدا تعالی که میخواهی عطائی میخواه ای عزیز اکر کسی را
کافری سوال کند امروز مهمان ما باش بجیک آن
کس خاطر خود جمع کند که دروغ نخواهد کفت وانصاف
نباشد انکس را مومن توان کفت یا کافر رباعی
ای دل مسکین من سخن چو سندان مباش ..

درزي دنيا مرو طالب جندان مباش :. آنجه كه هست رزق
تو پيش نيابي وكم :. خاطر خود جمع دار هيج برپشان
مباش خبر جنابجه درخبر است كه حق تعالي ميفرمايد كه
اي احمد اكر فضل وكرم من بربنده كان نبودي
نابود ميكردم ايشانرا كه ايشان مرا دشنام ميدهند
ودروغ كو ميكويند حضرت رسالت كفت اي بار خدايا
كدام بنده كان كه دشنام ميدهند ترا ودروغ كو
ميدارند ترا حق تعالي فرمود اي احمد آن دشنام
نيست كه ثالث ميكويند يعني سه خدا هستند كه
خدا وحضرت عيسي پسر اوست وحضرت مريم عيال
اوست ومن از زن وشوهر منزهم وآن دروغ
نيست كه رزاق ورزق دهنده كان را من ساخ وضمن
درزق ايشان منم باور نميكنند وسوكند ياد ميكنم
باور نميكنند جنابجه ميفرمايد كه فورب السماء
والارض انه لحق مثل ما انكم تنطقون يعني
بس به بروردكار اسمان وزمين سوكند كه بدرستي
روزي دادن حق تعالي هر آينه راستست مانند

انكه سخن

انكه سخن كوييد راستست وروزي دادن مانيز
راستست بيت روزي از رزاق داني بي خلاق
تو ز زور بازوي خود املاق :. پس بايد دانست
هر بلائي كه بنده را ميرسد وهر كناهي كه كرده ميشود
از شومي غم روزي كمي شود ونفس وشيطان وهواكر
غالب مي آيند از سبب غم روزي مي آيند جنابجه
نفس وشيطان اول ميل با داناي شرع دهند اكر دران
ميل كني بعد از ان در شبه ميل دهند وجون در شبهه
درافتي بعد از ان در حرام ميل دهند وجون در حرام
درافتي بناء شريعت وطريقت وحقيقت از دست برود
بيم زوال ايمان بود نعوذ بالله منها جنابجه در خبر است
كه اكر بنده در معصيت باشد ودران اصرار نمايد واز
شومي اصرار استخفاف كند واز استخفاف كناه
در كفر در آيد وكافر كردد واو را خبر نداشته باشد
اكر هم نماز ميكزارد وروزه ميدارد وزكوة ميدهد
وحج بكند وكلمه بخواند جنابجه ازين حالت حضرة
رسالت خبر ميدهد سياتي زمان علي الناس

يَصِلُونَ فِي المَسَاجِدِ وَمَا فِيهِمْ مومِنٌ فاذا قالوا
لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ قال الله تعالي كَذَبْتُمْ كَذَبْتُمْ لَسْتُمْ
بِصَادِقِين يعني زود باشد كه بيايد بر مردمان
زماني كه نماز ميكزارند در مسجدها ونيست درميان
ايشان يك مومن پس چون بكويند آن بنده كان لا اله
الا الله كويد خدا تعالي كه دروغ ميكوئيد دروغ
ميكوئيد ونيستيد شما درين سخن راست كوي جنانچه
ازين احوال براي انصار ميفرمايد رباعي قولي كه
سر زبان خود رابستي ؛ صد خانه براي بتان يكي نشكستي
جنانچه نقلست از امام المسلمين حضرت امام اعظم
رضي الله عنه كفت مرد را در وقت مردن ايمان
نستانند بلكه دران وقت انعام واكرام كنند اما در وقت
حيات ايمان ازو برده باشند ودران وقت معلوم
او شود جنانچه اكر حلالي را حرام پنداشته باشد ويا حرام
را حلال دانسته باشد وبدعت راسنت وسنت را بدعت
اعتقاد كرده باشد واستخفاف كناه كبيره وصغيره
بكند وخود را مسلمان پنداشته باشد اكر چه نماز ميكذارد

وروزه

وروزه بدارد وكلمه بكويد وزكوة بدهد وحج بكند
وعجب نباشد كه اين حديث نبوي اشارة برانست
كه سَيَاتِي زَمَانٌ عَلَي النَّاسِ يَصِلُونَ فِي المَسْجِدِ
الفَ رَجُلٍ او زِيَادَةً لَا يَكُونُ فِيهِمْ مُؤْمِنٌ پس
اكر كسي لا اله الا الله محمد رسول الله بكويد
واعتقاد برآن نبود لغوي كفر باشد جنانچه
خير وشر ونفع وضرر راند وخواندان وهدايت
وضلالت ومردن وزنده بودن غير از حق تعالي
بداند كافر كردد جنانچه حق تعالي ميفرمايد كه وَلَا تَدْعُ
مِنْ دُونِ اللهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَاِنْ فَعَلْتَ
فَاِنَّكَ اِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ يعني ومخوان ومدان بجز
خداي تعالي الجيزرا كه سود نكند ترا وزيان نرساند
بتو پس اكر بكني يعني بداني انچنين پس بدرستي كه انكاه
از ظالمان باشي بيت اكر تيغ عالم بجنبد زجاي ؛
نبرد ركي تا نخواهد خداي ؛ پس اكر كسي نفعها را وضررها را
از سبب ببيند نه از مسبب چون دران وقت كلمه بكويد
لعنت بر وي بارد جنانچه از حالت حضرت رسالت ميفرمايد

کمن قال لا اله الا الله وفي قلبه غیر الله فعلیه لعنة الله
یعنی هر که بگوید لا اله الا الله ودر دل او غیر از خدای
یعنی مقصود ومطلوب بجز الله باشد ویا نفع وضرر
غیر از خدا داند بس بر ویست لعنت خدا نظم
از خدا دان خلاف دشمن ودوست ⁂ که دل هر دو در تصرف
اوست ⁂ گرچه تیر از کمان همی گذرد ⁂ از کمان دار داند
اهل خرد ⁂ بس ای عزیز خود را بخدا سپردن ونفع
وضر وخیر وشر از وی دانستن چون حصاریست
وهر که در آید در حصار ایمن شود از شر شیاطین
الانس والجن واز عذاب الهی چنانچه حدیث قدسی
بدان ناطق است که لا اله الا الله حصني ومن دخل
حصني امن من عذابي یعنی حق تعالی میفرماید که کلمهٔ
لا اله الا الله حصار منست هر که در آید حصار من
ایمن شود از عذاب من بس باید دانست که علماء شریعت
وطریقت معنی کلمهٔ لا اله الا الله بسیار گفته اند از جمله
اصح اینست که لا اله الا الله یعنی لا ضار ولا نافع
ولا دافع ولا معز ولا مذل ولا محي ولا ممیت الا الله

بس نفع وضر وخیر وشر وعز وذل وراندن وخواندن
ومردن وزنده بودن از حق بداني واز غیر حق
نداني تا مسلمان بي بر حق وسني مطلق باشي
سوال اگر کسي گوید چون نفع وضر وخیر وشر از
حق تعالی است بنده را مواخذ چراست جواب بنده
فاعل مختار است وعقل حق تعالی داده است او را
وامتیاز خیر وشر میداده اند واین نیست که خیر را شر
میداند وشر را خیر وغلط خورده است بلکه خیر را
خیر میداند وشر را شر میداند ودانسته میکند
ازین جهت مواخذه میکنند وخیر وشر از آن خداست
یعنی آفریدهٔ خداست که خیر را امر است وشر را نهی است
این چنان بود که زهر قاتل ونیشکر هر دو آفریدهٔ خداست
نیشکر را امر است وزهر قاتل را نهی است اگر کسی گوید
که خیر از آن خداست وشر از بنده کافر می شود که
که ولقدر خیره وشره من الله تعالی عبارة از آنست
سوال اگر کسی گوید که هر حرکات وسکنات که در عالم
می گذرد آن همه از خواست حق تعالی است چنین است

بنده را مواخذه چراست جواب حق سبحانه وتعالی
بنده را آفرید وحق وباطل او را معلوم کرد که
فالهمها فجورها وتقویها عبارة ازانست پس
اول بنده را نیت بد پیدا می شود وبرآن عزم
درست میکند وکوشش هم درآن میکند اگر خواست
حق تعالی موافق آن باشد آن کار میشود وگرنه
نمیشود پس بنده را مواخذه ازانست که مقدم اوست
که اول نیت وعزم وکوشش میکند واز خدا بدعا
میخواهد که خدایا این کار شود که ان الله لا یظلم
الناس شیئا ولکن الناس انفسهم یظلمون عبارة
ازانست اگر بنده را نیت نیک پیدا شود پیش از بوقوع
آمدن آن کار ثواب می نویسند که بنده در ثواب
وعقاب داخل است پس اگر کسی بگوید که نیک وبد
خدا کنانید پس ثواب وعقاب از بنده برخواست
این کفر بود سوال اگر کسی گوید خیر وشر ونفع وضرر
در ازل نوشته اند موافق آن در دنیا گذرد بنده را
مواخذه چراست جواب حق سبحانه وتعالی چون ارواح

را بیافرید وعقل ونطق در ایشان بیافرید
کفر وایمان وشک وایقان وطاعت وعصیان
پیش ایشان نهاد هرچه قبول کردند همان نوشتند
وموافق قبول ایشان در دنیا بوقوع می آید که
السعید من سعد فی بطن امه والشقی من شقی
فی بطن امه عبارة ازانست چنانچه حق تعالی
میفرماید که واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم
ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم
قالوا بلی یعنی یاد کن ای محمد چون فرا گرفت
پروردگار تو از فرزندان آدم از پشتهای ایشان واز
فرزندان ایشان گواه گردانید ایشان را بر نفسهای
ایشان آیا نیستم پروردگار شما گفتند آری تویی
پروردگار ما پس اینجا چهار طایفه شده اند
اول بلی بی درنگ گفتند وبعضی حجت طلبیدند
که خدایی خود معلوم کن وبعضی اول اقرار کردند
وبعد از آن انکار وبعضی اول انکار کردند
بعد از آن اقرار وجمهور مفسران وعلما بر آنند

که بعد از خلق آدم قبل از دخول جنت در فضائی
که در بهشت است وعرض آن سی هزار ساله راهست
حق تعالی ذریهٔ آدم از صلبهٔ او بیرون آورد
بر مثال مورچهای خورد وحیوة وعقل ونطق
در ایشان بیافرید آنچه از کفر وایمان وشک وایقان
وزهد وعصیان در میثاق قبول کردند همان
در دنیا کرده میشود سوال اگر کسی کند که حق تعالی
ارواح را آفرید کجا معلوم میشود که خیر وشر ونفع
وضرر ارواح میدانست جواب ارواح را عقل وحیات
ونی عقل وحیوان صفت نبودند ونه مثال جماد
ونبات بودند سوال از کجا معلوم میشود که ارواح
باعقل بودند جواب سوال حق تعالی که الست بربکم ره
بوده بیعقل وحیوان وجماد ونبات را نباشد
چنانچه در خبر است که موسی علیه السلام گفت الهی
در توریت میخوانم صفت وسیرت امتی بخصال
ستوده موصوفند ایشان امت کدام پیغمبر خواهند بود
خطاب در رسید که ایشان امت محمدند حبیب

موسی آرزو برد که ایشان را به بیند حق تعالی فرمود
که اکنون وقت ظهور ایشان نیست اگر خواهی ترا آواز
ایشان شنوانم حق تعالی خطاب کرد که یا امة محمد هم
از اصلاب پدران لبیک اللهم لبیک جواب
دادند موسی علیه السلام آواز ایشان بشنید
بخواستند که بی تحفه باز کردند حق تعالی فرمود
عطا دادم شما را پیش از آنکه از من بخواهید وبیامرزیدم
شما را پیش از آنکه از من آمرزش طلبید چنانچه
حق تعالی می فرماید که وما كنت بجانب الطور
اذ نادينا ولكن رحمة من ربك ونیز در خبر است
که چون حضرت رسالت پناه بمعراج بحضرت موسی
ملاقات شد وحضرت موسی گفت یا محمد چگونه
گفته که علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل حق تعالی روح
محمد غزالی حاضر کرد وفرمود که یا موسی از تو سوال
دارم که چون حق تعالی ترا فرمود که وما تلك بيمينك
یا موسی تو گفته که قال هي عصاي اتوكؤ عليها
واهش بها على غنمي ولي فيها مآرب اخرى

پس صفت عصا کفتن خود معلوم میشود زیاده
کو نبی پیش پادشاهان روانیست حضرت موسی فرمود
صدقت یا محمد از ینجا خود معلوم کنید که روح را
عقل همراه اوست و دیکر انکه حق تعالی پیش از افریدن
ارواح علم قدیم خود خصلتها ایشان می دانست
که علم او قدیم است اینچنان بود که دهقان پیش از رسیدن
حبوب در زمین شاخ و برک وکل و میوه آن میداند
واشکال والوان وطعم هر یک و میوه تا رسیدن
زمین زمین میداند و عالم است بران همچنین
حق سبحانه و تعالی عالم است که آن علم قدیم خود
حقیقت اشیا پیش از آفریدن اشیا میداند و او را
هیچ پنهان نیست پس هر که وراء این داند کافر کردد
او را هرکز بوی ایمان نرسد و دیکر انکه عالمی پیش
از نوشتن عبارة اشکال حروفها او معنی انرا
میداند و هیچ پنهان نیست او را و محیط است
و در ان همچنین احوال قیامت و ثواب و عقاب
پندهکان و حساب و کتاب ایشان پیش از آمدن

قیامت

۲۰۶

قیامت میداند و پنهان نیست او را باب دوا
دهم در بیان وجد سماع و حقیقت آن ای عزیز
بدانکه احوال صوفیه مختلف افتاد و آنچه اصل است
بیان میکنم و درین باب دو جهاست وجه اول
مانع آن از روی طریقت و حقیقت است وجه
دوم مانع آن از روی شریعت است اما آن وجهی
که وجهی که مانع آن از روی طریقت و حقیقت است
و حقیقت آنست که قال الله تعالی وما الحیوة
الدنیا الا لعب و لهو یعنی و نیست زندکانی
دنیا مکر بازی کودکان و مشغولی دیوانکان
پس ببایدداست که زندکانی دنیا که بخوبی بکذرد
آنرا حق تعالی بازی کفته است و زندکانی که
در مخالف شرع و در کناه بکذرد آنرا قیاس کن
که چه باشد چونکه زندکانی که در کناه بکذرد
آن خود مذمومست چنانچه امام المسلمین حضرة
امام اعظم رضی الله عنه که ان چراغ اجتهاد
او عالم روشن است بان خوبی که زندکانی او داشت

جنین فرمود غزل صرفت العمر من لغو و لهو
فساها ثم اها ثم اها : احب الصالحین
لست منهم لعل الله یرزقنی صلاحا :
بس باید که زنده کانی خود موافق متابعت
اقوال و افعال و احوال محمد رسول الله صلی الله
علیه و سلم و خلفاء راشدین و صحابه و تابعین
بگذرانی و هر قول و فعل و حال که مخالف ایشان
باشد آن شیطانیست نه رحمانی و وجد و سماع
مخالفت صریح ایشانست که محمد رسول الله و خلفاء
راشدین و صحابه و تابعین وجد و سماع نکردند
و نسبت کردن این معنی به ایشان از موجبات
کفر است کما قال النبی صلی الله علیه و سلم الرقص
اثم کبیر لا یقاس به اثم یعنی رقص کردن
گناه بزرگست قیاس نیست که مثل آن گناه باشد
بس وجد آنرا گویند که حالی نو بیدا شود
و در یافتن آن باشد و ترقی حالات کردد [؟]
آنرا گویند و سماع آنرا گویند که شنیدن اسرار

حال

حال و الهام ربانی باشد نه رقصیدن و جهلا
وجد و سماع را رقصیدن نام کردن نظم
رقص اگر وصل خدا باشد تمام : واصلند این جمله تا [؟]
مدام : ترا ره زد بسی شیطان مکار : که دانی
وصل حق این رقص بسیار : بس باید دانست که هر کرا
سیر الی الله و مع الله و فی الله و بالله حاصل است
او حرکت جسم نباشد و در استغراق و توحید و معرفت
و مشاهده و تجلیات حرکت جسم حرام بود و اگر
کسی را استغراق دست دهد باید که در قید امر
مشروع مقید شود تا آن استغراق محکم شود خبر
در خبر است که چون حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم مستغرق تجلیات و مشاهده میشد مایل به نماز
میشد یا در بند و نصیحت صحابه میشد یا صحبت
با ازواج طاهرات میکرد تا از استغراق مخالف
حدود الله نشوم چنانچه از این اسرار حضرت
شیخ عطار قدس سره الله الغفار میفرماید
نظم جون دلش فانی شدی در بحر راز

در خبر است که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مستغرق تجلیات و مشاهده [؟] مایل به نماز میشد یاد [؟]

۲۷

زود میل او فتادی در نماز در شدن کفتی
ارحنا یا بلال تا برون آیم ازین ضیق خیال
باز در باز آمدن اشفته او کلمینی یا حمیرا کفتی او
جون دلی او بود دریای شکرف جوش بسیار
زند دریای ژرف تحقیق است که آن سرور کاینات
مشاهده و تجلیات که در دنیا حاصل است کی
مایل میشد که ما زاغ البصر وما طغی صفت
اوست و نیز در خبر است که امیر المومنین حضرت
صدیق اکبر رضی الله عنه همه شب تا صبح سر فرو
بردی و نیم شب آهی بر آوردی و حرکت جسم
نکردی که اسرار محبت در دل نکاهداشتن کمالیت است
تا از نکاهداشتن حوصله وسیع کردد و نکاهدا
شتن کمال محبت است که در دل قرار کرد چنانچه
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در شان او میفرماید
که ما فضل ابی بکر بکثرة الصلوة ولا بکثرة
الصوم الا بسر وقر فی قلبه یعنی نیست فضل
ابی بکر نه بسیاری نماز کزاردن و نه بسیاری

روزه

روزه داشتن مکر بسری که قرار کرفته است در دل
او و آن سر غلبه محبت حق تعالی است که آنچه حق تعالی
در سینه حضرت ریخت و حضرت آن همه در سینه
صدیق ریخت کما قال النبی صلی الله علیه وسلم
ما اصب الله لصدری الا وصببت لصدر ابی
بکر چنانچه ازین اسرار حضرت شیخ عطار قدس
سره الغفار میفرماید نظم هر چه حق از بارکاه
کبریا ریخت در صدر شریف مصطفی او همه
در سینه صدیق ریخت لاجرم تا بود از تحقیق
ریخت جون دو عالم را بیکدم در کشید لب ببست
از سنک خوش دم در کشید سر فرو بردی همه شب
تا بوقت نیم شب هوئی بر آوردی بسوز
هوی او تا چین برفتی مشکبار مشک کردی خون
آهوئی تتار شیخ عطار میفرماید و نیز در خبر است
که امیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه از اسرار
الهی جنان مالامال بود که روزی که سری از اسرار
الهی بر جاه بیان کرده آب جاه خون شد و تا بد

نیاورد **نظم** مصطفی جائی فرود آمد ز راه :
گفت آب آرید لشکر زان چاه : رفت مردی باز آمد
بر شتاب : گفت پر خونست چاه و نیست آب : مصطفی
گفت از درد کار خویش : مرتضی در چاه گفت اسرار
خویش : چاه چون بشنید آبی تابش نبود : لاجرم
پر خون شد و آبش نبود : **بیت** مقصود من ازین
اخبار انست که اگر ان رقصیدن اسرار الهی مکشوف
میشد از ایشان می رقصیدن و دم در نمیکشیدن
که حرکت جسم حرکت شیطانیست نه رحمانی **چنانچه**
شیخ نجم الدین رازی در مرصاد العباد فرمود
رباعی رقص آن نبود که هر زمان برخیزی :
بی درد چو گرد از میان برخیزی : دل پاره
کنی در سر جان برخیزی **بیت** اگر کسی از بزرگان
ماضی حرکت جسم ظاهری آن در وقت ابتدا بود
نه در وقت انتها که مبتدی مانند طفل است
همچنین سالک را ابتدا و اوسط و انتهاست **چنانچه**
آدمی را خوردی و جوانی و پیریست همچنین

اگر از کسی

اگر کسی در ابتدا و اوسط حرکت جسم با مخالفت
شرع ظاهر شده است طفل است کار طفل را چه
اعتبار است که بالغ نشده است و هیچ بالغ طریقت
و منتهی مخالف احوال حضرت رسالت و خلفاء را
شدن نباشد چونکه مبتدی و متوسط مانند آب
جویست میجهد و مینالد که مرغ و آن ز طال اللسان
عبارة الا آنت و چون منتهی شد به دریا رسید
ساکت باشد که من عرف الله کل لسانه عبارة از نیست
که حرکت جسم نباشد جز امر الهی و درون خود فرو شدن
و اسرار الهی کو ناکوین : افسانه خویش مختصر کن :
بنشین و درون خود شغل کن : هر وهم و خیال و فهم و ادراک
در دل که جز اوست بدر کن : مطلوب بیی است در درون عالم
از جان دلت جدا از و کن : بتهاء درون وهم و بیرونی
بشکن تو بیرون و بجو و بر کن : انبت رهی وصال جانان
نه این راه بهر کسی خبر کن : جز شرع همیشه شرها باشد
بشنو زحین و فکر تر کن : **حضرت** شیخ ابوالحسن نوری
چنان در خود فرو می شد که موی او نمی جنبید گفتند که

این فروشدن از که اموختی گفت از گربه گفتند چگونه
گفت گربه بدست آوردن موش سوراخ موش
چنان ظاهر و باطن خود مشغول کند که هیچ حرکت
نماند و ظاهر خود فراموش کند پس ای صوفیان
ناقص الحال کمتر از گربه مباش و در خود فروشو
و ظاهر خود فراموش کن باید که پاسبانی حجرهٔ
دل کنی و آنچه از پاسبانی اسرار الهی ظاهر شود
مکشوف نکنی که کفر است کما قال النبی صلی الله علیه وسلم
افشاء اسرار الربوبیة کفر بیت لب به بند و چشم
بند و گوش بند گر نیابی وصل حق بر من بخند
و نیز نقلست که روزی پیش رابعه صوفی نشسته بود
در سخن توحید بود و عجایب و غرایب بیان میکرد
آن صوفی در گریه شد و رابعه او را منع کرد ای صوفی
اگر این قطرات اشک خود درون میکردی دریا میشد
و چون ظاهر کردی قطره گشت و ضایع شد و هیچ
فایده نمیکند از حالات و واقعات برون میار و الخ
برون نست از تفرقهٔ معاش درون میار که کار مردان

اینست

اینست و نیز نقلست که مردی از بشر حافی وصیت خواست
شیخ فرمود که محبت حاصل کن که شرف آدمی از محبت
حق تعالی است آن مرد باز گفت که زیاده کن شیخ
فرمود چون محبت حاصل کردی باید که پنهان
داری تا هیچ مخلوقی واقف نباشد آن مرد باز
گفت زیاده کن شیخ مبالغه عظیم کرد که آن هرگز
بوقوع نمی آید گفت محبت چنان پنهان داری
که حق تعالی را نیز خبر نباشد و مبالغهٔ شیخ از برای
تاکید او بود تا در پنهان داشتن کوشش کند
و نیز از شیخ جنید بغدادی قدس الله سره العزیز
نقلست که روزی شیخ معرفت و وحدانیت حق تعالی
میگفت مردی در گریه شد و آه کشید شیخ او را منع کرد
و گفت اگر من بعد آه کشیدی و گریه کردی ترا از
صحبت مهجور کنم و شیخ باز سخن وحدانیت آغاز کرد
و مرید خاموش شد و هیچ ظاهر نکرد بعد از مدتی
از خامی خود در زیر دلق خاکستر شد چونکه خام بود
و علم الله حاصل نکرده بود و علم الله و مشاهدهٔ

وتجلیات میوهٔ عشق است مثال دانهٔ است ودانهٔ
عشق را پنهان باید کرد تا میوهٔ حاصل شود واکر
عشق را پنهان نکند آن دانه ضایع شود وبال آن
بر کردن اوست واکر پنهان کند ومیوه بر نیاید
ودر آن کوشش مرد ثواب میوهٔ حاصل شدن
بیابد کما قال النبي صلی الله علیه وسلم من عشق
وکتم وعف ومات فهو شهید یعنی هر که عاشق
میشود وآن عشق پنهان داری وپاک باشد
از محبت مطلوبات کونین وبمیرد در آن حال پس
او شهید مرده باشد کما قال الله تعالی ومن یخرج
من بیته مهاجرًا الی الله ورسوله ثم یدرکه
الموت فقد وقع اجره علی الله یعنی که بیرون آید
از خانه خود هجرة کننده باشد بخدا ورسول او
پس دریابد اورا مرک پس واقع شده باشد اجر رسیده
نزدیک خدا تعالی این آیة در شان مهاجر است
اما مهاجر اینجا کسی ست که از دنیا ومطلوبات کونین
هجرة کند بخدا پس اکر تخم عشق را در زمین نیستی

بکسی

بیکسی پنهان سازی وسازی وشاخ وبرک
واطوار قلوب واحوال روح است ظاهر شود
واکر از تسقیه اذکار وافکار معمور سازی
مکشوف او که علم الله است ظاهر شود واکر از باد
مخالف که عقاید ناپسندیده واوهام فاسده است
نکاهداری میوهٔ او که مشاهده وتجلیات وقرب
حق ست ظاهر شود پس از ابتداء وانتهاء تخم
عشق در زمین نیستی پنهان داشتن فرض است
وبیخ آن که قواعد شریعت است آن نیز محکم داشتن
فرض است که ثم جعلناک علی شریعة من الامر
فاتبعها ولا تتبع اهواء الذین لا یعلمون
اشارة بر آنست بیت هر نفس تا بکی از باد درحرکات
آئی همچو خس ∴ ساز محکم بیخ شریعت چون درختان
تا بکی در جنبش آئی همچو ابر نوبهار ∴ باش محکم در شریعت
همچو کوه ای هوشیار ∴ تا بکی در ناله باشی همچو زاغ وهم زغن
در سکونت همچو باز آن باش ای مرد کهن ∴ پس بباید
دانست که احوال صوفیه که از ابتدا واوسط وانتهاست

اگر هم اشرح میدهم دراز میشود معذور دارید
که هر که عارف کامل است خود معلوم کند او را هیچ
حاجت گفتن نیست اما مجملاً و مختصر اینست
که اهل حال و طایفه اند یکی صاحب تلوین و دیگر
صاحب تلوین و صاحب تکوین را هر چند استغراق
توحید و معرفت و عشق و حالت زیاده و هوش
و عقل او زیاده تر و هر کز قولاً و فعلاً و حالاً مخالف
شرع نباشد چنانچه انبیا علیهم السلام و خلفاء
راشدین و صحابه و تابعین رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین بودند چنانچه خواجه محمد پارسا
در رساله قدسیه آورده کمال این مرتبه نبی صفتی
حضرت رسالت راست و جمله انبیا و اولیا علی حسب
تبعهم خوشه چینان خرمن مراتب او یند و باستمداد
او از باطن مقدس او در درجات این مرتبه ترقی
میمانند و مقام محمود که مخصوص بحضرت اوست
اشارت تکمیل بکمال این مرتبه است و از خواص مرتبه
نبی صفتی آنست که صاحب این مرتبه اهل تمکین بود

وصاحب

صاحب تلوین که فروترین از مقام تکوین است نیز
دو طائفه اند یکی صاحب سهوی و دیگر
صاحب سکر و صاحب سهو را در اجتهاد و معرفت
و علم الله کاهی خطا هم می افتد و خطاء او از
عذر و تقصیر و حق تعالی میبخشاید و بفرق
الهام حق متفرق میشود که خطای خطا میداند
و ثواب را ثواب و صاحب انوار مایل میباشد
و در میان نور و نار فرق نمیکند بغیر از الهام
حق تعالی که نور از تجلیات رحمانی است و نار
از تجلیات شیطانیست که الهام و وسوسه
هر دو نزدیک کند و نیز گفته اند که صاحب تکوین را
مشاهده ذاتیست که آرام سکونت یافته است
بانس ذات و صفات حق تعالی و صاحب تلوین را
مشاهده صفاتیست و احوال مختلف است چونکه
حق هم مختلف است و او مضطر است در احوال خود زیرا که
متوسط است و منتهی نشده است و اگر اتفاق چیزی
مخالف احوال حضرت رسالت و خلفاء راشدین

ظاهر شود اعتبار نیست وتعریف مشاهده در مفتاح
القلوب در فصل اول ذکر نوشته شد وصاحب
سکر را نیز دو حالت است یکی حالت رحمانی ودیگر
حالت شیطانی وحالت رحمانی آنست که از استغراق
قولاً وفعلاً وحالاً گاهی جیزی ظاهر میشود
که نزد عوام الناس کفر بود چنانچه از حضرة
بایزید بسطامی قدس الله العزیز که سبحانی ما
اعظم شانی ظاهر میشد وآن جنان بود که حضرة
بایزید را حالتی بیدا می شد که وزمین او برابر
حجرهٔ او میشد وسبحانی ما اعظم شانی میگفت
وجون بهوش می آمد باز بصورهٔ اصل خود میشد
مریدان گفتند که یا شیخ ترا جنین حالتی بیدا می
شود شیخ گفت جون سبحانی ما اعظم شانی از زبان
من برآید مرا باید کشت واگر نکشید گناه بر گردن
شماست جون شیخ را جنان حال بیدا شد مریدان
انکار دو تیغ ضرب میزدند شیخ را هیچ اثر نمیشد
وجون شیخ بهوش باز آمد وبصورهٔ اصل خود شد

مریدان

مریدان صورهٔ حال گفتند شیخ گفت اگر باین وقت
بزنید اثر کند که وقت بایزیدم وآن وقت من نبوم
گوینده کسی دیگر بود چنانچه حضرة موسی را از درخت
انی انا الله رب العالمین ظاهر شد که ابتداء نبوة
بود واز درخت بایزید سبحانی ما اعظم شانی
ظاهر میشد جه عجب وشیخ را این حال در وقت
ابتدا بود نه در وقت انتها که مبتدی مانند طفل است
از طفل جیزها ظاهر میشود واگر مبتدی ومتوسط را
اینجنین حالی بیدا شود که از ضرب تیغ او را اثر نکند
با زمعذور است وناقص جونکه منتهی نشده است که کسی
گوید که این حال ابتدا جون باشد گوئیم حضرت موسی
در ابتداء نبوة انوارها از درخت دید ودر آخر
نبوة رب ارنی انظر الیک گفت فرمان آمد لن
ترانی همجنین در ابتدا واوسط این حال باشد
ودر انتها شرح آن نتوان گفت وهیچ منتهی مخالف
احوال حضرة رسالت نباشد ودر استغراق حالت
شیطانی قولاً وفعلاً وحالاً جیزی میشود که آن

مخالف شرع باشد وبالغو باشد ویا بلهو باشد
ونشان درمیان این دوحالت بسیار است آزانجمله
این دونشان کفته میشود وآن اینست کهدرحالت رحمانی
جزئی ظاهر میشود که دال بود بر موحدی وتوحید
حقیقی ودرحالت شیطانی جزئی ظاهر میشود که آن
دال بود بر ملحدی وبیزدو ونشان دیکر کفته میشود
وآن اینست کهدرحالت رحمانی عذر وتقصیر وندامت
ونیستی وحلم وتواضع بیدا شود ودرحالت شیطانی
وعجب وغرور وحرص وهوا وحسد وریا بیدا شود
ودرقید آرزوی نفس ودرمطلوبات مقید شود
ودرحالت رحمانی عاشق راحق تعالی نکاهبان باشد
وازو هیچ مخالف شرع ظاهر نمیشود چه دراستغراق
وچه درغیر استغراق که اذا اراد الله بعبد خیرا لم یضره
ذنبا اشاره برآنست جنانجه حضرت یوسف را
علیه السلام درمعامله زلیخا حق تعالی نکاهداشت
جنانجه درقرآن میفرماید که وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي
إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي

ان ربي

إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ای عزیز ازاستغراق سالک را
جاره نیست واستغراق ازدو معنی بیرون نیست
یا ازغلبات شوق باشد یا ازغلبات مشاهده
واکر استغراق ازوجه شوق باشد این حالت مبتدی
نه حالت منتهی جنانجه بزرکی را برسیدند
که شوق داری کفت نه کفتند جرا کفت شوق
نشان دوریست وغایبی من درمشاهده هستم
که آنرا وصل کویند شوق درآنجا حجاب بود وعشق
وشوق بی معرفت وعلم الله سالک را درذات
متعالیه حق خیال باطله واوهام فاسده بیدا
شوند باید که مخالف شرع نباشد تا علم الله
حاصل شود واکر استغراق ازوجه مشاهده
باشد بغیر ازامر او هرحرکات وسکنات که بود
حرام بود ومخالف فرمان او کفر بود جنانجه همه
انبیا علیهم السلام دراستغراق مشاهده حق
بودند وذره مخالف امر او نکردند وظاهر
وباطن مشتاق او بودند ودرمحاسبه ومراقبه

ومراقبه هميشه بودند ومراقبه نيز بر دو نوعست
مراقبهٔ موقت است ومراقبهٔ دائمي مراقبهٔ موقت
آنست که درون خود فروشدن وانواع انوار و
اسرار حاصل کردن ومراقبهٔ دائمي آنست که در همه
حرکات وسکنات ملاحظهٔ رضاء حق تعالي
کردن که اگر رضاء حق تعالي در آن باشد بکند وگرنه
نکند چنانچه حديث قدسي نبوي بدان ناطق است
که كل ذنب منك مغفور سوي الاعراض عني وكل
فعل منك معيوب سوي الاقبال نحوي اي عزيز
مراقبه از حق تعالي بر دو نوعست يكي نگاهداشتن
خلق از تصرف عدم وتصرف فنا بمضمون اين
آية وكان الله علي كل شيء رقيبا اين معني است
دوم نظر حق در آنچه بان تكليف فرموده از مامور
به ومنهي عنه ومراقبه از جانب عبد سه نوع است
اول آنكه ملاحظهٔ حق تعالي در همه وقت بر اعمال
که وي حاضر است وناظر است وثمرهٔ اين مراقبه صفت
حياست واين را مراقبة المراقبة گويند دوم

محافظت جميع قواء ظاهري وباطني وحسي
وعقلي اما بآنچه از براي وي مخلوق است مصروف
گردد سيوم نگاهداشتن دل است از غير حق تعالي
بر وجهي که غير اصلاً در دل راه نيابد مراد از مراقبه
اين معني است بيت يکچشم زدن غافل از آن ماه نباشم
ترسم که نگاهي کند وآگاه نباشم يعني در مشاهدهٔ
حق تعالي بي انس او نباشم وعشق ومحبت وذوق
وحالت ويقين ومعرفت که حاصل شود بر آن
قرار نگيرم چنانچه حضرت خواجه بهاء الدين
نقشبند قدس الله سره العزيز ميفرمايد که اگر کسي
طاعت کند وذوق آن بيابد ومطلوب او گردد
پس عابد آن ذوق باشد نه عابد حق واگر کسي را
ذوق وحالت يقين ومعرفت وکشف وکرامت
حاصل شد ومطلوب او گشت او نيز عابد آن
باشد نه عابد حق چنانچه حضرت شيخ الشيوخ
شيخ شهاب الدين سهروردي قدس الله
سره العزيز ميفرمايد که اگر کسي عبادة کند

براي حصول كشف وكرامت وخوارق عادة وآنرا
حاصل كند بس مزد عبادت يافت بود ودر آخرة
هيج نصيب ندارد اي عزيز اگر حق سبحانه وتعالي
قدرتي هر دو جهان وعرفان جميع انبيا واوليا
بتو دهند زنهار راضي نشوي كه كار وراء اين جيزهاست
جنانجه حضرت بايزيد بسطامي قدس الله سره العزيز
ميكويد كه اگر قدس جبرئيل وصفوة آدم وخلعت
ابراهيم وشوق موسي وطهارت عيسي ومحبت محمد
مصطفي ومقامات جميع انبيا صلوة الله عليهم اجمعين
بتو دهند زنهار راضي نشوي كه كار وراي اين جيزهاست
صاحب همت باش وهيج جيز سر فرو ميار وهر جه سر فرو
آري محجوب شوي كه اين مقامات وحالات وسيلهٔ
مطلوبند نه عين مطلوب بس هر كه وسيلهٔ مطلوب را
عين مطلوب داند خود محجوبست اينجا از سر انصاف
نظر كن جايي كه اين جيزها حاصل شدن وسر فرو آوردن
محجوبيست كه آن حالت انبيا واولياست وحالت رحماني
ورحمانيست واگر حالت شيطاني باشد كه آنرا نيز نهايت

ندارد حاصل شود جون باشد اينجا موافق متابعت
سنت سيد المرسلين وخلفاء راشدين وصحابه
وتابعين سلوك بكن كه نهايت راه ناكامي وحيرانيست
وعجز وپشمانيست وعذر وتقصير ونيستي قرار اينست
جنانجه امير كبير سيد علي همداني قدس الله سره العزيز
ورده قاعده ميفرمايد كه علو همت سالك آن
اقتضا كند كه بكوشهٔ نظر هيج مطلوب ومحبوب
غير حق تعالي التفات نكند واگر مقامات همه پيغمبران
بروي عرض كنند نظر بر آن جمله نيفكند وازحق تعالي
بدان مشغول نشود كه محجوب كردد جنانجه
ازين اسرار شيخ عطار حكايت ميفرمايد نظم

جون اياز را محمود خواند ∴ تاج دارش كرد وبر تخت نشاند
هر كه آن بشنود از خيل سپاه ∴ جمله را از حشم غيرت شد سياه
كفت شاهي را دمت لشكر تراست ∴ پادشاهي كن كه اين كشور تراست
آن همي خواهي كه تو شاهي كني ∴ حلقه در كوش مه وماهي كني
هر كسي ميكفت شاهي با غلام ∴ در جهان هركز نكرد اين احترام
ليك آن ساعت اياز هوشيار ∴ ميكريست از كار سلطان زار زار

جمله کفتندش که تو دیوانهٔ ٭ می ندانی از جو خرد بیگانهٔ
چون بسلطانی رسیدی ای امام ٭ چیست چندین کریه بنشین شادکام
داد ایاز آن قوم را حالی جواب ٭ کفت پس دوریدان از نهج صواب
نیستید آکه که شاه انجمن ٭ در می اندازه دم از خویشتن
میدهد مشغولیم تا میر شاه ٭ بازمانم دور از شغل شاه
کر بحکم من کند ملک جهان ٭ من نکردم غایب از شه یک زمان
هرچه کوید آن توانم کرد بس ٭ لیک از دوری نخواهم یک نفس
من چه خواهم کرد ملک کار او ٭ عز و جاهم بس بود دیدار او
کر تو مردی طالبی و حق شناس ٭ بندکی کردن بیاموز از ایاس
ای دریغا نیستی تو مرد این ٭ با که بتوان کفت آخر درد این
شرم بادان خدا و مصطفی ٭ دعوی قربت کنی ای کدخدا

اما وجه دوم که مانع آن از روی شریعت است اینست که
در شرح مقاصد آورده که استحلال [حلال] و استخفاف و استهانت
کناهی که بدلیل قطعی ثابت شده باشد صغیره باشد
یا کبیره کفر است و در صلوة مسعودی آورده که مذهب
اهل سنت و جماعت آنست که بنده بکناه کافر نمیشود
اما بحلال داشتن کناه کافر شود و استحلال آن خود چه باشد

بس

بس ای عزیز قومی که خود را درویش میکویند
و دم از محبت حق تعالی میزنند و سماع می کنند
و مزامیر میشنوند بس انکه شنیده که درویشان
اصل صفه این افعال کردند مکر در زمان
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عشق و محبت
حق تعالی نبود ازکی هر کرا شیطان ره میزند
احوال او چنین باشد قال ابو حنیفه رحمة الله
علیه انه قال من قال السماع حلال فهو
منافق وملعون لان السماع لعب وليس
اللعب حلال وقال شافعي رحمة الله عليه انه
قال من قال السماع حلال فقد ترك اربع
مذهب وقال المالك رحمة الله عليه انه قال من
قال السماع حلال فهو منافق عند كل جميع الائمة
لان السماع لعب وكل لعب حرام وقال الحنبلي رحمة الله
عليه انه قال من قال السماع حلال فهو كافر
لان السماع ابطل حكم الشريعة ومن ابطل حكم
الشريعة لا يكون مومن عند كل مجتهد ولا يقبل

طاعته فاحبط الله حسناته وبانت امراته
جدا میشود زن از شوهر
وقال ابو یوسف رحمة الله علیه قال من قال السماع
حلال فهو کافر لان السماع عمل الشیطان لقوله
تعالی اجئتنا بالحق ام انت من اللاعبین
کرده نقل من تفسیر الجلالي وقال السلام الصلوة
والسلام کل طریقة ردها الشریعة فهو زندقه
یعني هر طریقي که رد میکند حکم شریعت را پس آن طریق
راه زندیقانست کقوله تعالی ومن یبتغ غیر
الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو في الاخرة
من الخاسرین یعني هر که طلب کند جز دین اسلام
دیگر یعني آنچه خدا و رسول او فرمود جزي دیگر
پیدا کند پس پذیرفته نشود از وهیچ واو در آخرة
از زیان زده کان باشد کما قال النبي صلی الله
علیه وسلم لو رایت رجلا یمشي في البحر ویطیر في
الهوا ویترک سنة من سنن رسول الله تعالی فهو
ملعون یعني اگر مي بیني تو مردي را که مي رود بر آب
وطیران کند در هوا وترک کند سنتي از سنت رسول الله

تعالی صلی الله علیه وسلم پس آن مرد لعنتي است
کما قال الله تعالی ومن یعص الله ورسوله
فان له نار جهنم خالدین فیها ابدا نقلت
که از شمس الدین ایمه حلوائي پرسیدند که
قومي که سماع میکنند ومیگویند که ما را عند الله
منزلتي هست راست میگویند یا دروغ این آیت
برخواند که افتری علی الله کذبا ام به جنة
ونیز نقلست که از حضرت شیخ جنید بغدادي
معرفت
پرسیدند که چرا در وقت استغراق توحید و
حرکت سماع از تو ظاهر نمیشود این آیة برخواند که
وتری الجبال تحسبها جامدة وهي تمر مر السحاب
یعني وبه بیني کوهها را بنداري آنرا بجاي
استاده وحالانکه میروند چون ابر در سرعت
گردیدن
وآن حرکت مدرک نمیشود یعني حرکت ظاهر ایشان
در که نمیاید
معلوم نمیشود واز باطن ایشان ما وراي هر دو جهان
حرکت است وظاهر نمیشود وحرکت جسماني حرکت
شیطانیست جنابجه جمهور علما برانند که هر که رقص کند

شيطان انكشت در مقعد او بكند و بكرداند
و برقصاند وجبا از وجدا دارد قال في
المتسقط البخاري لا يجوز رقص الصوفي
اذا رقص الصوفي فمعه شيطان بمينه ويساره
حول اصبعه في دبره ولا شروط صاحب الشرع
المامور ولا مشروعة هذا رقص نقص الايمان
والعرفان ان الرقص والتواجد فاول من اخذ
اصحاب السامري قال الله تعالى واتخذوا
موسى من بعده من حليهم عجلا جسدا له
فاموا يرقصون ويتواجدون فهو دين الكافر
وعبادة العجل وطريق الباطل كما قال النبي صلى الله
عليه وسلم الرقص اثم كبير لا يقاس به اثم
يعني رقص كردن كناه كبيره است قياس كه مثل آن
كناه نباشد لان السماع والتغني حرام بالاجماع
قال النبي صلى الله عليه وسلم من صلى خلف مبتدع
فقد هدم الاسلام يعني هركه در پس مبدع
نماز كزارد پس تحقيق ويران كرده باشد مسلماني

الفقهاء

قال الفقهاء في رجل هو معروف من اهل قوم
هم يرقصون بالرقص وضرب اليد وقراءة الشعر
لا يجوز امامتهم واكر ندانسترا قتدا كند
نماز اعاده كند درغرايب الفوايد آورده نماز
در پس هر نيكو كار و فجار بايد كرد كه صلوا خلف
كل بر وفاجر عبارة از است اما اكر كناه كناه
داند در پس او نماز رواست واكر كناه را حلال داند
او كافر كردد ودر پس او نماز روا نباشد واكر كسي
كزارد اعاده كند جناب شيخ الشيوخ شيخ شهاب
الدين سهروردي قدس الله سره العزيز
در عوارف المعارف آورده قومي كه ميكويند
كه جبرئيل عليه السلام بشارة آورد حضرة رسالت
صلى الله عليه وسلم كه فقراء امت تو پيش از اغنياء
امت بمقدار نيم روز كه آن پانصد سال است به بهشت
خواهند رفت مصطفى صلى الله عليه وسلم
شاد كشت و فرمود كه درميان شما كسي هست كه
بيت تا بخواند اعرابي از كنار مجلس كفت من بخوانم

انگاه گفت عربيه: قَدْ لَسَعَتْ حَيَّةُ الْهَوَى
كَبِدِي: فَعِنْدَهُ فَلَا طَبِيبَ لَهَا وَلَا رَاقِ
إِلَّا الْحَبِيبَ الَّذِي شُغِفْتُ بِهِ: فَعِنْدَهُ رُقْيَتِي وَتِرْيَاقِي
رسول صلى الله عليه وسلم تواجد نمود وصحابه
رضوان الله تعالى عليهم اجمعين موافقت كردند
تا ردايِ مبارك ايشان صلى از كتف مبارك
جدا شد رسول عليه فرمود تا ردا را چهار صد پاره
كردند و بصحابه قسمت كردند پس حضرت معاويه گفت
چه خوب بازيست يا رسول الله اين حديث پيش راويان
حديث بصحت نرسيد واين هم افتراست وبهتان
هٰذَا حَدِيثٌ مَوْضُوعٌ لِأَصَحِّ مِنَ الْمُحَدِّثِينَ واين
نسبت كردن بآن سرور وصحابه از موجبات كفر است
بالفرض والتقدير اگرچه بزعم آن قوم اين حديث
صحيح ست اما ابتداء نبوة خمر مباح بود بعد از آن
حرام شد نبايد خورد ونيز حضرت رسالت صلى الله
عليه وسلم روزي از روزها فرمود كه منادي كنيد
كه هر كه لا اله الا الله محمد رسول الله بگويد بهشت او را

صحيح خورد

واجب

واجب است امير المومنين حضرت عمر آن امر را
منع كرد وموافق منع او وحي نيز آمد ونيز در
مقابله صفتين مسلمانان را از امر باري نماز
عصر معاف شد پس ما هم نماز فوت بكنيم همچنين
در ابتداء نبوة بعضي چيزها مشروع بود ودر آخر
نبوة عمل آن منسوخ شد چنانچه باية قتال
عمل آية هاء ديگر منسوخ شد با وجود حالا هم
قرآن برحق است وقرائت است اگرچه بزعم آن قوم
حضرت تواجد نمود حضرت سيد انبيا واوليا است
حالات وواقعات وعشق ومحبت اينجا تمام شده است
حضرت رسالت تمام عمر يكبار حاصل شده است وبد
اعتبار آنرا
اكثر اين نيز كفر بود زيرا كه از حالت رسول حالت
ايشان زياده معلوم ميشود پس ببايد دانست
اگر اين احوال از استغراق غلبهٔ محبت عشق است
ومحبت وعشق بي معرفت وعلم الله در ذات متعالي
حق تعالى خيال باطل واوهام فاسده پيدا شوند
ودر غلبات محبت وعشق بي اختياري نقصان

كفر

طریقت است اگر عشق رحمانی ست واگر عشق شیطانیست
بی اختیاری شدن وناشدن برابر است زیرا که
در عشق رحمانی پنهان داشتن فرض است که من
عشق وکتم وعف مات فهو شهید عبارة ازانست
تا از برکت پنهان داشتن معرفت وعلم الله ومشاهده
وتجلیات حاصل شود واگر از غلبات مشاهده است
ودر مشاهده حرکت جسم حرامست وصاحب تکوین
را حرکت جسم نباشد که وتری الجبال تحسبها جامدة
وهی تمر مر السحاب عبارة ازانست وصاحب تلوین
که فروتر از مقام تکوین است او را تحمل کردن فرض است
تا از برکت آن بمقام تکوین برسد که تکوین مقام
انبیاست علیهم السلام اگر کسی گوید که نسبت کردن
بمقام انبیا چون باشد گویم هر که ظاهر وباطن تابع
نبی باشد از خرمن احوال نبی خوشه چیند که آن معجزه
نبی است ومتبوع تابع خود را فیض رساند ای عزیز از
برادران ودوستان من در وجد وسماع
مرا تجربهٔ عظیم افتاد وآن اینست که شبی از شبها

جماعتی

جماعتی در واقعه دیدم گفتند چرا وجد وسماع را
مذمت میکنی ندیدی ونه شنیدهٔ که طواف
خانهٔ کعبه وجد وسماع است وطواف سنگها را
نباشد بلکه کعبه حقیقی هرجاست پس از گفته ایشان
ساکت شدم ناگاه نباشد الهی الهامی رسید که
این جماعت شیطانیست بگو طواف برون کعبه باشد
نه درون کعبه وداخل کعبه طواف حرام بود ودر آنجا
نماز است که الصلوة معراج المؤمن عبارة ازانست
ودیگر المصلی یناجی ربه اشارة برانست پس
معراج بپروردگار وراز گفتن با وهر باشد
از هر کار وندیده آید ونشنیده آید که آبی که بیرون
دریاست میجهد ومینالد وچون درون
دریا شود ساکت باشد وحرکت نماند پس از
گفتار من آن جماعت خاموش شده اند وگفتند
که قول قول شماست جناب امیر کبیر سید علی همدانی
قدس الله سره العزیز در رساله درویشیه میفرماید که
که نشان بیدولتی وادبار مرید آنست که سابق

خذلان حضرت ایزدی وازراه زنان دین بند
کرده اند تا هر روز بتقلیدات رسمی بندا و بیفزاید
وبتسویلات باطله ومزخرفات فاسده راه حق
برو مسدود کرده اند وخارهای بدعت وضلالت
در راه او می نهند وتخم دنائت همت وخساست بگذری
در دل او می اندازد وباطن او را به نجاست حرص
وحسد ملوث مکرده اند ولیس الخبر کالمعاینة
نظر در حال پیران ومریدان روزگار کن تا ببینی که
چگونه شیاطین وکان تلبیس ومکر نام سلاطین
فقر بر خود بسته اند واشقیان جامهٔ اولیا پوشیده
ومردودان بزی مقبولان برآمده وغولان راه
دین خود را بصورت ارباب یقین ظاهر کرده اند
شعار ایشان زندقه والحاد وآثار ایشان ضدیت
وفساد ووجد وحالت ایشان سماع ورقص
وبازی اداب صحبت ایشان ذوق دف ونی
ورباب وخوش آوازی وحصول دولت دنیا
وراحت نفس ایشان سرفرازی ورابطهٔ قلب با خلق

براي

برای کارسازی ومذهب ایشان مناقشه
وجنگ واسرار خلوت ایشان خیانت وننگ
ومفاخرت ایشان تحصیل حرام وکدائی ومباحات
بوقاحت وبیحیائی وجمعی از جهان عوام
کالانعام بعشوة وتلبیسات این قوم ضال
فریفته شده اند وترهات ضراوران مخذولان
معاون وداعی نفس وهوا ساختند واباحت
وکفر را طریقت نام کردند واز حقایق واحکام
دین واسلام بیگانه شده اند ودرپی این گمراهان
ودرپی این گمراهان در تیه ضلالت گمراه
گشتند وحضرت صمدیت جل وعلا در مجمع
قیامت حکام وقضاة وائمهٔ اسلام را
از تقصیر وتساهل در رفع این فساد خواهد
پرسید کما قال النبی صلی الله علیه وسلم
اذا ظهرت البدع وسکت العالم فعلیه لعنة
الله زیراکه استحکام قواعد اسلام وایمان
اقماع واقلاع بدع وضلالت اهل ورعایت

حما حدود شرع بر ایشان واجب اما چون درین
روزکار زمام امور مملکت و سلطنت کسانی را
مسلم کشته است که از اسرار علوم دین هیچ بهره و فایده
ندارند و همگی همت ایشان بلهو طرب مصروف
شده و فسق و فجور راند مذهب خود ساخته
و ظلم و شرور ارکان خود کردانیده و بنده نفس
و اسیر هوا کشته و با صحبت فاسقان و فاجران انس
کرفته و دنیا مکدر فانی را بهشت خود کردانیده و کمر شاه
کردی شیطان بر میان جان بسته و فرمان خدا و سلطان
رسول را و پس پشت انداخته و ارباب مناسب قضا
و تدریس و فتوی مناقشات ظاهری و مجادلات
کلامی را علم نام کرده مزخرفات منطقی و حدیات
فلسفی را وسیلت شهرة و جاه ساخته و از حقایق
علوم دین که آن معرفت و دقایق کتاب و سنت است
اعراض کردن لاجرم اعوا کمراهان مبتدع در جهان
منتشر شده و اغراهی دنیا زنادقه در عالم
قوة کرفته و انوار احکام و حدود اسلام منطفی
شده

شده و مناهج شرعت محمدی روی در اندراس
نهاده و اهل الله و ارباب قلوب از ننک این
تر دامنان مسلمان نام و وحشت این درویش
صورتان کافر کام از نظر خلق متواری کشته اند
و روی غیرت در دیوار عزلت آورده اند و روز
کار در ماتم این مصیبت بسر برده اند والله المستعان
علی ما تصفون **بیت** آن که از و نور و صفا زاید کو
وانکس که از و بوی وفا آید کو **حنانجه** در مفتاح
النجاة از شیخ الاسلام زبدة الرجال و قدوة الابدال
و قطب الاقطاب غوث الحق ابو النصر احمد بن ابو الحسن
نامقی این حدیث آورده که یاتی زمان علی الناس
ینکر الحق فی ذلک الزمان من عشرة کثرة اعشار
لا ینجوا علی ذلک الزمان الا کل مومن و مومنة
ان من ورائکم ایام الصبر فالمتمسک منهم یومئذ
بمثل ما انتم علیه له اجر مثل خمسین عاملا منکم
قالوا منهم یا رسول الله قال بل منکم یقولها ثلث
مرات **یعنی** رسول علیه السلام میکوید روزکاری

درآید بر امت من که مردمان درآن روزگار زده
نه خود را منکر باشند و از شران روزگار نرهند مگر مؤمن
یا مومنهٔ بدرستی که آن روزگار صعب باشد و هر که
درآن روزگار دست بدین طریق زد که امروز
شما هستید او را برابر پنجاه کار از شما مزد باشد گفتند
یا رسول الله از ایشان گفت نه که از شما تا سه بار
ایشان این سوال میکردند و رسول علیه السلام
همین جواب میداد پس رسول علیه السلام گفت
یاتی زمان المقر بالحق فیه ناج قالوا یا رسول الله
فاین العمل یومئذ قال لا عمل یومئذ یعنی
رسول علیه السلام گفت روزی کار بر مردمان
آید که هر که بحق مقر باشد نجات یابد گفتند یا رسول الله
کار کجا شود گفت درآن روزگار کار نباشد هر که
بحق مقر شود که شریعت است نجات یابد رسول علیه
السلام دانست که درین روزگار که هر کجا بدعتی
و بطلانی باشد بر حق شمارند و هر کجا حقی و حقیقی
باشد آنرا منکر کردند صد هزار کار کننده بی اصل

برخیزند

بی اصل برخیزند و خلق را بدین نماز و روزه
بی اصل و بی سرمایه فرا داشت و ازراه حق روی
بگردانند ومن الناس من یقول آمنا بالله وباليوم
الاخر وما هم بمومنين كما قال النبي صلى الله عليه
یاتی آخر الزمان قوم یعرفون بالعبادة و ثیابهم
هم بمنزلة المنافقين كلما نظر الله اليهم مقتهم قيل
منهم یا رسول الله قال نسلهم فی ثیابهم
لا یعرفون الا بما طعموا لا یکون لهم حقیقة
فی اعمالهم قلوبهم خربة كخراب البيت من ساكنه
يتعجب ابليس بما يرى من اطاعتهم له يعني
رسول علیه السلام میفرماید که قومی در آخر الزمان
پدید آیند که ایشان بعبادت معروف باشند
و بلباس اهل صلاح بیرون آیند بمنزلت منافقان
باشند و هرگاه که حق تعالی با ایشان نگرد خشم نگرد
گفتند یا رسول الله ایشان که اند گفت قومی
باشند که نمایش و عبادت ایشان در جامه
ایشان باشد و نشناسد ایشان کسی را مگر آنرا که

بد وطمع دارند ونباشد ایشانرا حقیقت کارها
ونه حقیقت ایمان ودلهاء ایشان همه خراب باشد
همچو خانه خرابی کرد درو منزل شوان کرد ابلیس ماند
از فرمان برداری ایشان مراورا وما یؤمن اکثرهم
بالله وهم مشرکون ونیز حدیث آمده است
قال النبي صلى الله عليه وسلم يكون قوم في هذه
الامة عبادتهم قول واعمال المنافقين يدعون
الناس الى شيء وهم اترك الناس له وينهون
الناس عن شيء وهم افعل الناس به ليسوا
من اولياء الله ولا اولياء الله منهم اذا نظرت
اليهم تشبهت حالهم بحال الانبياء من حسن
ما ترى من حالهم اوليك لا يقبل منهم
عمل ولا معذرة يحشرهم الله كما يحشر الكفرة
ويل لمن عمل مثل عملهم يعني رسول عليه السلام
میکوید نزود بود که قومی درین امة ابید آیند
که عبادة ایشان قول باشد وکار بان چیزی
که ایشان دست بدارند بدترین مردمان باشند

ازان

ازآن چیز وباز میزنند مردمانرا ازان چیزی
که ایشان خود کننده ترین آن چیز باشند از
مردمان ونیستند ایشان از اولیاء خدای
عز وجل ونه اولیاء خدا عز وجل از ایشان
چون کسی بدین شان نکرد حال ایشان راست
با حال انبیا ماند از نیکوئی که ایشان حال خویش
با حال انبیا مانند کرده باشند هر کز نپذیرد
حق تعالی کار ایشان ونه عذر ایشان وبرانگیزاند
خدای تعالی ایشانرا از کور زنرفانی چنانکه
کافرانرا وای برانکسی که کار چون کار ایشان
باشد ای عزیز ایمان مراد از قبول همه حقهاست
که آمنت بالله کما هو باسمائه وصفاته وقبلت
جمیع احکامه عبارة ازانست مبادا اگر بعضی
احکام را اقرار نماند ایمان نماند واگر علت
جمیع احکامه میبود مشکل میبود وسهولت
درین امر آنست که قبلت جمیع احکامه حکم شد
که سمعنا واطعنا عبارة ازانست واگر خلل

در عمل باشد ایمان وی ضعیف واگر خلل در قبولیت
احکام ایمان باشد ایمان نباشد پس این
چند حدیث ونیز نذیره که درین کتاب
آورده شد از قرآن آورده شد تا چیزی که میکنی
ومیکوئی بر اصل کنی وکوئی وچیزی که میجوئی
از معدن اصل جوئی که قرآن وحدیث است
تا بیابی مقصود خود ونیز در مفتاح النجاة شیخ
الاسلام زبدة الرجال وقدوة الابدال قطب الاقطاب
غوث الحق ابو النصر احمد بن نامقی میکوید کای
دوستان وعزیزان وبرادران من که شما را درین
راه پس تجربه بیفتاده باشد پنجاه ونه سال
کما را در کاری افکنده اند وچندان خیر وشر این
راه بر ما در باز کردند که هیچکس را امروز باور نباشد
چرا نکه از مشایخ طریقت با شما میکویم ودرد
خود میدهم بی نصیحت برادر خود نکاهدار
که این کار بدین راست نباشد که کسی از سر دعوی
بخویش نوزند یا در میان حلقه آستین بر

افشاند

برافشانند یا سر جنبانند یا پای زمین زنند وعاعو
چند بکنند وکخ کخ چند بکنند واف اف چند
بکنند این هرگز نه رسول کرده است ونه صحابهٔ
او وحالت اولیا را منکر نیستم اما این نه حالت
اولیاست این حالت نهاد هر دیو است ودیو مردم است
آواز که شنیده که درویشان اهل صفه وتابعین
این پیشه گرفته اند وشب وروز برین گذرانیدند
کما قال النبی صلی الله علیه وسلم استماع الملاهی
معصیة والجلوس علیها فسق والتلذذ بها کفر
یعنی شنیدن آواز لهو گناه هست ونشستن بر آنجا
فسق است ولذت بآن گرفتن کفر است وآن باشد
که نعره زدن وپای کوفتن وسر جنبانیدن وعاعو
کردن واف اف کردن وکخ کخ کردن ومانند آن
هم کفر است وزین لهم الشیطان ما کانوا
یعملون چنانچه روایت است ولو قال ان
السماع الغناء من الذین کفروا وانفع القلوب
من القرآن کفر واگر کسی سرودی شنید از قوال

وکفت احسنت یعنی تو نیک کفتی کافر کردد واکر کسی
مزمار نواز وبی نواز وماننده آن از بازی
کوبان هرچه مرتکب نامشروع است احسنت کوید
کافر کردد جنانجه در تمهید ابو شکور سالمی است
که هر که لعب ولهو ورقص وغنا وشعر مکروه خواند
کافر کردد زیرا که تحریم اینها ثابت است بخبر تواتر
وبدلالت نص وباجماع امت ونهی این بر همه پیغامبری
بود اگر کسی کوید که انبیا را مشاهده نبود کافر کردد
یا کوید در وقت استغراق مشاهده بیهوش
وبی عقل یکی از انبیا شده است کافر کردد یا کوید
یکی از انبیاء دنیادار بود یا حریص بود کافر کردد
از بهر جهت اعتقاد فاسده مسلمان را ایمان نمی ماند
جنانجه امیر کبیر سید علی همدانی در ذخیرة الملوک
آورده که ابو سعید خدری روایت میکند از رسول
علیه السلام که اذا کان یوم القیمة یقول الله
یا آدم اخرج بعث النار من ذریتک قال وما بعث
النار قال من کل الف تسعمایة وتسعة وتسعون

فعند ذلک

فعند ذلك شيب الصغير وتضع كل ذات حمل حملها
وترى الناس سكارى وما هم بسكارى ولكن
عذاب الله شديد یعنی روز قیامت حضرت
صمدیت خطاب می فرماید که ای آدم دوزخ
از فرزندان خود بیرون کن کوید الهی چند بیرون
کنم فرمان شود که از هر هزار نهصد ونود ونه
قسم دوزخست واین آن قوم اند که ایشان را بحساب
در دوزخ اندازند زیرا که محاسبهٔ نفس نکرده اند
وبدعت وضلالت به سنت اختیار کردند
لاجرم شوم شوخ هوای نفسانی آن بی
دولتان در روز جزا بحساب نفوس خبیثهٔ
ایشان انجامیده میکشند پس نزدیک این خطاب
پسران پیر شوند وبنهد هر زنی را که خداوند
حمل بود فرزند خود را وبه بینی مردمان را مستان
ونباشد ایشان مستان ولیکن عذاب خدا
سخت است از هول آن مدهوش نماید وعذاب
سخت از شوم کفر وشرک وبدعت وضلالت است

چنانچه در احیاء علوم آورده که حال بدعتیان
بدتر است از کافران زیراکه کافر در دیار اسلام
توان گذاشت که جزیه میدهد و در آن نفع
مسلمانانست واین مبتدع جهنمی را در دیار
اسلام نمیتوان گذاشت زیراکه در بودن او ضرر دنیا
وآخرة عامهٔ خلق است وباحکام اسلام واجب
ولازمست که او را از دیار اسلام براند ومعدوم
سازند واگر بدعتش بحیثیتی باشد که بکفر نمیکشد
حال او از کافر فروتر است ولیکن انکار بروی بیشتر
باید کرد بجهت آنکه شر وبد بکران رسنده است
وشر کافر نیز زیراکه هیچ مسلمانی کفر کافر را معتقد نیست
وکافر دعوی قربت ومنزلت ندارد واین مبتدع
مردم را ببدعتش میخواند ودعوی قربت میکند
وگمان میبرند که طریقت او حق است وبحق میخواند
پس آن سبب گمراهی خلق است فی المشکوة عن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون فی
آخر الزمان دجالون کذابون یأتونکم من

من الاحادیث بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤکم فایاکم
وایاهم لا یضلونکم ولا یفتنونکم یعنی
باشد در آخر زمان جماعتی از مکاران وتلبیس
کننده کان دروغ گویان میگویند مردم را که ما
علما ومشایخیم دعوت میکنم شما را بسوی دین
وحال آنکه ایشان درین مقولات دروغ گوی
باشند ومی آرند شما را از احادیث کاذبه
چیزیکه نشنیدید شما آنرا ونه پدران شما وپیدا
میکنند بار احادیث احکام باطله وتعلیم کنند
مردم را اعتقادات فاسده پس دور دارید
نفس خویش را از ایشان وایشان را از نفس خویش
تا ایشان گمراه نکنند ودر فتنه نیندازند شما را
وابن عباس رضی الله عنه گفت که حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود که چون روز قیامت
باشد حق تعالی فرشته را فرمان دهد تا ندا کند
که ای مبتدعان برخیزید پس چون برخیزند
رویها ایشان سیاه گشته وچشمهاء ایشان سبز شده

وآب از دیدها روان گشته چنانکه گریه باشند
که هر که ایشان را ببیند کراهتش آید پس ایشان
گویند ای خداوند سوگند بعزة وجلال تو
که هیچکس بغیر تو از آفتاب وماهتاب وسنگ وبت
نپرستیدیم ما پس فرمان حق تعالی در رسد این
بنا بر آنست که مخالفت سنت رسول می کردید
ومرتکب بدعت وهوا بودید رباعی یا رب دل من
رو بهدایت بادا : دور از روش اهل ضلالت بادا
یا رب همگی زیستن ومردن من : بر مذهب اهل
سنت وجماعت بادا قال امام القشیری رحمة الله
علیه کل باطن یخالفه الظاهر فهو باطل قال
النبی صلی الله علیه وسلم کل طریقة ردها الشریعة
فهو زندیقة قال الفقهاء والعرفاء ان الذین
یرقصون ویتواجدون فی الاسلام اولئک
هم الضالون ولا تتبعوا اهواء قوم قد ضلوا
من قبل واضلوا کثیرا وضلوا عن سواء السبیل
کما قال النبی صلی الله علیه وسلم الرقص اثم
کبیرة

کبیرة لا یقاس به اثم قال الله تعالی وان الذین
کثیرا لیضلون باهوائهم بغیر علم ان ربک
هو اعلم بالمعتدین وذروا ظاهر الاثم وباطنه
والله هو الحق ویهدی السبیل جعلنا الله
وایاکم بمتابعة السنة والجماعة وعلی
الصراط المستقیم انه قریب مجیب والسلام
علی من اتبع الهدی باب سیزدهم در بیان تغنا
ومزامیر واواز خوش شنیدن ومذمت آن
واحوال آن درین باب دو وجه است وجه اول
مانع آن از ایات وحدیث وروایات ومسله است
ووجه دوم مانع آن از روی حالات وواقعات
وتصوف وطریقت وحقیقت است اما آن
از وجه که مانع آن از ایات وحدیث وروایات
ومسله است اینست قال الله تعالی ویحذرکم الله
نفسه قال النبی صلی الله علیه وسلم ما منکم
من احد الا وکل الله به قرینة من الجن وقرینة
من الملائکة قالوا وایاک قال نعم ولکن شیطانی

اي عزيز حق تعالي درون هر كس دو چيز نهاده است
يكي روح و ديگر نفس پس موكل روح ملكي نهاده است
كه آن را لمهٔ ملكي گويند و موكل نفس شيطاني نهاده اند
كه او را لمهٔ شيطاني گويند پس اگر كسي اطاعات
و عبادات و مجاهدات و رياضات و اذكار
و افكار تزكيه نفس حاصل كند شيطان او كه برو
موكل است او نيز تزكيه بيابد چنانچه گفته اند
كه هر كه عالم ميشود شيطان او كه برو موكل است
او نيز عالم ميشود تا حيله و مكر پيدا كند و مانند
آن و اگر علم باطني حاصل كند شيطان او را نيز
حاصل شود همچنين اگر كسي تصفيه دل حاصل كند
نفس او و شيطان او نيز تصفيه بيابد تا از موحدي
ملحدي پيدا كند و مانند آن همچنين اگر كسي
تجليه روح حاصل كند نفس و شيطان او نيز
تجليه بيابد تا از تجليات روحاني و رحماني
بيندازد و در تجليات روحاني تجليات شيطاني
مخلط است و در تجليات شيطاني مايل كند و مانند

آن اگر

آن اگر از تجليات شيطاني حاصل شد عجب
و غرور پيدا كند و اگر از تجليات روحاني رحماني
حاصل شود عذر و تقصير و نيستي و ندامت
و خشوع و خضوع پيدا كند كما قال الله تعالى
انما يخشى الله من عباده العلماء كما قال النبي
صلى الله عليه وسلم اذا تجلى الله لشيء خضع له
همچنين از ابتداء سلوك تا انتهاء سلوك نفس
و شيطان همراه است حتى كه تا الهام و وسوسه
كه الهام از حق تعالى است و وسوسه از شيطان است
اگر الهام است موافق كتاب الله و سنت رسول الله
باشد و اگر وسوسه است مخالف ايشان باشد و شرح
اين طويل است در مفتاح القلوب نوشته شد از اينجهت
حق تعالى حضرت موسى را وحي كرد كه تا شيطان را
مرده نه بيني از مكرش ايمن نباشي و تا هر دو پاي
خود در بهشت نه بيني از هر جا نيز ايمن نباشي
و نيز حضرت ابراهيم خليل عليه السلام قرباني كردن
فرزند در واقعه ديد آن را و نيز توقف كرد

که مبادا وسوسه باشد آنرا ونزرا ثرویه گویند
وشب دیگر نیز همچنین دیدانرا ونزرا عرفه گویند
یعنی شناخته شد که الهام است پس نفسانیت
وشطانیت ظاهری خود ظاهر است ونفسانیت
وشطانیت باطنی بغیر از عرفات کامل واز الهام
ربانی نتوان یافت ازینجهت حق تعالی آغاز
هر کار وهر عبادت تعوذ وتسمیه فرمود ظاهر
وباطن متابعت نبی امر فرموده که قل ان کنتم تحبون
الله فاتبعونی اشارة بر آنست همچنین از ابتداء
سلوک تا انتهاء سلوک چیزهاء شیطانی دیده
ودانسته میشود ولذت آن چشیده میشود
ولذت او حجاب او گردد پندارد که رحمانی است
ازینجهت حق تعالی آنچه نافع ظاهر وباطن بود
در قرآن فرموده که ولقد ضربنا للناس فی هذا
القرآن من کل مثل عبارة از انست و حضرة
رسالت وخلفاء راشدین بران مواظبت نموده
وائمهٔ مجتهدان اهل سنت وجماعت دران

ترجیح

ترجیح داده اند پس باید که از ابتداء سلوک تا انتهاء
مخالف شرع نباشی زیرا که از ابتدا تا انتهاء سلوک
فرق میان تجلیات شیطانی ورحمانی والهام
ووسوسه وحقیقت ذات وصفات وعین
ذات وغیر ذات که اصول وفروع شریعت وطریقت
وحقیقت است خدا ورسول او فرموده اند ومحققان
تحقیق کرده اند واگر کسی مخالف شرع باشد وآن
مخالفت بر خود لازم گیرد وداند که ازین بخدا
میتوان رسید او دوزخیست وشیطانی که
ومن یعص الله ورسوله ویتعد حدوده یدخله
نارا خالدا فیها وله عذاب مهین عبارة
از انست یعنی هر که بیفرمانی کند خدایرا و رسول
اورا در گذرد از حدود ایشان در آورد اورا
خدا تعالی در آتشی که جاوید باشد در آن
ومر آن عاصی را باشد عذابی خوار کننده
ومذهب صحیح آنست که این در حق کسی است
که حرام را حرام داند وچه گوئی در حق کسی که

استحلال محرمات بود کما قال النبی صلی الله علیه وسلم
لو رأیت رجلاً یمشی فی البحر ویطیر فی الهوی
ویأکل النار ویترک فرضاً من فرایض الله تعالی
او سنة من سنن رسول الله تعالی فهو ملعون
یعنی اگر می بینی تو مردی را که می رود در آب و برود
در هوا و میخورد آتش و ترک کند فرضی ز فرایض
خدا تعالی و یا سنتی از سنت رسول الله بس آنکس را
لعنت کرده شده باشد بس چون دانستی که از تزکیه
نفس و تصفیه دل و تجلیه روح شیطان او را که بوی
موکل است بهره برسد یقین دانی که آنچه مخالف
شرع است خواه با ذوق باشد و خواه بی ذوق
آن هم شیطانیست ز رحمانی خصوصاً در باب
تغنا و مزامیر که اتفاق کلی است و اجماع امت است
که حرام است که لان السماع والتغنی حرام بالاجماع
کما قال الله تعالی ومن الناس من یشتری لهو
الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم ویتخذها
هزوا اولئک لهم عذاب مهین یعنی واز هر من

کسی

زیرا که آواز خوش شنیدن تحقیق لغو و لهو است
و گناه بزرگیست از وی اعراض کردن فرض است
کما قال الله تعالی واذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه
لان النبی صلی الله علیه وسلم اذا سمع من الملاهی
جعل اصبعه فی اذنیه لانه اعظم ذنباً
چنانچه در خبر است که روزی حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم خطبه میخواند مردی آهی
برآورد حضرت او را گفت آه کشیدن تو
از دو وجه بیرون نیست یا از وجه ریایی است
تا مردمان دانند که محبت حق تعالی دارد
یا خدای را از خود دور میدانی که اگر آه نکشم
آواز مرا کجا میداند اگر من بعد آه کشیدی
غیر ملت محمد باشی اینجا از سر انصاف نظر کن
جایی که همچو محمد رسول الله واعظ باشد
و دلها نرم صحابه را باشد آنجا واویلا بیا
چنانچه
می بود درین هم منع خدا و رسول اوست
در خانه واده خواجها نقش بند است که کسی

از استغراق آهی او را بکشد جواب طریقت باید
زدن حکایت در خبر است که یکی از اکابر صحابه
رضی الله عنه در باغ خود نشسته بود و باحق تعالی
انس گرفته یاد او میکرد و در آن باغ درختی بود
بزرگ ناگاه مرغی از هوا آمد و بر آن درخت
نشست و آوازهای گوناگون کردن گرفت و دل آن
صحابه با آواز آن مرغ مایل شد و خوش آمد و لذت
یافت زمانی در این بود که آن مرغ بگریخت و حضور
آن صحابه که در یاد خدا بود نماند هر چند سعی کرد
سود نداشت همچنان پیش حضرت رسالت
رفت و همین واقعه را نقل گفت و حضرت فرمود
گناه عظیم کردی و کفارت این گناه چه دهی گفت
یا رسول الله آنچه فرمایی بدهم گفت همان باغ
صدقه فقرا کن تا کفارت تو ادا شود و آن
حضور را آن یابی اینجا از سر انصاف نظر کن
و نیک تامل نمای که آواز مرغ بغیر قصد شنیدن
حجاب حضور خدا میشود و کسی عمل آوازهای گو

دبرون

کسی که تجرد سخن بازی که تغنا و مزامیر است تا
گمراه سازد مردمان را از راه خدا تعالی بی دانشی
و برها و فرا میگیرد حکم خدا را افسوس و سخریه
آن گروه مر ایشان راست عذابی خوار کننده کما قال
النبی صلی الله علیه وسلم یمسخ قوم فی آخر الزمان من امتی
قردة وخنازیر قیل وهم یشهدون ان لا اله
الا الله وانک محمد رسول الله قال نعم ویصومون
ویصلون ویزکون ویحجون قیل فما بالهم
یا رسول الله قال اتخذوا المغنیات والدفوف
والمعازف یعنی رسول علیه السلام میگوید که بگردانند
قومی را در آخر الزمان از امت من بصورة بوزنه
و خوک گفتند صحابه که ایشان شهادة گویند که
لا اله الا الله وانک تو محمدی فرستاده خدا است
گفت آری روزه میدارند و نماز میگذارند
و زکوة میدهند و حج میکنند گفتند یا رسول الله
ایشان از کدام وبال گرفتار شوند گفت ایشان
گیرند قوالات و سرود گو یا دفها می زنند

ودستکها می زنند بر این حال هر کسی راست که
حرام داند وبکند وهر که حلال داند او را خود
چه باشد جنابچه در ذخیرهٔ فقه وجای کتب فقه
آورده است که از مردان سرودگوی وزنان
سرودگوی وشنونده گواهی نشنوند زیرا که پیغامبر
علیه السلام بر ایشان لعنت کرده است که لعن الله
المغنین والمغنیات والسامعها کما قال الله
تعالی واذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه لان النبی
صلی الله علیه وسلم اذا سمع من الملاهی جعل
اصبعه فی اذنیه لانه اعظم ذنبا جنابچه
در ذخیرهٔ فقه آورده که اگر کسی گوید کاشکی
نکاح با خواهر حلال بودی ویا شراب حلال
بودی کافر میشود زیرا که نکاح با خواهر در زمان
حضرت آدم علیه السلام حلال بود وشراب نیز
در ابتداء شرع مباح بود واگر کسی گوید کاشکی
زنان وتغنا ومزامیر حلال بودی کافر
میشود زیرا که در زمان هیچ پیغامبر روا نبود

فروا ندا...

روا نباشد کما قال الله تعالی فاذهب فمن
تبعک منهم فان جهنم جزاؤکم جزاء
موفورا واستفزز من استطعت منهم بصوتک
واجلب علیهم بخیلک ورجلک وشارکهم
فی الاموال والاولاد یعنی حق تعالی فرمود
شیطان را که بیرون رو از دایرهٔ رحمت من بس هر که
متابعت تو کند از فرزندان آدم بس بدرستی
که دوزخ پاداش شماست یعنی [illegible] تو وتابعان ترا
وازجای بجنبان وبلغزان هر کرا توانی لغزانید
از ذریت آدم با واز خود که تغنان ومزامیر است
وبا واز هر فساد وگناه وبرانگیزان سواران
وپیادگان وشوکت بکرها ایشان در مالها تا حرام
جمع کنند ودر فرزندان نیز جنابچه نقلست
که روزی عبدالله تستری با شیطان ملاقات شد
شیخ گفت ای ابلیس مردمان را کدام چیز میفرمایی
گفت از دنیا اما اهل تصوف دنیا را انداخته اند
وترک کرده اند وبا ایشان لطفه دارم شیخ گفت

بکری بادو...

آن کلام لطف است شیطان کفت آواز خوش شنیدن
که من با آواز خوش در دل ایشان در آیم و وسوسه
کنم و اوهام فاسده و خیالات باطله در ذات
متعالیه حق تعالی در دل ایشان پیدا کنم که جهت
و عرض و شکل و رنک باشد ایشان دانند که حالت است
وقر بحق تعالی در تمهید آورده که یکی از اکابر
صحابه در خواب دید که در مسجد حضرت بود
می کرد از هیبت آن بیدار شد و نیز حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم آمد و این جواب از سر کفت
حضرت فرمود بدعتی اختیار کردی آن صحابه
کفت یا رسول الله هیچ بدعت اختیار نکردم اما
درین روزها آواز خوش شنیدن دلم را خوش
می آید حضرت فرمود دل حرم خدا و بیت الله است
و محل علم الله و معرفت و مشاهده و تجلیات است
در آن چرکین بدعت و نامشروع و در آوردن
حرامست و حضرت آن صحابه را آواز خوش شنیدن
منع کرد و آن صحابه از آن پشیمان شد و توبه کرد

کرد زیرا که

که بیرون شرع باشد و پندارد که این حالت منت
و از این بخدا میتوان رسید چه باشد پس باید
دانست که چون محبت حق تعالی بکمال رسد حضور
دایمی و مشاهده دایمی حاصل میشود و لحظه
از مشاهده فارغ نباشد و موانست حق تعالی
حاصل شود که آنرا انس کویند و هیچ چیز از
مطلوبات کونین خوش نیاید اکر چه مباح
باشد و اکر خوش آید محبت نباشد اکر چه از وی
عجائب و غرائب ظاهر میشود و مستجاب الدعوات
باشد چنانچه در خبر است که حضرت موسی علیه السلام
از برای درخواست کرد که دعا کن تا باران بارد چون
دعا او باران بارید از حق تعالی ندا آمد که
ای موسی او را یک عیب است که نسیم صبح را دوست
میدارد که در انس ما آرام کرفتن بچیزی حرام بود
و نیز نقلست که در زمان ماضی زاهدی را
در بیشه مدتی در آن عبادت می کرد و مرغ
دید که بر درختی آشیانه کرده و خوش نوائی داشت

آن زاهد بر آن درخت میشد و آواز آن
مرغ می‌شنید و سغر نهار را وحی شد که فلان
زاهد را بگو که در انس ما با آواز خوش انس گرفته است
از درگاه ما بعید و مردود گشته است پس
باید دانست که عشق شیطانیست و عشق رحمانی
و عشق رحمانی از تجلیات رحمانی است بموافق
شرع عبادت کردن و حلال خوردن زیاده شود
و عشق شیطانی از تجلیات شیطانیست بمخالف
شرع عبادة کردن و شبه و حرام خوردن زیاده
زیاده شود چنانچه نقلست که ابراهیم ادهم را
گفتند که جوانیست که تمام شب بیقرار و بی آرام
می باشد گریه و زاری و آه و فغان بسیار میکند
و تمام شب نمیخسپید ابراهیم گفت مرا آنجا برید
و چون برده اند زیاده از آن دید که گفته بودند
ابراهیم سه روز مهمان او بود بغیر از آب نمیخورد
و چون تفحص کرد آن جوان لقمهٔ شبه میخورد
ابراهیم گفت الله اکبر این جوان شیطانیست و جوان

بخانه

بخانه خود مهمان برد و ابراهیم و از مزدوری
لقمهٔ خوردی و جوان نیز از آن لقمه میداد
و چهل روز جوان آنجا بود و جوان را عشقش
ناپدید شد و سوز و گریه و آه و فغان
نماند و بیقراری و بی آرامی جمله برفت و چون
ابراهیم را گفت آخر با من چه کردی که سوز و گریه
من نماند ابراهیم گفت که آن حالت شیطانی بود
و شیطان از راه لقمهٔ شبهه میدر آمد و چیزها
پیدا میکرد که اوهام فاسده و ادراک باطله
در ذات متعالیهٔ حق تعالی بود و چون لقمهٔ
حلال در باطن تو رسید آن راه شیطانی
مسدود شد و آنچه اصل بود ظاهر گشت اینجا
از سر انصاف نظر کن چنانچه شبهه و حرام
خوردن عشق شیطانی زیاده میشود همچنین
از تغنا و مزامیر و آواز خوش شنیدن و مقید
تغنا مشروع شدن زیاده میشود پس هر که
با آواز خوش شنیدن مایل میشود یقین داند

کاو شطانیت واز عالم روحانیت هیچ چیز ندارد
حدیث نبوی بدان ناطق است که من
جنا بخر
ملاء سمعه بصوت المغنی حرام الله علیه
صوت الروحانیین یعنی حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم میفرماید که هر که پر کند گوش های
خود را باواز گوینده حرام کرداند او را خدا
تعالی آواز فرشتکان و نیز حدیث نبویست
که من اعطی درهما للمغنی خلق الله تعالی حیة
من النیران خمسون ذراعا ولها الف فم وفی
کل فم الف لسان یاکل لحمه وعظامه الی یوم
القیمة یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم میفرماید که هر که بدهد درهمی مر مغنی را
بیافریند خدا تعالی ماری از آتش دوزخ
پنجاه کز و طول او هزار دهن باشد و در هر دهن
هزار دندان باشد تا بخورد کوشت او را و استخوان
او را تا روز قیامت قال فی المحیط التغنی و
التصفیف واسماعها کل ذلک حرام ومستحلها
کافر وما روی

کافر
وما روی من قصة الجاریتین ولعب الحبشة فی بیت
النبی علیه السلام کان انشادا لغیر التغنی ولعب
الحبشة کان بالسلاح وکان ذلک جایز فقد
صح عن عایشة رضی الله عنها ان الجاریتین لم
تکونا مغنیتین لان الاشعار دالة علی مدح
الانصار فی الجهاد در فتاوی جامع آورده
که غنا واستماع ملاهی و زدن مزامیر در رقص
اینها همه حرامست ومستحل آن کافر است تا ب الله
علیه وعلی من ابتلی به در هدایت ونهایت مذکورات
که همه ملاهی حرامست تا آنکه تغنا بزدن قصب و مزامیر
وتصفیف وطنبور ورباب وبربط وچنک ودف
ونای وما اشبه ذلک وسماع اینها همه حرام و معصیت است
لقوله تعالی ومن الناس من یشتری لهو الحدیث
لیضل عن سبیل الله بغیر علم ویتخذها هزوا
اولئک لهم عذاب مهین ذکر فی الملتقط
وفتاوی قاضی خان استماع الملاهی کالضرب
بالقصب وغیر ذلک حرام ومعصیت کما قال

علیه السلام استماع الملاهی معصیة والجلوس علیها
فسق والتلذذ بها من الکفر یعنی شنیدن آواز
لهو گناه است ونشستن بر آنجا فسق است
ولذت گرفتن بآن از کفر است ولذت آن باشد
که نعره زنند وپای کوبند وسر جنبانند وجامه
بدرند وعاو عو کنند واف اف کنند وتخ تخ
کنند این هم حرام است در مفتاح النجاة از شیخ الاسلام
قدوة الابدال وزبدة الرجال قطب الاقطاب
غوث الحق ابو النصر احمد بن ابو الحسن نامقی
آورده که اگر کسی اشعار وابیات که در آن ذکر
زلف وخال وسیم بر وبادام چشم ولاله رخ ومانند
آن باشد سماع کند وگریه وحال آرد کافر گردد
زیرا که این نسبت بحق تعالی بکند که بلا کیف وجوهر
وعرض است وبلا رنگ ومثل وجهت است ج حق
ازانست که درک وعلم ووهم وفهم آری که ولا
یحیطون به علما عبارة ازانست وایضا در ذخیرة
الملوک از امیر کبیر سید علی همدانی قدس سره در باب

کمار

چهارم آورده که اطفال را باید که از ابیات
وغزلها که در آن ذکر عشق وزلف وخال
باشد منع کنند که آن تخم فساد در دل اطفال
می نهند وبدی آن در وقت بلوغ زیاده
شود کما قال النبی صلی الله یاتی آخر الزمان
قوم یقرؤن قرات الشعر ویضربون ضرب
الید ویتخذون المغنیات والدفوف
اولئک لهم لعنة الله والملائکة
والناس اجمعین یعنی بدید آیند در آخر
الزمان قومی که میخوانند خواندن ابیات
وشعر که در آن ذکر زلف وخال باشد ودستکها
میزنند فرا میکنند قوالات وسرود گویان
ودفها میزنند آن گروه مر ایشان راست
لعنت خدا ولعنت فرشتگان ولعنت جمیع آدمیان
ونیز شیخ الاسلام قدوة الابدال وزبدة
الرجال قطب الاقطاب غوث الحق ابو النصر
احمد بن ابو الحسن نامقی نوشته که هر کسی را دیوی

موکل است خواه مومن باشد وخواه کافر خواه زاهد
باشد خواه فاسق کما قال النبی صلی الله علیه
وسلم ما منکم من احد الا وکل الله به قرینه
من الجن وقرینه من الملائکة قالوا وایاک
قال وایای ولکن شیطانی اسلم چون آواز خوش شنود
دیو درون او که بر وی موکل است در جنبش آید وحرکت
کند وحرکت آواز ظاهر او معلوم شود که سر جنبانیدن
باشد ودست برداشتن وپای کوفتن واف اف
کردن این همه حرام است خواه از صفای دل باشد
که اذکار وافکار ومجاهده وریاضات حاصل
میشود وخواه از کدورت دل که از غفلت
وعصیان حاصل میشود زیرا که تحقیق است که آن
اثر آواز باشد نه مضمون اشعار اگر آن اشعار
بعبارت گفته میشود هیچ اثر نمیکند واگر اثر کند
باز خیال باطله واوهام فاسده در ذات متعالیه
حق تعالی کرده میشود واگر کرده نمیشد آه وفغان
برای چه باشد که حق تعالی محیط است ورح خبائث

حق تعا

حق تعالی ورح پنهانست وخارخار وکشنده
کی نیز پنهان بودن او لیکن اگر آن وجه رحمانی باشد
زیرا که نور از تجلیات رحمانیست ونار از تجلیات
شیطانیست واز نار حرکت جسم پیدا شود
واز نور سکونت دل پیدا شود رباعی
ای آنکه تو نی در دل من گنج نهان ∴ جان هست
نهان در تن من تو در جان ∴ ذوقی که ز تو در دلم
گشت عیان ∴ هست آن چو جهان ووراء این هر دو
جهان پس باید دانست که آدمی را جوهریست
که هر چه میل کند ودر آن کوشش کند وکشنده
کی آن حاصل شود بقدر حال ذوق آن میبخشد
پس چرا میل با آیات وحدیث بکند که ذوق
آن بلا شک رحمانیست ومیل با اشعار وابیات
چرا کند که ذوق آن بلا شک شیطانیست اما اثر
این از صحبت است که اگر کسی پیش ماتم زده بنشیند
او نیز ماتم زده شود واگر کسی پیش شادمان
بنشیند او نیز شادمان شود همچنین اگر کسی

پیش بدعتیان و ملحدان وجنیان بنشیند
بدعت والحاد وجنونیت اثر کند واگر پیش اهل الله
اهل شرع که از هر دو کون فارغ است بنشیند تضرع
وخشوع ونیستی وندامت وتوحید حقیقی
وسلوک حقانی اثر کند ولذت آیات وحدیث
وعقاید شرعیه پیدا شود رباعی هر که با دونان
نشیند هیچ دونان دون شود ٭ یا خردمندان
نشیند در خرد افزون شود ٭ گر به بندی اسب
وخر در یک طویله همدگر ٭ رنگ دیگر گون نکرد دو طبع [طویله]
دیگر گون شود ٭ خاتمه بزرگان گفته اند که
از صحبت چهار کس دل بیمار شود وتیره گردد یکی
از عالم بی عمل دوم از زاهد مبتدع سوم از غنی
متکبر چهارم از صوفی جاهل کما قال علیه السلام
الصحبة تاثیر ازان نهی حضرت فرمود که من
وقر صاحب بدعة فکانما اعان علی هدم الاسلام
یعنی هر که وقار کند با صاحب بدعت وبا وهمنشینی
کند پس چنانستی که یاری کرده باشد بر ویران

کردن اسلام

ویران کردن اسلام یعنی هر که وقار کند
با صاحب بدعت وبا وهمنشینی کند پس چنانستی
که یاری کرده باشد بویران اسلام ایضا
من تبسم فی وجه مبتدع فکانما اعان علی
هدم الاسلام یعنی هر که تبسم کند بر روی
مبتدع از روی مصاحبت پس چنانستی که
[ویران کردن]
یاری کرده باشد بر هدم اسلام ایضا
من اهان صاحب بدعة امنه الله تعالی
یوم القیمة من فزع الاکبر یعنی هر که اهانت
میکند بدعتی را ایمن کند او را خدا تعالی
در روز قیامت از اندوه بزرگ واین حدیثها
[آورده]
در تمهید ابو شکور سالمی بروایت عایشه صدیقه
رضی الله عنها آورده رباعی در دین محمد
بد او وجان هستم ٭ هر کز نرود تا با جل از دستم
وز لعل می شریعت او مستم ٭ بالله که بجان ودل
کمر بر بستم ٭ سوال اگر کسی گوید که از آواز خوش
شنیدن ذوق وحالت پیدا شود تا روا چون

باشد جواب اگر آواز خوش شنیدن ذوق
وحالت پیدا شود احتمال است که آن شیطانی بود
چونکه تمام آیات قرآن واحادیث نبوی در عبادت
امر شد که وان اعبدونی هذا صراط مستقیم
واسجد واقترب ومانند آن وامر آواز
خوش شنیدن هیچ جا نص نشد که
آواز خوش بشنوید تا قرب حق تعالی حاصل
شود جواب دیگر ذوق وحالی که از سبب نامشروع
ونهی حق تعالی پیدا شود مثل ارباب یقین
واهل تمکین آن ذوق وحال شیطانیست وآن
سبب مشروع حاصل شدن رحمانیست بالفرض
اگر چه بزعم آن قوم حالت رحمانیست باز عاریتست
وعارضیست مادام آواز خوش نشنود در حالت
وذوق است چون ساکت شود حال نماند لکن
از اینجا هر که عارف حق است خود معلوم کند حاجت
گفتن ندارد پس هر که عاشق صادق است وعشق
رحمانی دارد بجائی رسد که ذوق دائمی وحضور

دائمی

دائمی ومشاهدهٔ دائمی حاصل شود وهرگز
انقطاع نباشد آن باید طلبید که بی انقطاع است
وآن نباید طلبید که عاریت وعارضی است
ونیز محققان کامل وعارفان واصل گفتند
که اگر کسی را ذوق وحالت وعشق ومعرفت
حاصل شود ومطلوب او گردد پس عابد آن
باشد نه عابد حق چونکه وسیله مطلوب عین
مطلوب شدن کفر بود سوال اگر کسی گوید
که دلها خزاین اسرار الهی است از آواز خوش
شنیدن آن اسرارها ظاهر میشوند چنانکه
از سنگ وآهن آتش ظاهر میشود جواب اگر چه
بزعم آن قوم اسرار نهانی ظاهر شوند اما
اسرار نهانی ظاهر کردن کفر بود کما قال النبی
صلی الله علیه وسلم افشاء اسرار الربوبیة کفر
یعنی ظاهر کردن اسرار ربوبیت کفر است وهر کرا
عشق رحمانی دارد آن عشق خود پدید آرندهٔ
اسرار نهانی است ونهان داشتن آن لازم است

اوراجه احتیاج آواز خوش شنیدن باشد
کما قال النبی صلی الله علیه وسلم من عشق وکتم
وعف ومات فهو شهید یعنی هرکه عاشق میشود
وآن عشق پنهان دارد وپاک باشد ان محبت
غیر بمیرد شهید سوال اگر کسی گوید که تغنا
ومزامیر حرامست اما هرکرا ان عشق بیمار پست
داروی اوست او رواست جواب این بیماری
در زمان حضرت رسالت وخلفاء راشدین
وتابعین وعلماء مجتهدین نبود یا بیماری
بود داروی ایشان در یافتند از ین اعتقاد
انکار خدا ورسول او وخلفاء راشدین
وتابعین وعلماء مجتهدین لازم آید وانکار
ایشان کفر بود حبا نچه شفاء دلها ورحمت آدمیان
ایضا وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة
للمومنین وسبب قرب ایشان حق تعالی قرانرا
گفته است که یا ایها الناس قد جاءتکم موعظة
من ربکم وشفاء لما فی الصدور وهدی ورحمة

للمومنین

للمومنین عبارة از انست ایضا قل هو للذین
آمنوا هدی وشفاء اشارة بر انست ونه هیچ
آیات واحادیث آمده است که هرکه آواز خوش
بشنود اورا شفاء دلست این همه افتراء ایشانست
که گمراه شده اند واعتقاد بد دارند که وجعلنا
علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه وفی آذانهم
وقرا در ذات ایشانست الغرض جماعتی بیش
فقر بطریق الزام آمده اند که ایشان تغنا و
مزامیر را دوست میداشتند وخود را درویش
مینامیدند واز معنی این بیت سوال کردند
بیت بشنو از نی چون حکایت میکند ** وز جدائیها
شکایت میکند جواب گفتم که نی چه چوب راست گویست
که از مطلوب خود جدا فتاده است شکایت
میکند نه احوال وصل بیان میکند که من واصلم
هرکسی بیک وجه از مطلوب خود جدا افتاده است
واو از هر وجه جدا افتاد که جدائیها گفته است
همچنین هرکسی بیک نوع بعید درگاه است شیطان

بر هر ان نوع بعید در کاهست بس نی احوال بعید
بیان میکند که شکایت است از احوال قرب که
وصال است رباعی تا بکی در ناله باشی جون دهل
دیگر جوبی :: از تهی و بعدمی نالدنی از غیروی
دایم زهرشی :: تا بکی در ناله باشی در تکو بو همچو جو
همچو دریا باش دایم در خموشی نیکجو :: تا بکی در ناله
باشی دمبدم جون زوبهان :: راه میرهد در خموشی
همچو شیران ای جوان :: تا بکی در ناله باشی همچو طفلان
زار زار :: در طریقت باش بالغ دایما ای شیرخوار
تا بکی در ناله باشی همچو بلبل بوالهوس :: باش جون
پروانه دایم جان فشان در یکنفس :: تا بکی از باد
در حرکات آیی همچو خس :: ساز محکم بیخ شریعت
جون درختان هر نفس :: تا بکی در جنبش آیی
همچو ابر نوبهار :: باش محکم در شریعت همچو کوه
ای هوشیار :: تا بکی در ناله باشی همچو زاغ و همزغن
در سکونت همچو بازان باش ای مرد کهن :: شیر وحش
از برای صید لقمه در وجود :: این عجیب بین نفس سگ
صیدش

صیدش کند کود و بنود :: جون تو نبی از لعل
عرفان هم محبت همچو کان :: خویشتن را ای جوان
هر لحظه دایم قدردان :: تا شاه بابی روح
تو از بهر صیدست در جهان :: زانکه نفست هر زمان
صیدش کرد دهان :: شرم بادا از خدا
و مصطفی و اهل حال :: اینچنین حالی که داری
با امیدی وصال :: این نصیحت از حسین
تا توان بشنو همی :: ذره حق تا شود در درونت
هر همی :: بس بباید دانست که شیطان بسیار کسان
را ره زده است خصوصا این دو قوم را جماعت
قومی میگویند که ما در عشق و محبت حق تعالی
مستغرقیم بان کمال شراب و انواع کیفیا میکنیم
عشق و محبت ما زیاد میکردد قومی میکویند
که ما در عشق و محبت حق تعالی مستغرقیم با آواز
خوش شنیدن و حسن دیدن عشق و محبت
حق تعالی ما زیاده میشود و ذوق و حالت
نیز زیاده میشود و کویند که ما در میان بستم

که خود گوینده است وخود شنونده وخود شاهد است
وخود مشهود **نظم** خود سخن گوید وخود
می شنود غیر کجاست :: این گفتن شان از رہ تحقیق
جداست :: گر چه گوینده وشنونده همو نیست همو
اما صفت موهوم مذا خداست :: گر چه هم او علی
عیانست عیان :: لیکن صفتی هادی ومضلی بر ماست
پس اینجا غلطی عظیم افتاد این دو قوم را
که حالت وذوق خود را ترجیح میدهند بر حالت
انبیا وصحابه وخلفاء راشدین وعلماء مجتهدین
یعنی ایشان این حال نداشته اند ما داریم وایشان
نفهمیدند ما فهمیدیم هر کدام این حال نی نطیبست
چون او جوانست از این گفتار واعتقاد این دو قوم
کافر میشوند نعوذ بالله منها باین مسند این
دو قوم را شیطان ره میزند وگمراه میکند ودر
ضلالت می اندازد **جنانکه** از خوردن شراب
وبنگ وانواع کیفیات خیالات باطله واوهام
فاسده بیدا می شوند همچنان از شنودن آواز خوش

ودیدن

ودیدن
حسن خیالات باطله واوهام فاسده بیدا
میشوند چنان خیالات واوهام که هرگز ندیده
باشد ونه شنیده وپندارد که از عرفانست
واز محبت وعشق است وجذبه وحالت است
چون از انواع کیفیات وآواز خوش شنیدن
مست گردند وبیهوش شوند شیطان از وجه
لون چیزها بنمایدشان که مشاهده حق
تعالی است وندانند که حصول اصل معرفت
حق تعالی از عبادت اشکالست واز بدعت
ونامشروع حاصل چون شود وحصول
عشق ومحبت وذوق وحالت ویقین ومعرفت
آن حالت روحانی وروحانیت وعنایت
الهیست ربانی است نه از کسب حاصل میشود
نه از سبب وآن سریست درمیان مولی وبنده
واز سر خار خار عشق وانوار تجلیات الهی
که خاص در ذات آدم است ملائکه مقرب
محروم شده اند با ذاکران بدعت وضلالت

حاصل چون میشود **نظم** قدسیان را عشق هست
و درد نیست ∴ درد را جز آدمی در خورد نیست ∴
اکمل انسان بود خاص از ملک ∴ می نداری
این سخن را هیچ شک ∴ آدمی را زانکه دیدار است
و بس ∴ غیر آدمی نیست دیدارش بکس ∴ مظهر
ذات و صفات شاد می است ∴ جلوه گونا گون
ز حق در هر دمیست ∴ **وجه** دوم که مانع آن
از روی حالات و واقعات و تصوف و طریقت
و حقیقت است اینست که آواز خوش را لذتها
بسیار است از آن جمله لذت نفس است و لذت روح
و لذت نفس آنست که اگر کسی را محبت دنیا
و اخلاق ذمیمه باقی باشد چون غرور
و ریا و حرص و هوی و حسد و حقد و کینه
و طمع و بخل و مانند آن و دل وابسته بمطلوب
کونین باشد او را آواز خوش شنیدن بمطلوب
دنیا کشد و لذت آن بنفس رسد و لیجا او را
شنیدن حرام بود چونکه آواز خوش شنیدن

کبر و نفاق

کبر و نفاق و محبت دنیا و زینت دنیا زیاد شود
خبر ابن عباس روایت میکند از رسول
صلی الله علیه که الغناء ینبت النفاق فی القلب
کما ینبت الماء البقل او از خوش و مزامیر و سرود
و نفاق و کبر را بر ویانند در دل چنانچه
بر ویاند آب گیاه را و اگر کسی را لذة روح باشد
و آن دو طایفه اند مبتدی و منتهی و سیوم ایشان
مقلد این دو طایفه بس مقلد را لذت جنان
یافته میشود که او اطوار قلوب و احوال روحی
نکرده باشد و تزکیه نفس و تصفیه دل و تحلیه
روح نیز نکرده باشد او را از آواز خوش رقت
در پیدا شود و از رقت گریه حاصل میشود
دانکه از قرآن خواند و از نماز و روزه و از
تسبیح و ذکر رقت در پیدا نمیشود و او از خوش
شنیدن بهتر از نماز و روزه و تسبیح و ذکر داند
او را بکفر کشد و نیز دیک لعنت شود **قال** النبی
صلی الله علیه و سلم صوتان ملعونان فی الدنیا

والآخرة وهمان صوت المزمار عند نغمته
وصوت الویل عند مصیبة یعني دو آواز ند
لعنت کرده شده در دنیا و آخرة یکی آواز مزامیر است
در وقت نغمه ود یکر آواز نوحه در وقت مصیبت
پس اکر مبتدي آواز خوش شنود او سر تا پای
آتش است و درون و برون او سوخته است و آتش
بقا زدن از آواز خوش و از حسن دیدن روا نیست
چونکه آتش او زیاد شود و تمام هیزم جسم او
بسوزد و جان بحق تسلیم کند جنانچه زهر قاتل
که هلاکت جانست حرامست همچنین چونکه اکثر کسان
بحق تسلیم کرده اند و از مقصود اصل باز ماندند
و در مقام عشق کرفتار شدند و علم الله و قرب
حق تعالی نتیجه عشق است از آن دور ماندند
بیت ای دل تو اکر بعشق مستی مردی : و ز خون
جکر باده پرستی مردی : نی نی غلطم که جلا اینها
سهل است : و ز قید خودی اکر برستی مردی :
ارباب محبت که ز خود بیخبراند : ز آواز خوش و حسن

زحد بجزند

زحد بجزند : مستغرق خورشید حقیقت
هستند : و ز هستی خود تا ابد بیخبراند : جنانچه
در تذکرة الاولیا می آرد که شیخ حسن بصري را
مریدي داشت که هر کاه که آیتی از قرآن بشنودي
خود را بر زمین زدي و نعره زدي شیخ او را
منع کرد و کفت که الصعقة من الشیطان یعني
نعره زدن آواز شیطانست و نیز نقلست که حضرة
بایزید بسطامي را مریدي داشت یکبار نعره زد
شیخ او را منع کرد و کفت که نعره زدن کار خر است
که نعره زدن سخت زشت و مکروه که ان
انکر الاصوات لصوت الحمیر عبارة از آنست
پس اکر منتهي باشد او خود غریق رحمت است
و قریب بارکاه عزة و مقیم حریم قربت است
و برخوردار از نخل وصلت و از اسرار الهی مالا ماست
و مست از شراب وصال لایزالست او را جه احتیاج
از آواز خوش شنیدن و حسن دیدن باشد جنانچه
سلطان ابو سعید ابو الخیر میفرماید نظم

اي دل جو خدنکش رکجان بکشود ؛ میماي
بکس آن رکخون الودن ؛ سیلاب جنانکه
نشنوند آوازت ؛ میسوز جنانکه بر نیاید دودت
پس اکر کسي در استغراق عشق ومحبت بیعقل
وبیهوش شود نقصان طریقت است اورا
جواب طریقت باید داد رباعي سیلاب شوق
جانا تا راه عقل وهوش است ؛ وارسته شد
ز سیلاب انکس که او خموش است ؛ جون عقل وهوش
مارا از اصل بحر درها است ؛ کن بنده کیش رافم
دُرها جو درد وکوش است پس بباید دانست که
اکر کسي را سیلاب شوق غلبه شود وهوش از وي زایل
کردد سنک وکلوخ سد شرع ویران شود وکل
ولاي بید شود وفتنه او و مسلمانان دیکر شوار
شود وباغ روحاني که در آن میوهاء کوناکون
از عرفانست وکلهاء رنکارنک از ایقانست خراب
شود وآن حالت واستغراق را اعتبار نیست که اکر

جانب

جانب بباید وجانب دیکر بکند اما قصور
کرده واذار رسانده واعتبار آن دارد که
آنکه از اصل بحر بقدر عشق ومحبت وذوق
وحالت ینبوعي بدست آید ان ذکر دایمي
وحضور دایمي ومشاهده دایمي که ازین سه
جزها بدست مي آید که شرح آن نمي توان کفت
وان سیلاب بحر ویرانکي حاصل نمي شود پس
عقل وهوش درها از خزاین حق تعالست
وقدر این بشناس اکر هستي خیر الناس وبیعقل
وبیهوش شدن نشان ناقصین وخامیست
مادام که عقل وهوش در جانست امید وصال
جانانست جون کسي از عقل وهوش رفت است
از راه باز مانده است وامید پایان ندارد ازین
جهت همه مسکرات حرام شد که عقل از آن زایل کردد
وهر جه از عقل زایل میشود آن هم حرامست جونکه
حق را از عقل میتوان شناخت واز عقل قریب
او میتوان شد نه از بیعقلي جنانکه همه انبیا

مستغرق مشاهده حق تعالی بودند اما هر چند
استغراق ایشان زیاده تر عقل و هوش ایشان
کاملتر و بیعقل و بیهوش شدن نشان تجلیات
شیطانیست و جنونیت است و استدراج اگر
از و چیزهاء عجایب و غرایب دیده شود و آن
حالت شیطانیست نه رحمانی چونکه شیطان را بسیار
قدرتست او بجانب خود میکشد و چیزهاء عجایب
و غرایب حاصل کند و بنماید چنانکه فرعون
را و دجال را و مانند ایشان بیت نکته با تو بگویم
ای جوان ∴ بشنو از من هر زمان از گوش جان ∴
رنگ باز و هم زغن باز یکی ∴ زانکه یکرنگند ایشان
بیشکی ∴ آن زغن مردارجوی و نجس خواه ∴
باز را باشد نشستن دست شاه ∴ در میان کاذبان
و صادقان ∴ فرق باشد اینچنین و آنچنان ∴
از شریعت شد رسن در پای باز ∴ میکند با شاه
ناز و هم نیاز ∴ هم صدای امر و نهی در پای اوست
دست شاهش دمبدم هم جای او است ∴

وقت صیدش

وقت صیدش چون زنند طبلش ز دور ∴
جمله مرغان میشوند از وی نفور ∴ او شود مرور
زور او رهمی ∴ آن ز نعره شاه باشد هر دمی ∴
صید چون کرد آن زمان شد نزد شاه ∴
میکنند هم یکدگر پنهان نگاه ∴ میکنند ناز و
کرشمه هم کر ∴ زانکه هستند هر زمان بس جلوه گر
نیست واقف هیچکس ز اسرارشان ∴ چونکه دارند
هم دگر حب همان ∴ گر تو خواهی تا شوی از شاه باز ∴
در شریعت هر زمان جان را بباز ∴ در شریعت کن
رسن در پا بیقین ∴ تا شود حاصل ترا حبل المتین ∴
گر تو هستی در ره او همچو باز ∴ از شریعت کن رسن
با صد نیاز ∴ ور تو هستی همچو زاغ و هم زغن
از شریعت کی توان کردن رسن ∴ پیشهٔ زاغ و زغن
باشد یقین نجس دنیا را بخواهند این بین ∴
نیز خواهند راحت نفس و هوا ∴ کی رود در ره چنین
حالت خدا ∴ هم شود الحاد و بدعت حاصلش ∴
کی شود او را بسی زنده دلش ∴ گر تو بازی جان

بباز ودم مزن ∴ پاي خود را از شريعت كن رسن
سرها بايد كردنت در هر مقام ∴ در شريعت باش
كامل ني چو خام ∴ يد الله تا شود هر دم نشت ∴
چشم خود را غره شه بايد ببست ∴ هم ز نيك شاخ خند
خار وكل يقين ∴ خار موذي هست وكل نافع بين ∴
همچنين است سنت وبدعت عيان ∴ شرع نافع هست
وبدعت شد زيان ∴ نيز نفس وروح باشد در بدن ∴
كر تو مردي عارفي بشنو سخن ∴ مثل فرعونست موسي
اي جوان ∴ مصر دارا هر دو خواهند اين بدان ∴
شد موكل نفس را شيطان همي ∴ روح را با شد ملك
در هر دمي ∴ روح خواهد قرب حق در هر زمان ∴
نفس خواهد بعد حق را اين بدان ∴ اينچنين اند
اهل شرع وملحدان ∴ بشنو وفهم بكن از كوش جان ∴
معجزه باشد بموسي اي جوان ∴ هست استدراج
فرعون عيان ∴ هست فرعون در قرب مردمان ∴
هست موسي رهنما سوي جنان ∴ بدعتي وملحدان

فرعون دان

فرعون دان ∴ اهل شرعند همچو موسي اي جوان ∴
نيز يك رنكند از روي ذهب ∴ جون محمد
مصطفى وبو لهب ∴ شد محمد واصلي حق بر دوام ∴
بو لهب شد واصلي شيطان مدام ∴ هم دو آهو منجري اند
هر دم كياه ∴ از يكي مشك است وز يك خون سياه ∴
كاو عنبر مشك آرد اي جوان ∴ كاو ديكر را بود سركين عيان ∴
در ميان اهل شرع وبدعتي ∴ اين بود فرقي
بدان بي زحمتي ∴ هم شدند يكرنك ني وني شكر ∴
شد يكي خالي وديكر پر شكر ∴ هم دو زنبورند
يكرنك اي جوان ∴ از يكي شهد است وز يكي زهر دان ∴
اينچنين تمثيلها بسيار دان ∴ در ميان كاذبان
وصادقان ∴ در ره او مي ببايد فرق كرد ∴
كر تو مردي عارفي واهل درد ∴ يا الهي بر حسين ناتوان ∴
شرع احمد كن نصيبش هر زمان ∴ فصل ببايد دانست
كه عقل كامل جز انسان كامل ندهند هر كه از عقل
بهره يابد از انسانيت بيبهره شد جنانكه در خبر است
جون حضرت رسالت بمعراج شد وقت باز كشت حق تعالى

سه جوهر بشنا و نهاد امر شد که یکی را اختیار
کن جوهر ایمان و جوهر حیا و جوهر عقل حضرت
درماند که هر سه بهتر اند کدام بردارم حضرت
جبرئیل تعلیم داد که یا رسول الله جوهر عقل را
بردار که از عقل این دو هر بدست آید و اگر عقل
نباشد ایمان جوهر حیا هر دو فوت شوند
ای عزیز از جوهر عقل قواعد شریعت که ایمان
و حیا و سایر عبادات ازو کامل است بدست
بدست بیار و از روشنائی چراغ شریعت خارهاء
ضلالت و بدعت در راه طریقت ببین و از شعاع
امتیاز درهاء عقل و هوش و دولت و بلندی
میدان حقیقت بدان **رباعی** از چراغ شرع و سنت
در ره جانان بسی * خارهائی از ضلالت
دیده شد از جان بسی * ماند باقی عقل و هوشم
این دو در درج عشق او * معدن جانان پر شده است
از جوهر عرفان بسی * بنشین بسوز مجوش و بساز

مخروش

و مخروش و باده عشق و معرفت و ذوق و حالت
بنوش و منوش یعنی از دست مروات بزم شوق
و محبت مجلس جانان آراسته کن و از نغمه نوحه
جانان مجلس جانان فرح ساز و از شمع شرع فرح
و سنت مجلس جانان روشن کن و از عود صیانت
و از عطر متابعت حضرت رسالت معطر کن و از نغمه
شاهد روح منور ساز و از خار خار رقاصه
مزین کن و شراب کوثر گون از شوق معرفت بنوش
و مشو از عقل و هوش و لذت هر چیز بدست
بیار و فریاد هل من مزید بر آر **حکایت** نقلست
که مسافری بود و شهر بشهر و ده بده میگشت روزی
از روزها در دهی رسید و در خانه از آن ده در آمد
و صاحب خانه را دختری با جمال داشت و بدست آن
دختر برای آن مسافر آتش فرستاد و آن مسافر
بمجرد دیدن آن دختر بیهوش شد و دستهاء
او در آن آتش افتاد و آتش گرم بود دست بسوخت
و بعد از مدتی بهوش آمد و خبر خودش نماند

وکرد خانهٔ او میکشت ودیوانه کری پیشهٔ خود
کرد وهمسایهٔ آن ده را بر وی رحم آمد والدین
آن دختر را گفتند که کدخدائی این دختر
خواهید کرد اما به ازین نامراد کرا بیک گفتند
قبول داریم اما دختر را بپرسیدم چون دختر را
پرسیدند گفت قبول ندارم گفتند چرا گفت
این سریست نمیتوان گفت وچون بارها گفتند
جواب ایشان گفت که این در طلب خامست ودر عشق
من ناقص گفتند چرا گفت مجرد دیدن من بیهوش
میشود وتماشای حسن من چون بکند وقدر کلام
من وذوق وناز کرشمهٔ من کجا بداند وطاقت
وصل من چون بیارد بیت تا توانی تو مشو از
عقل وهوش هفت دریا هر دم یکدم بنوش
کر تو داری درد او درمان مجو راه میرو هیچ پایان
پایان مجو پیشه سازی سوختن اما مجوش
ناقصان را پیشه شد هر دم خروش کاذبان را نعرها
شد چون شغال هست شیران را خموشی کل حال

زاغ را فریادها باشد بسی همچو بازان در خموشی
بی کسی سوز اندر عشق او اما بساز تا توانی
پیشه کن هر دم نیاز جانفشان در عشق او مردانه
وار دم مزن از درد او پروانه وار دم فرو کن
ای حسینی اما بهوش تا توانی دمبدم دردم بکوش
پس باید دانست که بسیار کسان را آن دختر دیدن
از او آن خوبی وحسن دیدن مرغ جان از کوه شوق
قفص وجود شکسته پرواز کرد یعنی جان بحق
تسلیم کرد وبسیار کسان را آتش عشق در هیزم خودی
افتاد وتمام هیزم جسم بسوخت وجان بحق
تسلیم کردند وخاکستر شدند وبمقصود اصل
که حق تعالی است نرسیدند اینجا بود که عشق
بجای تخم است وتوحید ومعرفت بجای
شاخ وبرگ است وعلم الله وتجلیات ومشاهده
بجای گل ومیوه است نظم عشق همچو تخم آمد ای
جوان در زمین نیستی باید نهان
نفی واثبات آمده همچون درخت شاخ وبرگ

او بود هم معرفت **نظم** هم شهود حق تعالی کل بود
میوهٔ او وصل جانان کل بود . بس تخم عشق در زمین
نیستی بنهان نشود محکم نباشد شاخ و برگ
و گل و میوه کجا پیدا شود و پنهان تخم عشق
داشتن فرض است و بجهت آنکه قواعد شریعت
و طریقت و حقیقت است نیز فرض است از ینجهت
اتفاق کلی است جمیع مجتهدان اهل سنت و جماعت
که تغنا و مزامیر و دف و نی و طنبور و بربط و رباب
و مانند آن هم حرام است حتی که قرآن خواندن
همه عبادتست اگر کسی بلحن خواند نیز حرام بود
چنانچه اگر کسی قرآن خواند بقلم آواز خوش و هیچ
کم و زیاد و لحن نشود و مقام هم رها نکند بازهم
مکروه بود **کما قال** النبی صلی الله علیه وسلم زینوا
القرآن بحسن الصوت باداء القواعد والمخارج
لا بصوت اللحن **پس** اگر ذرهٔ در دین آواز خوش
نفع میبود در اجتهاد مجتهدان اختلاف
می افتاد و در میان جمیع مجتهدان اتفاق

مثلا اگر کسی احسن [illegible]

کلی است

کلی است که حرامست و هر که حرام کرده خدا و رسول خدا
و اتفاق مجتهدان مکروه داند کافر گردد و هم
جای حلال دانستن **چنانچه** در تمهید ابو شکور
که هر که لهو و لعب و رقص و غنا و شعر مکروه نه داند
کافر گردد زیرا که تحریم اینها ثابت است بجز قرآن تر
بود و بدلالت نص و باجماع امت و طفیل این بهر
پیغامبری بود **ای عزیز** اگر از محبت الهی احوال لایزالی
و مقامات عالی بدست آری باید که آن محبت
و احوال آن پنهان داری **کما قال** النبی صلی الله علیه وسلم
من عشق و کتم و عف مات فهو شهید و خود را
از نامحرمان نیز پنهان داری **کما قال الله تعالی**
اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری **اگر احوال**
نهانی ظاهر کنی از دو عتاب گرفتار شوی یکی
آنکه هر که سر شاهان اظهار کند لایق ... نزدیکی
و دیگر آنکه با سرار دیگر مطلع نسازند و اظهار
اسرار نهانی کفر بود **کما قال** النبی صلی الله علیه وسلم
افشاء اسرار الربوبیة کفر یعنی ظاهر کردن

اسرار ربوبیت کفر است جنانچه محققان کامل و عارفان
واصل کفته اند که اکر کسی را عشق و محبت و ذوق
و حالت حاصل شود و مطلوب او کردد بس عابد آن
ذوق و حالت باشد نه عابد حق جونکه وسیله مطلوب
عین مطلوب شدن کفر بود کما قال النبی صلی الله
علیه وسلم من احب لله لغیره فهو شریک بالباری کما قال
الله تعالی وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم اکثر این دعا میکرد
اللهم انی اعوذ بک من شرک الخفی و حق تعالی
نیز در صفت او خبر میدهد کما زاغ البصر وما
طغی بس طاغی و باغی مایل باحوال باطنی شدنست
و مطلوب کشتن آنرا که فنا شیوه و فقر آیین است
نی کشف و یقین نه معرفت نی دینست ، رفت او ز میان
همین خدا ماند خدا ، الفقر اذا تم هو الله اینست
دنیا جمله قیصر و خاقان را ، تسبیح فرشته را صفا رضوان را
دوزخ بد را بهشت مر پاکان را ، جانان مارا و جان
من جانان را ، باب چهاردهم در باب حسن دیدن

وحقیقت

وحقیقت آن قال الله تعالی قل للمؤمنین یغضوا
من ابصارهم ویحفظوا فروجهم ذلک ازکی
لهم ان الله خبیر بما یصنعون وقل للمؤمنات
یغضضن من ابصارهن ویحفظن فروجهن
ولا یبدین زینتهن بکوای محمد مر کروینده کانرا
که بپوشند دیده های خود را از دیدن نامحرم
ونکاه دارند فرجها خود را از حرام آن باکیزه ترست
مرایشانرا بدرستی که خدا تعالی داناست بآنچه
میکنید از چشم ودیکر ای محمد بکو مر زنان کرویده را
که بپوشند دیده های خود را از نکریستن نامحرم
ونکاه دارند فرجها خود را از زنا و ظاهر
نسازند ارایش خود را ای عزیز در حسن دیدن
دو طایفه اند اهل هوا و اهل فنا و اهل هوا
را خود ممنوع است بآیات وحدیث و ا
خبار قال النبی صلی الله علیه وسلم النظر زناء
العیون یعنی نظر کردن بنامحرم زنا چشمهاست
ایضا النظر راس الذنوب یعنی دیدن

بنا بر عموم زمان سر همه گناهانست چنانچه در
ذخیرة الملوك امیر کبیر سید علی همدانی قدس الله
سره میفرماید تیز ترین پیك شیطان در وجود
انسان چشم است زیراکه هواس دیگر در مساکن
خود ساکن‌اند وتا چیزی بدیشان نمیرسد باشد که
آن مشغول نمیتوانند شد اما دیده که از دور
ایام را صید میکنند واهل فنا که باصل عرفان
نارسیده از جهل خود پندارد وچنان گردد که ما حسن
همه خدائیم خدا بحسن خود تماشا میکنند وخود را
در میانه بیند داند که همه اوست ودر گمانی میماند
که آن گمان او از مقصود اصل که حق تعالی است باز
میدارد چنانچه بزرگان گفته‌اند که توحید بسه
وجه است توحید وهمی وتوحید علمی وتوحید
عینی ودر توحید وهمی وعلمی بسیار عقاید فاسده
وعزائم باطله وتوحید ناپسندیده پیدا شوند
اگر مخالف شرع شود وملحد گردد واگر موافق
شرع باشد موحد گردد واصل عرفان حاصل شود

پس

پس اگر مخالف شرع شود از حسن دیدن لذت گیرد
وصیقل او پیدا شود وصیقل او حجاب او گردد
که آنرا حجاب نور گویند وندانند که درون وبرون
عارف انواع تجلیات الهی وجلوه رخ لایزالی
ونور حجاب وجلالی ظاهر تر است از حسن دیدن
او را چه احتیاج حسن دیدن باشد وهر که را شاهد
روحانی جلوه گر شد او را حسن دیدن زهر قاتل شد
بیت بسته را حسن دیدن زهر قاتل میشود
منتهی را حالتش از حسن زایل میشود پس عاشق
صادق کسی است که از وجود خود خدا را حاصل کند
چنانچه امیر کبیر سید علی همدانی قدس الله سره العزیز
میفرماید بیت از کنار خویش میابم دمادم بوی یار
زان همی گیرم بهر دم خویشتن را در کنار بیت
چه احمق بود آن مجنون که عاشق گشت بر لیلی
چو لیلی رفت از آن دستش پشیمان ماند از لیلی
منم آن شمس تبریزم که عاشق گشته‌ام بر خود
چو خود را در نظر کردم ندیدم جز خدا در خود

پس باید دانست که هرچند صفاء دل زیاده
حصول توحید حقیقی و معرفت و قرب حق تعالی
زیاده تر که دل آینه جمال جانانست نظم دل
بدست آور کمال وی ببین آینه کن جان جمال
او ببین ∴ دل ببیند هر که او کامل بود ∴ کل به
بیند هر که او جاهل بود ∴ مرد ظاهر بین بود
صورت پرست ∴ مرد باطن بین ز صورت
او بر است چنانچه حضرت شیخ عطار نقل
میفرماید که دانشمندی بود او را شاگردی فهیم
بود ناگاه آن دانشمند را کنیزکی جمیل بود
آن شاگرد بر وی عاشق شد و آن فهم و ادراک
آن شاگرد را نماند و از ان احوال آن دا
نشمند واقف گشت و آن کنیزک را آراسته ۵۱
پیش او آورد و گفت این کنیز را نیک
بنگر پس روز دیگر آن کنیزک را داروی
مسهل داد و رگ نیز گشاد و خون او و اسهال
او بر طشت گرفته و آن کنیزک را رنگ نماند

وزرد

وزرد شد و ضعیف و نحیف گشت و پیش آن
شاگرد آورد و گفت یا استاد حسن این کنیزک شد کجا
و آن طشت پیش او نهاد و گفت در این خون
و اسهال او در وجود او بود این را عاشق بودی
و گرنه کنیزک همونست پس آن شاگرد از آن توبه کرد
و پشیمان شد پس باید دانست که همراه همین
حالت در حسن دیدن و گرنه حسن روح
بهتر از حسن ملک و پریست که روح مظهر ذات
و صفات الله است و خلیفه خداست که انی
جاعل فی الارض خلیفه در شان اوست پس خود
باید عاشق شد و کوشش باید کرد تا خودی
نماند بیت عاشقان را میل با حوران جنت
شد ملال ∴ کی شود مایل دلی او بر زنان
بدخصال ∴ هر عجایب کز دو عالم هست آن
در تست و بس ∴ در وجود خود ببین فارغ
نشین از زلف و خال ∴ هر که را رخ می نماید
شاهد روحانیان ∴ او به زلف و خال مایل

نیست دایم ای بطال ؞ گر کسی را ذرهٔ از عشق جانان
شد خبر ؞ فارغست از زلف وخال وهم ز حسن
ای مرد ضال ؞ عاشقان را سوختن در ساختن
باشد بسی ؞ از سر انصاف بشنو این دلیل واین مثال
هر که نامشروع را مشروع داند ای حسین ؞
در شریعت هم حقیقت خون او باشد حلال ؞ چنانچه
ابو اللیث سمرقندی رحمة الله علیه میفرماید
که اگر کسی باشد که شمشیر کشیده در بازار میرود
وجب وراست مردمان را میکشد بهتر از انست که زنی
در بازار میرود وروی خود را مینماید وجب وراست
مردمان او را می بیند زیرا که آن کشتها شهید
میمیرند وبهشتی میشوند کما قال النبی صلی الله علیه وسلم
الزناء خربت البناء یعنی زنا کردن خراب کننده بناهاست
که در آن خانه هیچ برکت نماند چه بناء ظاهری
وچه بناء باطنی که عمارت دلست ای عزیز باید
دانست که زنا حرامست اما زناء فرجیست وزناء چشم است
وزناء گوشست وزنای زبانست وزناء دلست از دین

هم فرداء

فرداء قیامت حق تعالی خواهد پرسید کما قال
تعالی ان السمع والبصر والفواد کل اولئک کان
عنه مسئولا بس باید دانست که زنای چشم وگوش
وزبان ودل بدتر است زنای فرج زیرا که از این
زناها تحقیقت گناه کرده میشود واصرار میکند
وکافر میشود وزناء فرج عند الله وعند الناس
حرام میداند که هم وعید حق تعالی وهم سیاست
سلطان چنانچه در خبر است که یکی از اکابر صحابه
بزیارت امیر المومنین حضرت عثمان بن عفان
رضی الله عنها رفت ناگاه در اثناء راه نظر او بر زنی
افتاد همچنان پیش امیر المومنین حضرت عثمان
رسید وحضرت عثمان رضی الله عنها گفت که
از چشمهاء تو بوی زنا می آید اینجا از سر انصاف
نظر کنید که بغیر قصد دیدن بوی زنا می آید
وهر که بقصد به بیند وداند که این حالت
منست از زین بخدا میتوان رسید چه باشد
یعنی کو کفر که حرام را حلال داند وحق تعالی از حال

ظاهر و باطن ما مطلع است و شیطان از صورت
اصل عجایب و غرائب چیزها می نماید و داند که این
حالت منست کما قال الله تعالی یعلم خائنة الاعین
وما تخفی الصدور یعنی میداند حق تعالی خیانت
چشمها را که نظر بزنان و امردانست و میداند که
آنچه پوشیده ساختست در سینها که لذت آن شیطان
در دلهاء شما میرساند این آفت که بجان میرسد
نظم از سبب چشم بدان میرسد ؛ دیده فرو پوش
چو مرد صدق ؛ تا نشوی تیر بلا را هدف بیت
تکثر ما تشتهیه الانفس وتلذ الاعین بدان و چشم
از ماسوای حق بپوش چون مردان کما قال النبی صلی الله
علیه وسلم لعن الله الناظر والمنظور الیهما یعنی
لعنت کرد خدای عز وجل آنکسانی را که نامحرمی را بینند
و لعنت کرد آن زنان را که خود را بنمایند بنامحرمی چنانچه
در خبر است که حضرت امام اعظم رضی الله عنه شاگردان
بی ریش را پس پشت میماند و با ریش را برابر خود میماند
و نیز از و نقلست که چون از آیه فلما رای الشمس

بازغة

بازغة آفتاب را مونث غیر حقیقی تحقیق کرد
تا زنده بود بسوی آفتاب نظر نکرد و نیز در خبر است
که روزی امیر المومنین حضرت عمر رضی الله عنه
طلب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بیرون
آمده بود و نشاد در خانه بی بی حفصه که دختر
او بود داده ند چون در آنجا رسید حضرت را
نیافت با اضطراب تمام بیرون آمد ناگاه حضرت
در راه ملاقات شد و گفت یا عمر اضطراب برای
چیست گفت یا رسول الله از زبان مبارک تو شنیدم
که اگر مردی و زنی یکجا تنها باشد سیوم در میان
ایشان شیطان باشد تا وسوسه کند اینجا از سر
انصاف کن جائی که خلیفه ثانی بآن ذات شریف
ملاحظه کرد ما با آنکه خوشه چینان خرمن عرفان ایشان
هستیم ملاحظه کردن فرض عین دانم چنانچه در تذکرة
الاولیا نقلست که عیال ابو تراب نخشبی که فاطمه نام داشت
با ابو یزید بسطامی صحبت میداشت روزی حضرت
بایزید گفت که دستهاء ترا حنا نیک جلا شده است

روزی حضرت بایزید گفت که دستهای تو امروز رنگ
حنا شده است و رنگ گرفته است فاطمه گفت صحبت
میان ما و شما برای خدا بود چون نظر بر حنا
افتاد میان ما و شما صحبت حرام شد بایزید
خجل شد و مناجات کرد و گفت خداوندا نظر
ما چه بر زنان چه بر دیوار یکسان گردد بیت
اینجا از سر انصاف نظر کن از گوش جان بشنو و از دیده
دل ببین که حضرت بایزید سلطان العارفین است
از دیدن حسن خجل شد و مناجات کرد که زن و امردان
نه بیند ما را در راه حق صد چندان خجالت است
که منتهی عنا است و هم نهی خدا و رسول خداست
آن بر همه مسلمانان حرامست چه بر مبتدی و چه
بر متوسط و چه بر منتهی و اگر کسی گوید که بعضی را
مباح است و بعضی را حرام این کفر بود چنانچه در خبر است
که هر که را نظر بر زنان افتد و از ترس خدا تعالی چشم
بپوشد حق تعالی نوری در دل او پیدا کند که آن نور
وسیله هدایت حق تعالی شود و وسعت دل پیدا کند

واگر نه

واگر نه ببیند حق تعالی در دل او ناری پیدا کند
که آن نار وسیله ضلالت حق تعالی شود و تنگی
دل و تنگی گور پیدا کند بیت گر تو هستی مرد عاشق
شرم دار ∴ حسن دیدن عارف حق را چه کار نظم
ور تو مردی عاشق مسرور باش ∴ دایما از حسن
دیدن دور باش ∴ ور تو هستی عارفی و عاشقی ∴
چند لافی در ره او ای شقی ∴ گر تو هستی بند حسن
ای بو الفضول ∴ نزد جانان کی شود عشقت قبول ∴
دایما در حسن دیدن شرم باد ∴ تا نگردد حالت و عشقت
بباد ∴ دور باش از حسن دیدن دور باش ∴
ور نه نزد حق بسی مقهور باش ∴ حسن دیدن
هست بندی بو العجب ∴ چند باشی دایما اندر تعب
طالبا تو را دیدن حور بهشت ∴ نزد مردان هست
دیدکار زشت ∴ هم پری دیدن بود شر کشفان ∴
هم زنان بدخصال و امردان ∴ هر که مایل میشود
از درون حق ∴ کافر است و بت پرست و مرد شق ∴
اندرون حق بکن حق را طلب ∴ خیر درونت نیست عکس این عجب

روح مومن مظهر کل هست وبس غیر روحت
نیست مظهر هیچکس حسن دیدن خلردن
آمد بسی پشت کردن کار ره آمد بسی
حسن دیدن مرد را شیدا کند بندها و
قیدها بیدا کند نفس شیطان رهزنان
تند ای پسر دایما در حسن دیدن سربسر
حسن دیدن مرد را شد بند راه چه بکوهی
باز مانی چه نکاه حسن دیدن گر بود از چشم پاک
باز عاشق را کند هر دم هلاک حسن دیدن
هست شاخی پر زخار خارهائی او بسی چون
زهر مار خارها را کل چون بنداره کسی
هست مردی ناشناس و ناکسی حسن دیدن
لوح دل را زنگ شد عارفان احسن دیدن
ننک شد وارهید از خارها هر کو کل است
نی چون شبنم بلک او بحری کل است حسن دیدن
کار شیطانست وبس پشت کردن کار رحمان
نستو بس ای حسین از حسن دید پاک شو

جون

جون تو کشتی پاک بس بی پاک شو ای عزیز مرا در حسن
دیدن تجربهٔ عظیم افتاد کرانرا قیاس نیست
وآن چنانست که یاری داشتم ملا احمد ظفر نام
او در حسن دیدن بسیار مایل بود و کاهی از آن
پشیمان میشود روزی بما کفت که در حق ما
استخارهٔ بکن که از حسن دیدن ترقیست یا تنزل
بس جون استخاره کردم حضرت رسالت را صلی الله
علیه وسلم در واقعه دیدم فرمود ای حسین
اگر مردی باشد که مقام انا الحق طی کرده باشد
یعنی جز خدا هیچ نه بیند و نه اندیشد
و زنی نیز همچنان باشد اگر هر دو تنها باشند
سوم ایشان شیطان باشد و وسوسه کند
جنابخه در خبرست که هر زنی زاده شیطانست و هر
مردی را صد شیطان که در چشم نظر کننده می
آرایند و از صورت اصل جیزی دیگر مینمایند
و از راه حق میلغزانند بس بباید داشت که نه
نهی ظاهریست نهی باطنی هم هست وآنچه نهی باطنیست

می شد

بنی ظاهر هم هست اینچنان بود که اگر جامهٔ ظاهری
چرکین از نجس شود بوی بد آن باطن را برسد
واگر عطر مالد بوی خوش آن باطن را برسد
همچنین اگر بوی بد نامشروع جامهٔ نفس را برسد
آن بوی بروح را نیز برسد واگر بوی خوش مشروع
جامهٔ نفس را برسد آن بوی بروح را نیز برسد
واگر جشم را جراحت برسد وآن آزار روح را برسد
واگر روح خوشحالست وآن خوشحالی جشم را بـ
شکفتگی وخنده از دهان ظاهر میشود که آنچه
مانع شریعت است مانع طریقت وحقیقت هست
وآنچه مانع طریقت است وحقیقت است مانع
شریعت هم هست پس اگر کسی مانع شریعت را اختیار
کند وحسن دیدن مقید شود واز ذکر دایمی
واز حضور دایمی واز مشاهدهٔ دائمی اعراض
کند حق تعالی او را شیطان گمارد و وسوسه
کند واصل جزیی دیگر می نماید ومکر وحیله بنیاد کند
وداند که این حالت منست واز ین بخدا میتوان

رسید

رسید کما قال الله تعالی وَمَن یَعْشُ عَن ذِکْرِ الرَّحْمٰنِ
نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ وَإِنَّهُمْ لَیَصُدُّونَهُمْ
عَنِ السَّبِیلِ وَیَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ یعنی
وهر که جشم بپوشد یعنی اعراض کند از یادکردن
خدا تعالی از احکام حلال وحرام ملاحظه
نکند گماریم بر وی دیو را که سرکش باشد پس آن
دیو سرکش باشد مر او را همنشین ودمساز ومصاحب
وهر زمان وا آراینده در جشم او زنان وامردان
بوسوسه واغوا اشتغال نماید وبدرستی که دیوان
هر اینه باز میدارد قرینان خود را از راه حق
ومی پندارند که ایشان بسبب متابعت شیطان
وبمخالفت شرع راه یافته اند چنانچه نقلست
که در وقت شیخ حسن بصری که ابو عمرو امام القرآن بود
آن تعلیم کردی کودکی صاحب جمال بیامد که قرآن
بیاموزد ابو عمرو او را بنظر در وی نگریست از
الف الحمد تا سین من الجنة والناس همه قرآن فراموش
شد ونیز از عبد الله ابن الجلاء نقلست

که گفت روزی جوانی دیدم ترسا و صاحب جمال
در مشاهدهٔ او متحیر شدم و در مقابلهٔ او استادم
که جنید میگذشت گفتم یا استاد این روی با آتش
دوزخ خواهند سوخت گفت این بازیچهٔ نفس و دام
شیطانست که ترا برین میدارد نه نظارهٔ عبرت
چون جنید برفت در فراق آن یکبار فراموش شد
این هردو نقل در تذکرة الاولیا آورده شد چنانچه
نقلست که بزرگی را شیطان ملاقات شد و سو
گند داد که بعظمة آن خدائی که ترا آفرید مردمان
از کدام چیز میفرمایی گفت از دنیا اما صوفیان
دنیا را انداخته اند ایشان را از دیدن زنان و
امردان میفرمایم که از درون ایشان حامی درآیم
و در تصرف خودمی آرم و وسوسه کنم و از صورت
اصل چیزی دیگر مینمایم کما قال الله تعالی زُیِّنَ لِلنَّاسِ
حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِینَ یعنی زینت
داده شده برای مردمان و دوستی آرزوهای
نفس البتنا از زنان و پسران امردان که بدترین

دام شیطان

دام شیطان ایشانند لیکن از سر انصاف نظر کن
جائی که بسران خورد و زنان خود دام شیطان
باشند و نظر بر زنان نامحرم و امردان چگونه
باشد کما قال النبی صلی الله علیه وسلم النظر سهم
مسموم من سهام الابلیس یعنی نظر کردن بر زنان
و امردان تیریست زهرآلوده از تیرهای شیطان
چنانچه در خبر است که زن آن صحابه که زید نام
داشت بر شوهر خود از دیدن حضرت رسالت
حرام شد و بر حضرت مباح شد حضرت دعا کرد
که خداوندا کاشکی من نابینا بودمی تا نظر بر نامحرم
نیفتادی این نقل در اسرار الاولیا آورده بیت
عاقل کسی است که در خود تامل کند جائی که نظر
حضرت رسالت هم صفا و رحمة است چنین دعا کرد
حال ما یا چگونه باشد نظم در شریعت باش
دایم حق شناس ۞ تا نگردی از ضلالت ناسپاس
مرد حق را شرع دایم پیشه شد ۞ از ضلالت دائما
اندیشه شد ۞ در ضلالت کی بود مرد خدا

زانکه از حق نیست هرگز وی جدا ٭ گر تو مردی حق
شناس رهروی ٭ باش اندر شرع گر کامل تری ٭
کار کامل دایما در سنت است ٭ مرد کاذب دمبدم
در بدعت است ٭ شرع دایم راه اصل وحیلت است ٭
مبتدی و منتهی را قربت است ٭ قرب حق اندر سلوک
شرع دان ٭ شرع دایم پیشه سازی هر زمان ٭ ای حسینی
اندر شریعت خاک شو ٭ وز غبار شرک بدعت پاک شو ٭
کما قال الله تعالی ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَا
تَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ باب پانزدهم
در بیان باغ و گلزار دیدن و احوال آن برای بغرین باغ
گلزار دیدن و طایفه شدند اهل هوا و اهل فنا
و اهل هوا برای حظوظ نفس و راحت نفس می
بینند این خود مضموم و مهجوریست و حالت اهل
فنا آنست که بیندار و چنان کو دد که صنع حق تعالی
وقدرت او می بینم و داند که صنع و قدرت خدا خود
خدای بیند و خود را در میان نمی بیند و در
پندار عظیم و غلط بیم افتد و دعوی بیهوده

ونداند

ونداند که فرق میان خودی و خدائی چیست
و باغ و گلزار دیدن حظوظ نفس است و نفس بمکر
و حیله بدان جانب میل دهد و پندارد که صنع حق
تعالی می بینم پس اگر کسی در صنع حق تعالی عجب که
چگونه آفریده شد کفر بود زیرا که روایت است که
التعجب فی صنع الله تعالی کفر چونکه این همه قدرت
از لفظ کن ظاهر شده است که اذا اراد شیأ ان
يقول له كن فيكون عبارت از آنست از کار
مخلوق عجب باشد و از آفرینش خالق عجب و نداند
که هر که عاشق صادق است و عارف کامل درون
وی باغها کون و از ابر رحمت و فیض الهی است
و گلها رنگارنگ و از خار خار عشق نامتناهی است
و مستغرق در بحر و انس صانع است او را چه احتیاج
صنع دیدن باشد نظم در طریقت هر که صانع
بین بود ٭ هر که صانع بین بود جامع بود ٭
عاشقان از جان و دل با صانع است ٭ هر چه
غیر صانع است آن مانع است گر تو هستی مرد صانع بینی

مکند

بسی

که بیند صنع را هر کز کسی صنع بیند هر که مرد ظاهر است
کار زاهد باطنا که ما هر است • اهل باطن دم بدم
با صانع است • مرد صانع بین ز اهل جامع است
دیده صانع بین جو دیده از دلست • صنع بین را
دیده بر آب و کل است • کل ببیند هر که ظاهر بین بود
دل ببیند هر که آن و این بود • ای حسین از صنع
دیدن دور باش • نزد صانع دایما مسرور باش
بیت طالب بداند که هر که عارف حق است درون و برون
خود معرفت کوناکون دارد و جلوهای رنکارنک از رخ
جانان در جان او متجلی است و در دیدن حسن
صانع می باشد او را احتیاج صنع دیدن باشد
و هر که او را دل ویرانست دیدهٔ ظاهر خود مشغول
صنع دیدن میکند و هر که او را دل ا بدانست دیدهٔ
باطن خود بصانع دیدن مشغول میکند اینجا
صنع دیدن از صانع دور است و قدرت دیدن
از قادر مهجور جنانچه نقلست که روزی حضرت
بایزید را سببی سرخ در دست او بود فرمود که چه

سبب

چه سبب لطیف است ناکاه ندا آمد که شرم نداری
که نام ما بر سبب منهی و شیخ بیهوش شد و جهل
روز حلاوت طاعت نیافت و سوکند خورد که
من بعد میوهٔ بسطام نخورم و نیز نقلست
که رابعه بصریه قدس الله سره العزیز روزی
از روزها صومعه بود و خادمهٔ او برون
صومعه و فصل بهار بود و هوا بسیار خوش
آینده آن خادمه کفت یا رابعه برون بیا
تا صنع کوناکون بینی رابعه کفت یا ری تو درون
آی تا صانع بینی اینجا از دیدهٔ دل نظر که صنع
دیدن حجاب صانع آمد که رابعه برون نیامد
نظم که کسی را دیده صانع بین شود • صنع
دیدن هر کزش آیین شود • مرد عارف خود بخود
صنع است و بس • هم ز صانع نیست غافل یک نفس
انس صانع کار نزدیکان بود • کار دوران
پارهٔ آسان بود • صنع دیدن کار دورانست و بس
کار مردان عشق و عرفان است و بس • کار

مردان خون دل خوردن بود • یکنفس بی یاد او مردن بود

کار مردان حیرت اندر حیرتست • کار دوران صنع دیدن

راحت است اینجا از سر انصاف نظر کن و نیک تامل

نمای که صنع دیدن حجاب صانع بین شود و کسی را

که باغ و گلزار دیدن محض از برای حظوظ نفس

باشد و پندارد که صنع حق تعالی می بینم چه باشد

و نداند که صنع و قدرت حق تعالی دیدن آن حالت

روح است خواه باغ باشد و خواه غیر باغ هرجا که

باشد در حالت خود مشغول است و نظر از غیر خدا

بستنی است و درون خود فرو شدن و انواع

تجلیات الهی دیدن و از تماشای باغ و گلزار دیدن

روی گردانیدنست و باغ و گلزار حجاب نور دانستن

خنک جان نقلست که رابعه بصری قدس الله سره العزیز

روزی از روزها بیماری سخت داشت پرسیدند

که یا رابعه بیماری سخت داری سبب بیماری

تو چیست گفت دوش نظر ما به بهشت افتاده

بود دوست با ما عتاب کرد که نظر بغیر ما میکنی

اینجا

اینجا از سر انصاف نظر کن جایی که بهشت دیدن

عتاب آمد باغ و گلزار دیدن چه باشد این

بیت این سرو باغ تو تاوان تو • خانمان تو

بلاتی جان تو بس اگر کسی در قید باغ و گلزار

دیدن و جایهاء خوش آینده دیدن مقید میشود

از اصل معرفت حق تعالی که آن اصل حالت روح است

و صفت روح باز میماند و از لذت غزاء نفس

و شیطان محروم شود کما قال الله تعالی ومساکن

ترضونها احب الیکم من الله ورسوله وجهاد

فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بامره والله

لا یهدی القوم الفاسقین یعنی و مسکنها که

می پسندید آنرا دوست تر است بسوی شما از خدا

و رسول او و از جهاد کردن در راه او پس انتظار

برید و چشم دارید تا بیارد خدای تعالی عقوبت

خود را و خدای تعالی توفیق هدایت ندهد

بیرون زدگان از حد فرمان کما قال النبی

صلی الله علیه وسلم الدنیا حرام علی اهل الاخرة

والاخرة حرام علي اهل الدنيا وهما حرامان
علي اهل الله ونيز ميفرمايد كه ما شغلك عن الله
فهو صنمك جنانچه در خبر است كه وحي شد بداود
عليه السلام كه اي داود بندكان من از قوم
خود را بكوي كه عباده از اميد بهشت وترس
دوزخ مي كنند اكر بهشت ودوزخ نمي آفريدم
مكر شايسته عباده ايشان نبودم بيت
بحق كي راه يابد ناجوانمردي كه راه دل زند
اكنون زن وفردا حور وغلمانش جنانجه
بزركان سابقه كفته اند خصوصا حضرت بايزيد
بسطامي كه لو خطر ببالي الدنيا لتواضيت ولو
خطر ببالي العقبي نفسدت بيت كه ترا مشغول
خلد وحور كرد * تو يقين دان كه زخويشتن
دور كرد جنانجه ازين اسرار حضرت شيخ عطار
قدس سره الغفار نقل ميفرمايد حكايت
وقت مردن بو علي رودبار * كفت جانم بر لب آمد از انتظار
آسمانها در همه بكشاده اند * در بهشتم مسند بنهاده اند

همچو

همچو بلبل قدسيان خوش سراي * بانك ميدارند كه
اي عاشق درآي * شكر ميكن بس شادي مصحام
ز آنكه هركز كس نديدست اين مقام * كرچه
اين انعام واين توفيق هست * مي ندارد جانم
از تحقيق دست * زانكه ميكويد مرا با اين جكار
داده عمر درازم انتظار * هست بركم تا ز اهل شهوتي
سر فرو آرم باندر شوتي * عشق تو با جان من در هم سرشت
من نه دوزخ دانم اينجا نه بهشت * كر بسوزي همچو
همچو خاكستر مرا * مي نيابد جز تو كس ديكر مرا
من ترا دانم دين نه كافري * بكذرم زين اكر تو بكذري
من ترا خواهم ترا داغ ترا * هم تو جانم را وهم جانم ترا
حاجت من در همه عالم توئي * حاجت اين دلشده هوئي برار
يكنفس با من هم هوئي برار * جان من كر سركشد هوئي ز تو
آن زمان هائي ز من هوئي ز تو باب شانزدهم
در بيان عباده حق تعالي قال الله تعالي وان اعبدوني
هذا صراط مستقيم اي عزيز عباده سه وجه است
عامست وخاص است وخاص الخاص عام را عباده

جسماني چنان بود که چون نماز وروزه وحج
وزکوة وخیر وصدقات وغزا وبا کافرا وقرات
قرآن وذکر زبان ومانند آن وجسم پاک کردن
از هم عصیان چنانچه زبان را از بگفتن وچشم
ها را از بد دیدن وگوش را از بد شنیدن وپای را
بکار بد رفتن وشکم را از حرام وشبه خوراندن
وفرج را از فواحشه نگاه داشتن ومانند آن
اما عبادة روحاني چنان بود که موت ارادي
وخلاف نفس وترک هوا وترک عادة وعشق ومحبت
وذوق وحالت ویقین ومعرفت ومانند آن
وحصول اطوار قلوب واحوال روح وتصفیه دل
از خیالات بد ونیتهاي بد وتزکیه نفس از بخل
وعجب وکبر وریا ومکر وحسد وحقد وحرص وطمع
واز محبت مال وجاه وآرزوهاي گوناگون دنیا ومانند
آن اما عبادة رحماني چنان بود که حصول علم الله
وتوحید حقیقي ومشاهده وتجلیات وپاک گشتن
از همه گرد وغبار واز نگاه ماسوي غفار ومانند

ان وعبادت

عبادة رحماني چنان بود که در حصول ا لـ
آن وعبادت جسماني وروحاني ورحماني عبارتست
از شریعت وطریقت وحقیقت که الشریعة
اقوالي والطریقة افعالي والحقیقة احوالي
اشاره بر آنست که شریعت بجاي تخم است وطریقت
بجاي شاخ وبرگ است وحقیقت بجاي گل ومیوه
که اگر تخم نباشد هیچ بدست نمي آید کما قال علیه
السلام الشریعة کالشجرة والطریقة کالاوراق
کالاثمار یا قصه معرفت را شریعت بجاي بنا است
وطریقت بجاي حجرهاي گوناگون است که اطوار قلوب
واحوال روح است وحقیقت بجاي ایوانها وطاقها است
که علم الله ومشاهده وتجلیاتست پس اگر بناء شریعت
نباشد همه ویران شود اي عزیز بباید دانست
که فارغ از اشغال دنیا شدن نهایت عنایت ازلي
وفیض لم یزلیست وچون با این صفت موصوف
گشتي اوقات شریفها خود در طاعات وعبادات
گذرانید آن نیز عنایت الهي وفیض نامتناهي است

وچون توفیق عبادت رفیق تو شد آن نیز عبادت
از آن یا نگاه داشتن عنایت کلیست و رحمت
لم یزلیست که ریا در عبادت شرک بود که ولا یشرک
بعبادة ربه احدا عبارة از آنست وچون حق
تعالی ترا از ریا هم نگاهداشت بعد از آن عجب
عبادة است که عجب عبادة بدتر از همه چیزها باشد
چنانچه گفتند که عجب عبادة بدتر است از عذر گناه
چنانچه عجب عبادت شیطان بود که انا خیر منه گفت
وعذر گناه حضرت آدم را بود که ربنا ظلمنا انفسنا
گفت هر آن ساعت که طاعت پیش آری بنده
باطل که عجب خویش آری اگر خالق تو راضی نباشد
نماز و روزه جز باری نباشد منازا زهد و
کرامت که این راه بی ترس خوفست و بی آفت اگر تکیه کنی
بر فضل او کن همیشه جسم و جان را بدل او کن
تو اگر تکیه بر زهد و نماز است مکن تکیه که خالق بی نیا
زاست مشو بر طاعت بسیار مغرور که ابلیس از
آن گشت مقهور چنانچه در تفسیر قل اعوذ برب

الفلق

الفلق من شر ما خلق آورده که هیچ شری بدتر از شر
عبادة کرده نشود چنانچه هیچ مخلوق بدتر از شیطا
نست که او را این بدی از سوی عجب ~~هم نگاه دارد~~
عبادة پیش آمدن وچون حق تعالی از عجب هم
نگاهدارد بعد از آن منفعت گرفتن بجز حق تعالی آن
نیز مشکلتر است که عبادة کردن بجز حق تعالی خبط
میشود و خالص لله کردن آن بجز عنایت الهی میسر نیست
چنانچه اگر برای حصول عشق و محبت و ذوق
و حالت و یقین و معرفت و کشف و کرامت و خوارق
عادة کرده شود و مطلوب او گردد پس در حقیقت
عابد آن باشد نه عابد حق کما قال النبی صلی الله علیه
وسلم من احب الله لبره فهو شرک بالباری وایضا
کل ما شغلک فهو معبودک و نیز حضرت رسالت
اکثر این دعا میکرد اللهم انی اعوذ بک من شرک
الخفی خفی آن باشد که میل بجز حق تعالی کردن بود
اگرچه وسیله او باشد و این صفت خاص محمد رسول الله
و تابعان خاص او چنانچه حق تعالی میفرماید

ما كذب اغ البصر وما طغى وطاغي وباغي آنست كه
وسيلهٔ مطلوب عين مطلوب كردد اكر ازين هم
خلاص شوي عبادة خالصًا لله اوچه بكني بايد
كه عذر وتقصير پيشهٔ خود سازي چونكه عبادة
لايق دركاه كردن اشكالست جائي كه عبادة ملائكه
كه زنده كاني ايشان از عبادتست بدركاه حق تعالى
عبادة ايشانرا قدري نيست كه سبحانك ما عبدناك
حق عبادتك وظيفهٔ ايشانست يختص برحمته
من يشاء والله ذو الفضل العظيم تا دوست
كرا خواهد وميلش بكه باشد چنانچه در خبرست
كه حضرة صلى الله عليه وسلم در هر روز هفتاد بار
استغفار ميكرد چون سورهٔ نصر فرود آمد
كه در آن واستغفره انه كان توابا حكم شد
هر روز صد بار استغفار كردي چنانچه ام المؤمنين
عايشه صديقه رضي الله عنها روايت ميكند كه چون
سورهٔ نصر فرود آمد حضرة رسالت صلى الله عليه وسلم
بعد هر نماز استغفار كردي كه لايق دركاه كردن اشكالست نماز

كما قال

كما قال الله تعالى وذروا ظاهر الاثم وباطنه
يعني دست بداريد وباز ايستيد از كناهان ظاهر
وباطن كه كناهان ظاهر آنچه از جوارح ظاهر
ميشود وكناهان باطن ميل بدون حق كردن
بود كه قل الله ثم ذرهم في خوضهم يلعبون اشارة
بر آنست نظم من نه شاهي خواهم ونه سروري آنچه ميخواهم
من از تو هم توئي بس بيايد دانست كه در عبادت
ثابت باشي تا مراتب عبادت بدست آيد وقرب
حق تعالى حاصل شود كه از موافق عبادت درجات
ووصال حق يعني ميسرست كما قال الله تعالى ولكل
درجات مما عملوا وما ربك بغافل عما يعملون
ومر هر عمل كننده را مراتب است در ثواب از براي
عملهاي كه كرده اند نيست پروردكار تو بيخبر
از آنچه مردمان ميكنند براي دنيا يا براي
عقبي يا براي مولي پس از عبادة جسماني
وروحاني ورحماني مقصود خداست وارباد
خدا مقصود لقاء الله تعالى است وبهترين ياد خداي

یاد خدای نماز است که ذکر جهر و ذکر خفی از نماز
ادا میشود که ظاهر نماز قرات قرانست که در قران
رازها کفته میشود جنانچه حدیث نبوی
بدان ناطق است المصلی یناجی ربه یعنی نماز
کذارنده راز میکوید با پروردکار خود و باطن
نماز معراج مومن است جنانچه حدیث نبوی
بدان ناطق است که الصلوة معراج المومن نماز
معراج مومن است پس معلوم میشود که از ذکر جهر
وخفی مراد نماز است کما قال الله تعالی انّنی انا الله
لا اله الا انا فاعبدنی واقم الصلوة لذکری یعنی
حق تعالی میفرماید بدرستی که منم خدای نیست
معبودی مستحق عبادت بجز من پس مرا پرستش
کن و بپای دار نماز را برای انکه مرا یاد کنی
پس باید دانست که بهترین یاد خدا نماز است
و اطاعت او در امر و یاد کردن خدا از روی
اسما و ادعیه کار دو رانست و کار نزدیکان ادای
حدود الله است و لذة حدود یافتن است

وحکمت

وحکمت امر و نهی دیدنست که تقرب بحق تعالی از ادای
فرایض بسیار است اکر کسی لذة وحکمت امر
ونهی و فرایض و سنت نیابد امید آنست که بیابد
واکر نیابد بهتر از کسیست که لذة نیابد که عبادة
با ذوق ریاضت است و عند الله ریاضت را
شرفست جنانچه حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند
قدس سره میکوید که اکر عابدی ذوق عبادت
بیابد و ذوق او مطلوب شود پس عابدان ذوق
باشد نه عابد حق جونکه عباد او معبود او شود
پس باید دانست که قرب خاص بحق تعالی از ادای
فرایض و سنت است که امر کرده الله و اختیار کرده
محمد رسول الله و ادا کرده رجال الله و اسما و ادعیه
نقل است اکر ادا کنی بهتر و الا اخذان نمیکنند
کما قال اهل المعرفة والتوحید ذکر اللسان لقلقة
وذکر الفواد وسوسة وذکر القلب تفرقة
وذکر الروح مشاهدة وذکر السر معاینة وذکر
الخفی مکاشفة پس بهترین ذکر نماز است که ادای

ذکر جهر و خفی از آنست و تقرب از آن بود که وا سجد
و اقرب از آنست چنانچه حدیث معراجیه بدان ناطق
است که یا احمد هل تعلم بای وقت یتقرب العبد الی قال
لا یا رب قال جل عظمته اذا کان العبد جایعا او
ساجدا یعنی ای احمد میدانی یعنی میدانی که کدام
وقت نزدیک میشود بنده بمن گفت حضرت رسالت
نمیدانم ای پروردگار من گفت حق تعالی که بزرگست
بزرگی او چون می باشد بنده گرسنه یا در وقت سجده
هر کس که بیافت لذت قرب فارغ بنشست زاکل شرب و از شرب
کما قال الله تعالی تقربنی العبد اذا کان جایعا فقر مجو
کعبه چار ارکان نمود بجمش جز ذات حق نتوان نمود
جوع جان نیازی و ذل و غربتست چون کدنشت این
چار نجم قربتست در زمان حضرت مصطفی ابن هم
چهار بر اصحاب بود دایم انسکار باب هفدهم
در بیان مذمت بدعت و حقیقت آن ای عز یزید عت
دو معنی دارد یکی بدعت حسنه و دیگر بدعت
سیه و بدعت سیه خود مذموم آنست و بدعت

حسنه نیز

حسنه نیز بجا آوردن مکروه است اگرچه رواج دین در آن
باشد چونکه آنچه در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
نبود آن افراط و تفریط در دین روا نباشد انچنان
بود که طعام را غلغ اگر زیاده شود بی حلاوت شود و اگر
کم کرده نیز بی حلاوت شود که خیر الامور اوسطها عبارت
از آنست چنانچه در هر رکعت نماز رکوع یکبار است و سجده
دو بار است و اگر دو بار رکوع کرده شود نماز روا نبود
و اگر رکوع کرده نشود باز روا نبود و اگر سه بار سجده کرده
شود نماز روا نبود و اگر یکبار کرده شود باز روا نبود
چنانچه گفته اند که اگر زیادت علی الکمال نقصان همچنین
کم و زیاده کردن در دین عین خطاست که آدمی ضعیف
و حق تعالی موافق ضعف ما امر فرمود که یرید الله ان
یخفف عنکم و خلق الانسان ضعیفا یعنی میخواهد
خدای تعالی اینکه سبک کرده اند از شما احکام او امر آفریده
شده است آدمی ناتوان و عاجز یعنی حق تعالی از دست
آدمی آنچه باید همان فرمود و دشوار نفرمود که یرید الله
بکم الیسر و لا یرید بکم العسر یعنی میخواهد حق تعالی بشما

آسانی ونمیخواهد بشما دشواری که لا یکلف الله
نفساً الا وسعها عبارت ازانست وانچه موافق احوال
ما بود وخیریت دین ودنیا در آن بود آن هم حق تعالی
ورسول او فرموده وانچه خرابی بود بدعت وضلالت
است چنانچه امر در کم خوری که کلوا واشربوا ولا تسرفوا
انه لا یحب المسرفین اشاره بر آنست اما میانه باید
خورد نظم کرچه خدا کفت کلوا واشربوا : از پی آن
کفت ولا تسرفوا نظم نه چندان بخور کز دهانت بر آید
نه چندان که از ضعف جانت بر آید چنانچه در کافی
آورده که البدعة هی الامر المحدث الذی لم یکن من فعل
النبی واصحابه ولا من التابعین من اقتضاء الدلیل الشرعی
یعنی بدعت آنست که نو پیدا شده باشد ونه باشد
از کردار نبی صلی الله علیه وسلم وصحابه او ونه از تابعین
ونباشد در شریعت بروی دلیلی ونیز آورده اند
که البدعة هی زیادة فی الدین او نقصان منه یعنی
بدعت آنست که زیاده کرده شده در دین یا کم کرده شده
از آن چیزی که در دین نباشد پس افراط وتفریط

هیچ

هیچ کونه در دین اسلام روا نیست واکر بکنی مقصود
اصل نرسی اینچنان بود که مردی کنجی را طلب کند
ونشان آن کنج داده اند که فلان جاهست پس اکر
آن مرد بیشتر آن کنج رود بدست نیاید واکر پست تر
آن کنج بماند باز بدست نمی آید همچنین نشان
کنج رضاء حق تعالی است ولقاء او خدا ورسول او
داده است وهیچ چیز ظاهر وباطن نماند که ایشان
نکفته اند که ولقد ضربنا للناس فی هذا القرآن
من کل مثل اشاره بر اینست وان کفته خدا ومتابعت
پیغمبر او کم وزیاده کردن کنج لقاء حق تعالی بدست
نمی آید آری صراط مستقیم که از موی باریکتر واز
شمشیر تیزتر است آن متابعت پیغمبر است آن چیز بنده
کان خاص را بدست نمی آید که قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله اشاره بر اینست اینچنان
بود که مردی باشد که بکعبه برود اکر بیشتر آن کعبه
برود بدست نمی آید واکر سست تر بماند نیز بدست نمی آید
همچنین نشان کعبه حقیقی خدا ورسول او داده است

وكذبت اي عزيز بدترين مخلوقات كافرانند
وجاي ايشان دوزخست كه آن الكافرين هم
اصحاب النار اشارة بر آنست وازكافران بدتر
منافقانند واسفل دوزخ براي ايشانست كه ان
المنافقين في الدرك الاسفل سافلين من النار
عبارة از آنست واز منافقان بدتر بدعتيانند
كه سك دوزخيانند كه اهل البدع كلاب اهل النار
اشارة بر آنست **چنانچه** امير المومنين حضرت علي
كرم الله وجهه ميفرمايد كه كشتن يك بدعتي
بهتر است از كشتن هزار كافر زيرا كه كفر كافر خود معلوم است
كه كفر است ومسلماني كه در دين محمد صلي الله عليه
وسلم چيزي بيدا كند كه آنرا بدعت كويند در
اسلام است وواجبست اظهار بغض وعداوت
او كردن ومردم را نفرت از كرفتن وغيبت او كردن
واعتقاد بد او اظهار كردن واجبست هر كه نكند
شريك كناه او شود ولعنت بر و بارد **چنانچه**
در منهاج العابدين از امام محمد غزالي رحمة الله

كم و زياده كردن از آن كعبه حقيقي كه لقاء حق تعالي است
بدست نمي آيد اينچنان بود كه مردي مسافر است
اكر بد ره هلاك شود واكر بماند بمنزل نرسد ميانه
بايد راه رفت تا بمنزل مقصود رسي **بيت** كر بد روي
هلاكيت دست دهد ور نروي ملاليت دست دهد
كما قال النبي صلي الله عليه وسلم اياكم المحدثات
فان كل بدعت ضلالت ونيز ميفرمايد كه الزيادة
علي الكمال نقصان **نظم** اي كه حكم شرع را رد ميكني
راه باطل ميروي بد ميكني **كما قال** الله تعالي ومن يبتغ
غير الاسلام دينا فلن يقبل منه وهو في الاخرة
من الخاسرين **يعني** وهر كه طلب كند جز دين اسلام
ديكر يعني آنچه خدا ورسول او فرمود بجز او چيزي
ديكر طلب كند كه در آن افراط وتفريط باشد **پس**
قبول نشود از و هيچ عبادت واو بواسطه بدعت
در آخرة از زيان كاران باشد **كما قال** النبي صلي الله
عليه وسلم كل طريقة ردها الشريعة فهو زندقة
يعني هر راهي كه رد ميكند حكم شريعت را پس آن راه زنديقه

زنديقه وكردن

عليه آورده كه روايت است از رسول صلي الله عليه وسلم
كه گفت اذا ظهرت البدع وسكت العالم فعليه لعنة الله
يعني آشكارا شود بدعت وخاموش شود عالم كه بر بد
منع نكند پس بر وست لعنت خدا چنانچه اگر نا مشروع
وبدعتي به بيني بايد كه بتندي منع كني واگر بتندي
قدرت نداري بشفقت وحلم نصيحت كني واگر به نصيحت
هم قدرت نداري بايد كه از دل دشمن گيري از دل
هم دشمن نگيري شريك گناه او شوي كه دشمن گرفتن
اهل ضلالت وبدعت عين عبادتست كه الحب لله
والبغض لله عبارت از انست كما قال النبي صلي الله عليه
وسلم من راي منكم منكرا فليغيره بيده فان لم يستطع
فبلسانه فان لم يستطع فبقلبه وذلك اضعف
الايمان وفي حديث آخر وليس وراء ذلك اسلام
يعني رسول عليه السلام فرموده كه از شما منكري بيند
بايد كه بدست او را منع كند پس اگر بدست نتواند
بزبان منع كند پس اگر بزبان هم نتواند بجهت
وقت فتنه بدل اگر دشمن گيرد وگرنه واين ضعيف

ترين

واين ضعيف ترين مراتب ايمانست ومفهوم حديث
آنست كه اگر از منع كردن بدست وزبان عاجز آيد
وبدل هم دشمن نگيرد آنكس را از ايمان هيچ نصيب
نيست واوحي الله تعالي الي عيسي عليه السلام
يا عيسي لو انك عبدتني بعبادة اهل السموات
واهل الارض ولم يكن غير حب في الله وبغض
في الله ما اغني عنك ذلك شيئا يعني حق تعالي
فرمود بعيسي عليه السلام كه اي عيسي اگر تو حضرت
ما را چندان بندگي كني مانند همه اهل آسمانها
وزمينها ودر آن هم دوستي صالحي براي رضاء
ما ودشمني فاسقي يا مبتدعي براي رضاء ما
نباشد آن همه ترا هيچ سود ندارد چنانچه نقلست
كه امير المومنين حضرت عمر رضي الله عنه ميفرمايد
كه چون به بينيد بدعتي را باو بعداوت پيش آييد
وغالب آييد بر وي كه سود سلامت واسلام قوي
ميشود ونيز نقلست كه حضرت شيخ حسن بصري را
قدس الله سره العزيز ميفرمايد كه در غيبت كردن

اهل بدعت ثوابست واظهار کردن پیش مردم
عقاید فاسده او عین عبادتست ونیز نقلست
که شیخ علاء الدین سمنانی قدس سره العزیز که
مجتهد طریقت بود در رساله مالا بدی میفرماید
که فرض وواجب باشد غیبت اهل بدعت کردن
ناپاکی او بر خلق ظاهر کردن وهر که اهمال ورزد یا تقصیر کند
آثم ومجرم باشد ونیز او فرمود که اگر کسی پیشوای
خلق باشد وخلق را بر بدعت ونامشروع امر کند
توبهٔ او قبول نباشد اگرچه از آن بدعت بیزار شود
زیرا چه آن بدعت جاری شده است تا قیامت
وشر جاریست وبعد از مرگ او گناه بر وی مینویسند
چنانچه در انیس الواعظین آورده که قال علیه السلام
کما من غیبت الثلث الفاسق والامیر الجایر والمبتدع
یعنی غیبت هر سه کس را باشد فاسق را وپادشاه
ظالم را وبدعتی را وهر که مذمت در شان او میکنند
رواست ومذمت اعتقاد بد ایشان وفعل بد
ایشان عین ثواب است واز تعصب دین است

کما قال

کما قال النبی صلی الله علیه وسلم من اهان صاحب بدعة
امنه الله تعالی یوم القیمة من فزع الاکبر یعنی
هر که اهانت میکند اهل بدعتی را ایمن گرداند
در روز قیامت حق تعالی او را از رنج وزحمت
بزرگ ونیز در کتاب حقایق آورده قال علیه السلام
من صلی خلف مبتدع فقد هدم الاسلام یعنی
هر که در پس مبتدع نماز گذارد پس تحقیق ویران
کرده باشد مسلمانی را ونیز حدیث نبوی است اذکروا
الفاجر بما فیه حتی یحذره الناس یعنی یاد کنید مردمان
بد را به بدی آنچه بدی در ایشانست تا مردمان
از ایشان نفرت وحذر کنند بیت حذر از فاسقان
پر تکبر ⁂ که مرز کنده تر شد جو شد بر ؛ در تمهید
ابو شکور سالمی آورده که روایت میکند عایشه صدیقه
رضی الله عنها از رسول صلی الله علیه وسلم من وقر
صاحب بدعة فکانما اعان علی هدم الاسلام
یعنی هر که وقار کند صاحب بدعت پس چنانستی
که یاری کرده باشد بر ویران کردن اسلام ونیز از

از عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت است که
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود مَن تَبَسَّمَ فی وَجهِ
مبتدعٍ فکانّما اعان علی هدم الاسلام یعنی هر که
تبسم کند بروی مبتدع پس چنانستی که یاری کرده است
بر ویران کردن اسلام ونیز شیخ حسن بصری روایت
میکند که رسول علیه السلام کفت با مبتدع ننشیند که
او در دل شما همان افکند که شیطان در دل او افکنده است
حکا نقلست که حضرت قطب صمدانی عالم ربانی عارف
سبحانی المشهورة بعلی ثانی قدس الله سره السبحانی در بعضی
از رسایل خود آورده که مشایخ طریقت قدس الله
ارواحهم فرموده‌اند که اگر مرید صادق ساده دلی
بکسی بیعت کرده باشد که در آن کس یک بدعت مکروه باشد
بر مرید واجبست که از بیعت آن مبتدع برگردد
و آنکه بر سنن مصطفوی قدم داشته باشد بیعت کند
تا نیابد که بشومی آن بدعت که قبول کرده است در ضلالت
افتد زیرا که شیطان از در بدعت عاده شده باشد
در آید و از بدعت بمعصیت در آید و بکفر دعوت کند

آنکه چون آن معصیت را نیک داند و نیک اعتقاد کند
کافر کردد نعوذ بالله منها و خبر نداشته باشد
و خود را مسلمان پنداشته باشد و عجب نباشد
که این حدیث مصطفوی اشاره بران که سیاتی
زمانٌ علی الناس یُصلّی فی المسجد الفُ رجلٍ
او زیادةٍ لا یکون فیهم مؤمنٌ یعنی بیاید
زمانی بر مردمان نماز میکذارند در مسجد
هزار کس یا زیاده از آن و نباشد در میان ایشان
یک مومن نقل من غرایب الفواید ونیز نقلست
که امیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه میفرماید
که فساد دین از دو کس پیدا می‌شود یکی از عالم بی‌عمل
و دیگر از زاهد مبتدع و حرج دین عامهٔ خلق را
از ایشانست که مقید ایشانند و فردای قیامت
عامهٔ خلق دست بدامن ایشان زنند والسلام
علی من اتبع الهدی

باب هژدهم

در بیان شریف شریعت و متابعت حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی قل ان کنتم

فاتبعوني
تحبون الله يحببكم الله ويغفر لكم ذنوبكم والله
غفور رحيم يعني بگوي اي محمد اگر هستند شما که دوست
میدارید خدا را پس پي روي بکنید مرا در هر دوام
تا خدا شما را دوست مي دارد و بیامرزد مر شما را گناهان
شما و خداي آمرزنده است و مهربان مر آنکساني را
که متابعت مرا کنند و نیز حق تعالی میفرماید که ومن
يطع الله ورسوله ويخش الله ويتقه فاولئك
هم الفائزون يعني وهر که فرمان برد خداي را (ورسول او) در فرایض (بعضي) بر دارد
و در سنتهاء او در سنن و بترسد خدا را از گناهان
گذشته و پرهیزد از معصیت در زمان آینده پس آن
گروه ایشانند رستگاران ای عزیز شریعت و طریقت
و حقیقت است شریعت عبارت از اداء فرایض و
وسنت است و طریقت عبارت لذت فرایض و سنت
گرفتن و حقیقت عبارت حکمت فرایض و سنت یافتن است
چنانچه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میفرماید که الشریعة
اقوالي والطریقة افعالي والحقیقة احوالي یعني
شریعت قول من است و طریقت فعل من است

وحقیقت

وحقیقت حال من است که شریعت بیرون نیست و طریقت
بیرون حقیقت نیست که شریعت و طریقت و حقیقت
یکي است اینچنان بود که اشتهاء طعام حالت (من است) و آرزو ندان
خاییدن فعل است و تحصیل آن قول است همچنین جان
بجاي حقیقت است و گوشت و استخوان بجای طریقت است
پوست بجاي شریعت و اگر پوست را جراحت از کفر و شرک
و بدعت و ضلالت رسد زحمت آن جان را باشد که حقیقت
است همچنین اگر پوست چرکین از غفلت و عصیان شود
بوي بدآن جان را برسد که بجاي حقیقت است پس
شریعت عین طریقت و حقیقت است و حقیقت عین
شریعت است چنانچه کانست و زره است و نیز همچنین
چراغ را روغن است و فتیل است و روشنائي همچنین
کرباس را پنبه است و تار است و پود همچنین درخت
معرفت را میوه وصل جانان از آن حاصل است پوست
آن درخت بجاي شریعت است و مغز آن درخت
بجاي طریقت است و ذات آن درخت که بجاي است
حقیقت است پس آب را راه بمیوه وصل از جانب پوست است

که شریعت نه غیر پوست اگر پوست محکم نباشد از بیخ
اثر تا شاخ همه آن درخت خشک میشود و امید میوه
وصل جانان منقطع گردد ای عزیز معرفت حق
سبحانه و تعالی چون قصریست بلند و زمین آوان
اقرار بزبان و تصدیق بدل محکم و بناء او از سنگهای
امر و نهی او وعید و وعده زین بجای شریعت است
پس آن قصر از اطوار قلوب و احوال روح و تزکیه
نفس و تجلیه دل بجای طریقت است و تا قبهاء و ایوانها
و کنگرهاء آن قصر که علم الله و توحید حقیقی است و مشاهده
و تجلیات بجای حقیقت است پس اگر بناء آن قصر که
بجای شریعت است خلل افتد همه آن قصر ویران شود
و نابود گردد پس یقین دانید که شریعت عین طریقت است
و حقیقت عین شریعت جنانچه در رساله امام قشیری
آورده که هر حقیقت که مخالف شریعت است باطل است
و هر شریعت که مخالف متابعت سنت نبی است کذبست
ذکر فی العوارف قال ابو سعید خراز قدس سره کل باطن
مخالف الظاهر فهو باطل یعنی هر باطنی که مخالف ظاهر شرع است

آن باطل

آن باطن باطل است و دروغ وقال ابن عبد الله
کل شیء وجد لا یشهد له الکتاب والسنة فهو باطل
یعنی هر چیزی که پیدا شود گواهی داده نشود آن چیز را
که موافق کتاب الله و سنت نبی باشد پس آن چیز
باطل است وقال فی فصل الخطاب لیس فی شیء من اسرار
المعرفة باطن یناقض ظاهر الشرع بل باطن المعرفة
یتم ظاهر الشرع ویکمله قال النبی صلی الله علیه وسلم
کل طریقة ردها الشریعة فهو زندقة یعنی
هر راهی که رد میکند حکم شریعت را پس آن راه زندقه است
قال النبی صلی الله علیه وسلم لو رایت رجلا یمشی فی البحر
ویطیر فی الهوی ویترک سنة من سنن رسول
الله فهو ملعون یعنی اگر میبینی تو مردی را که
میرود بر آب و پرد بر هوا و ترک کند سنتی از سنت
رسول الله پس آن مرد لعنتی باشد نظم
گر بلندی و قرب حق طلبی : جنگ در دامن مصطفی زن
سنت او بجان و دل بگزین : از روی هواء نفس بشکن
ای عزیزان و برادران و دوستان تمثیل دیگر گویم

بن شما کر درخت معرفت را که میوهٔ وصل حق تعالی مقصود است
وآن درخت را ظاهراست وباطن وظاهران پوست است
که شریعت است وباطن آن طریقت وحقیقت است
بس آب عبادة جسمانی را راه از جانب پوست است
که شریعت است هر غیر پوست واکر پوست را خلل شود
تمام آن درخت خشک شود وامید وصل منقطع کردد

نظم
شریعت را مقدم دار اکنون ... اعمال دنیا جون
شریعت از طریقت نیست بیرون
هرانکه در شریعت کامل آید
طریقی راه وصلت حق کشاید
جشم همت از دو عالم دوختم
سر حق را من حق آموختم
جون نماندم هیچ فانی کشته ام
خام بودم بخته کشتم سوختم
الهی هر انکس این خط نوشت
عفو کن کناهش عطا کن بهشت
تم تم آنکس تم تم

نظم مربع

[illegible]

مناجات
ای خالقی از ضو نما دارد کالری زنما ای کرم ره نماز اره نما سوی
خودم راهی نما باری بحق مصطفی باجار یار مع بصفا با اهل بیته
مجتبا سوی خودم راهی نما باحرمت اهلی یقین باجمع تبع
تابعین باصحاب اصحاب الدین سوی خودم راهی نما
وزکن ده بر زادم بی
بحرمت خوارم بسی سوی خودم راهی نما از خواتنو نان
مخورم قربان شیطان مریم ای ره نما الحم زم برم سوی خودم
راهی نما در سر هوای خواب خور همچون سکان در بدر عذر دی
خود بلهی بحق سوی خدم راهی نما رفته بها ای عمر آید خرابی
بس من روز این جدا ای زبی وتن سوی خودم راهی نما جون
جان رود بیرون زتن تنها شود تن در کفن ورکز بهید
بر مرد وزن سوی خدم راهی نما آمده لک از آسمان برسد
جواب مصطفی ای مالک هر دو سرا سوی خودم راهی نما

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
هذا بيان للناس وهدى وموعظة للمتقين
الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة
بدان اي برادر دين وسالك راه يقين و پيوند
دين كه ميگويد فقير حقير در بند خود اسير دايم
ودر تقصير ساكن شهر كشمير زينت وزين
فقير حسين غفر الله له ولوالديه درين رساله
كه تام اين كفاية الاعتقاد كرده شد تا كفايت
كند هر فردي از افراد اهل سنت وجماعت را و من
الله التوفيق بالاتمام بيت ره ديدم هفتاد و دو اظهار
يكي زان گل شده ديگر همه خار كما قال الله تعالى ان الذين
فرقوا دينهم وكانوا شيعا لست منهم في شيء
يعني بدرستي كه آنانكه پراكنده كردند دين خود را
وگشته اند گروه گروه نيست تو از ايشان يعني
تو از ايشان بيزاري مراد ازين قوم اهل بدعت اند

وهفتاد

وهفتاد ودو گروه كه ورا مذهب اهل سنت
وجماعت هستند كما قال الله تعالى وان اقيموا الدين
ولا تتفرقوا فيه و رسول عليه السلام نيز ميفرمايد
ستفترق امتي على ثلث وسبعين فرقة كلهم
في النار الا فرقة واحدة قيل يا رسول الله
منهم قال الذين هم على ما انا عليه واصحابه
يعني رسول عليه السلام فرموده بود كه امة
من هفتاد وسه گروه بباشند از آن هفتاد
وسه گروه هفتاد و دو در آتش باشند مگر يك گروه
گفتند يا رسول الله آن كدام گروه باشند كه از آتش
نجات يابند گفت آن گروهي كه بر آن باشند من و ياران
من بر آنيم بحكم اين آيتها و بحكم اين خبر بر مرد مومن
فريضه گشت جستن اين طريق كه رسول عليه السلام
و ياران او رضوان الله عليهم اجمعين بر آن بودند
تا نجات يابد ازين هفتاد و دو فرقه كه على ثلث وسبعين

فرقة ودر بدعت وضلالت وهوا وفتنه
آخر الزمان نمانند وبر طريق رسول عليه السلام
ویاران او بروند چنانکه رسول عليه السلام اشارة
کرد قال يا ابا هريرة علم الناس سنتي يكن لك
نورا ساطعا يوم القيمة يغبطك به الاولون
والآخرون يعني رسول عليه السلام مر ابو هريره
را گفت يا ابا هريره بياموز تا مردمان سنت من
تا ترا باشد نور هويدا ودرخشنده وتابنده
روز قيامت چنانکه خلق اولين وآخرين بنور تو رشك
برند وهمه آرزو کنند که چنان بودمی کما قال عليه
السلام من احيى سنتي فقد احياني از ينجا خود
قياس کنید که احیاء حضرت چه مقدار نور وصفاوه
باشد که احيای حضرة سنت است واحیاء شیطان
بدعت اي عزيز اگر کسی گوید که بعد از رسول
از امر خدا ورسول او خليفه بر حق امير المؤمنين

حضرت

حضرت علی است واجماع صحابه غلط بود که
امير المؤمنين حضرت صديق را بر خلافت
نشاندند درین قول دوازده وجه است وجه
اول انکار اجماع امت است وانکار اجماع امت کفر
بود کما قال النبي صلى الله عليه وسلم من انكر
الاجماع فقد كفر نظم گر کسی اجماع را انکار کرد
نیست مومن حاصل خود نار کرد ÷ مرتضی اجماع را هم داخل است
هر که گوید نیست داخل جاهل است ÷ چند میگویی که اصحاب رسول
مرد ناحق را کنند از جان قبول ÷ تا نشانند شه بجای مصطفی
بر صحابه نیست این باطل روا ÷ اختیار جمله شان گر نیست راست
اختیار جمع قرآن بر خطاست ÷ آن که او هی ثان بود وحی کتاب
هم نبوة از نبی است این را بیاب ÷ یک تن ویک قول اصحاب بند بقین
در هدایت چون نجوم اند ای بین ÷ وجه دویم اگر کسی گوید
که خدا ورسول او امر خلافت بر حضرت علی کرده اند بر
حضرت علی ترك کرد امر خدا ورسول او که امر خلافت

بر حضرت علی کردند پس حضرت علی ترک
کرد امر خدا و رسول او که امر خلافت بر وی بود
و ترک امر خدا و رسول او کفر بود که ومن یعص الله
ورسوله ویتعد حدوده یدخله نارا
خالدا فیها وله عذاب مهین اشارت
بر آنست یعنی وهر که بیفرمانی کند خدایرا و رسول
اورا در آرد در آتشی که جاوید باشد در آن و مر آن عاصی را
باشد عذابی سخت و خوار کننده واین گمان عصیان
بر امیر المومنین حضرت علی بردن کفر بود و دور از
مسلمانی است و خوارجیت است وجه سوم اگر کسی گوید
که امیر المومنین حضرت علی ترک کرد خلافت را از روی عجز که
بر صحابه غالب نتوانست آمد این نیز خوارجیت است که
شیر خدا بود و علم را تا زانو برداشت و اسد الله الغالب
صفت اوست واین سخن بر وی حمل کردن خطائی عظیم است
وگناهی بزرگ که ومن یتول الله ورسوله والذین

امنوا

ودر گذر از اطاعت ایشان در او امر خدای

آمنوا فان حزب الله هم الغالبون اشارت
یعنی وهر که دوست میدارد خدایرا و رسول اورا
وآنانکه ایمان آوردند پس بدرستی که ایشانند
لشکر خدای وایشانند غالب شده گان وهر که لشکر
خدایرا مغلوب داند مسلمان نبود نظم

چند گوئی مرتضی مظلوم بود :: در خلافت رانده او محروم بود
مرتضی شیر حق است و تاج سر :: ظلم نتوان کرد بر شیر ای پسر
شیر را مغلوب گفتی کی رواست :: این همه تخفیف شیر و هم خداست
گر کنی تخفیف شیر و هم خدا :: دوزخی گردی بسی روز جزا
چون خوارج جز روافض نیست کس :: زانکه تخفیف علی دارند و بس
عین خوارج رافضی شد ای امین :: زانکه تخفیف علی دارد یقین
هر که تخفیف علی دارد روا :: مشرکی باشد بسی نزد خدا

حکایت حضرت ملا عبد الرحمن جامی را مردی از شیعه گفت که ای ملا
صدیق پهلوان بود یا حضرت علی ملا فرمود شیعه
میگویند که امیر المومنین حضرت صدیق پهلوان بود و سنی

و

میکویند که امیرالمومنین حضرت علي پهلوان بود آنمرد باز
کفت بر عکس میکوئي ملا فرمود که شعیه کویند که
خلافت بعد از نبي خلافت حق حضرت علي بود
و حضرت صدیق او را بزور کرفت از ینجا معلوم
مي شود که پهلوان حضرت صدیق بود و سني میکویند
که حضرت علي شیر خدا بود و عالم تا زانو بر داشت
و پهلوان زمان بود و بعد از نبي خلافت حق
حضرت صدیق بود و حضرت علي نیز اطاعت او کرد
و بعد او اطاعت حضرت عمر کرد و بعد او اطاعت
حضرت عثمان کرد طوعًا و رغبًا نه کرهًا و نه نفاقًا
که نفاق حمل کردن در ذات شریف حضرت علي کفر بود
و نیز از ملا عبد الرحمن جامي است که مردي شعیه
از وي پرسید که حضرت علي را دوست میداري یا نه
ملا فرمود که کدام علي علي شعیه یا علي سني آنمرد باز
کفت علي سعیه کدامست و علي سني کدامست ملا فرمود

ملا فرمود علي شعیه آنست که مي تراشند چنانچه
بتکري بت را مي تراشد که بر و تهما بسیار داشت و حسدي
بیشمار داشت و غضب بیحد داشت و کینه بیعدد داشت
و مانند آن و علي سني آنست که علم بسیار داشت و حلم
و تواضع بیشمار داشت و شجاعت بیحد و سخاوة
بیعدد داشت و مانند ان وجه چهارم انکه اکر کسي
کوید که خلافت حق حضرت علي بود و ترک کرد حق
خود را و بنا حق راضي بود که خلفاء خلافت ثلثه است
و این نیز کمان بر و بردن اشد خطاست و خوارجیت است
جونکه هر که حق الله را ضایع کند و بناحق راضي باشد
اشد خطا بود وجه پنجم انکه اکر کسي کوید که ترک
کرد خلافت را از براي مصلحت خلق پس هر که امر خدا
و رسول خدا پس پشت ماند و مصلحت خلق پیش آرد
این نیز اشد خطاست و این کمان بر ذات شریف او
بردن کناه عظیم و خوارجیت است وجه ششم

اگر کسی گوید که حضرت علی غالب و توانا بود
اما ترک کرد خلافت را تا مسلمانان کشته نشوند
و این خطائی عظیم بود چونکه بعد از خلافت خلفاء
ثلثه خلافت حق او بود و حق خود را طلب کرد و بسیار
مسلمانان کشته شدند وجه هفتم اگر کسی گوید
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم به حضرت علی
وصیت کرد که بعد از من شمشیر نکشی اگر چه حق تو باشد
پس چون نوبت حق او رسید شمشیر کشید و حق خود را
طلب کرد و این نیز خطائی عظیم بود که وصیت حضرت را
رد کرد و شمشیر کشید و این گمان در حق او بردن اشد
گناه است و حواجیت است وجه هشتم اگر کسی گوید
که بعد از رسول از امر خدا و رسول او خلیفهٔ امیر
المومنین حضرت علی بود اگر عمداً ترک کرد امر خدا
و رسول را این کفر بود و کفر در ذات شریف او نسبت
کردن کفر بود اگر سهواً ترک کرد نسیان در ذات

شریف

٥

شریف او نیز روا نیست و اگر ترک کرد برای مصلحت خلق
از این نفاق و ریا معلوم میشود این نیز در ذات شریف
او روا نیست وجه نهم آنکه خلیفهٔ رسول خلیفهٔ
خدا است و خلیفهٔ خدا امین است در میان مسلمانان
و اگر خیانت کند امانت خلافت را خائن باشد
و حضرت علی خیانت کرد امانت خلافت را که خلافت
حق او بود و عند الله و عند الناس حضرت علی خائن
شد و هر که حضرت علی را خائن داند کافر گردد زیرا که
زیرا که روافض میگویند که خلافت حق حضرت علی بود
معلوم از این میشود که حضرت علی حق خود را و حق مسلمانان
و حق رسول را و حق الله را خیانت کرد و ضایع شد
کما قال الله تعالی اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ و حضرت علی را
خائن گفتن کفر بود وجه دهم آنکه اگر کسی گوید
که عند الله خلافت حق حضرت علی بود و حضرت
علی حق الله ضایع کرد و هر که حق الله را ضایع کند او

مسلمان نبود واین گمان بر ذات شریف حضرت
علی بردن کفر بود وجه یازدهم آنکه پادشاه
صوری بعد و باطلی بجای او نمیتوان نشاند
ولایق نبود واجماع نبود و حضرت رسالت که پادشاه
دین و دنیاست بجای او باطلی چون بنشانند و خدا
و رسول او و مسلمانان چون روا دارند واین بهتان
بر خدا و رسول او و جمیع صحابه را باشد وجه
دوازدهم آنکه امیر المؤمنین حضرت علی چون خلافت
خلفاء ثلثه مسلم داشت و مسلم داشتن او عین حکمت است
زیراکه آنچه او بکند عین حکمت بود پس هر که مسلم کردهٔ
حضرت علی را رد کند نادان و احمق و دوزخی باشد
و سخن مختصر انست که اگر نبی نبوة خود پنهان کند
یا معجز خود که دانست بر نبوة او پنهان کند از زمرهٔ
انبیا بر آید همچنین سید انبیا محمد رسول الله است
اگر خلیفهٔ او که بعد وی باشد خلافت خود پنهان کند

او نیز

او نیز از مرتبهٔ خلافت و ولایت بر آید این گمان
بر امیر المؤمنین حضرت علی بردن خطا و خلاف حجت است
وعجب از قومی که در شان حضرت علی بهتان صریح
وکذب عظیم میکنند چنانچه در شان حضرت
عیسی علیه السلام افراط و تفریط میکنند که
بعضی میگویند که فرزند خدا بود و بعضی میگویند
که هیچ نبود همچنین حضرت علی را بعضی میگویند
که هیچ نبود و بعضی میگویند که هم او بود و سخن
مجمل انست که اگر حضرت شیخین بزعم قومی لایق خلافت
نبودند پس چرا حضرت علی و صحابه اطاعت ایشان
کردند و بعد از موت شیخین چرا پهلوی حضرت
رسالت دفن کردند و اگر کسی گوید شیخین و کسان
شیخین در حال حیوة و ممات غالب بودند و حضرت
علی همیشه مغلوب بود پس شیر خدائی و شاه مردانگی
حضرت علی را انکار کرده میشود و انکار شیر خدائی

او اشد خطا و خوارجیت است و این نیز باطلاست
وآنچه در تواریخ چیزهای ناپسند در حق صحابه و خلفا
راشدین نوشته اند و کمان بد برده اند جا
سوس عیوب ایشان کردند و غیبت ایشان ها
میکنند و کوشت برادر آن مومن میخورند و اگر از این
چیزها توبه کنند و از خدای ترسند حق تعالی بر
تائبان مهربانست و ببخشاید وگرنه دوزخ
جای ایشانست کما قال الله تعالی یا ایها الذین
آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم و لا تجسسوا
ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم
ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه واتقوا الله ان الله
تواب رحیم و آنچه از تواریخ شیاطین الانس
والجن در میان مسلمانان از افترا و دروغ نزاع
پیدا کردند و شیطان در مسلمانان وسوسه
میکند و حق را باطل داند را حق همچنین در زمان

سعایر

٨

پیغامبران ماضی ز عدو هم شیاطین الانس والجن
دروغها پیدا کردند و دوزخی شدند کما قال الله
تعالی وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس
والجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا
ایضا ان الشیطان ینزغ بینهم ان الشیطان کان
للانسان عدوا مبینا و دیگر آنکه قومی که خود را
محب آل پیغمبر میگویند و در حق آل که فاطمه زهراست رض
افترا و ناسزا میگویند و از جنابست که فاطمه زهرا رض
از برای طلب ارث باغ خود در خلافت امیر المومنین
حضرت عمر بفریادی رفت و حضرت عمر فریاد او نشنید
و سخنهای دیگر هم افترا میکنند که از مسلمانان شنیدن
ناشنیدن اولی است که سبب صحیح است بر حضرت
فاطمه و حضرت عمر رض واکثر در کتب نوشته اند
که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم حضرت فاطمه
پیش خود خواند و چیزی میگفت فاطمه شاد شد

بازبجاي خود آمد وحضرت عايشهٔ صديقه
رضي الله عنها ازو بپرسيد كفت يا فاطمه كريان
رفتي حضرت فاطمه كفت كه حضرت مرا بشارت
داد كه بعد از موت من اوّل كسي كه بمن رسد
تو باشي شادان از آن شدم وپس حضرت فاطمه
بعد از رسول هفتاد وپنج روز وفات يافت
وبروايتي ديكر شش ماه وفات يافت وآن جنان بود
كه تابوت حضرت فاطمه شب برآوردند وهفت
تابوت كردند تا نامحرمي اصل تابوت او نداند
وچون شب در قبر كردند وبروز از غيب هفت قبر شدند
وبروايتي يازده قبر شدند تا نامحرمي اصل قبر
او نداند ونه بيند اين مقدار مستور بود وافتري
قومي كه خود را محب مينامند به جند وجه سخن
بي ادبانه وافترا در حق حضرت فاطمه زهرا
رضي الله عنها ميكنند وجه اوّل زن اجنبي را

عار است كه شوهر كذاشته فريادي رود وحضرت فاطمه را
جون روا دارند كه بفريادي رود وجه دوم
آنكه حضرت علي كرم الله وجهه وامامين حاضر بوده
وحضرت فاطمه جون بفريادي رود جنانجه اكر كسي را
معامله بازني باشد قاعده آنست كه زن وكيل
ميكند ووكيل آن زمان راست مي آيد كه حضرت
علي وامامين موجود نباشد واكر باشند زبون
ومغلوب باشند اين قول عين خوارجيت است
وجه سوم حضرت رسالت صلي الله عليه
وسلم آن باغ صدقهٔ فقرا كرده بود وخلفاء ثلثه
نيز مسلم داشتند وحضرت علي در خلافت خود نيز
مسلم داشت وجه جهارم اكر خلفاء ثلثه در حق
حضرت فاطمه ظلم ميكردند حضرت علي در وقت
خلافت خود آن باغ در تصرف خود مي آورد

این همه باطل است وجه پنجم آنکه حضرت
فاطمه زهرا صدقه کرده حضرت بر فقرا در راه
خدا چرا رد میکرد و چرا از طلب میکرد این نیز
باطل است وجه ششم آنکه هرچه حضرت رسالت
کرده است وآل واصحاب از همه مسلم داشته اند
وهرکه درین امر باور نکند مسلمان نبود وجه
هفتم حضرت فاطمه بعد از رسول هفتاد و پنج
روز ازین عالم برفت وحضرت امیر المومنین عمر
بعد از امیر المومنین حضرت صدیق رضی الله عنهما
دو ساله خلافت یافت وافترا وبهتان خوارج
وروافض برآل واصحاب رسول صلی الله علیه وسلم
میکنند که یکی را بهتر دانند ویکی را کهتر بیت
توکه از خاکی سخن از خاک گوی ÷ جمله را پاکیزه دان
وپاک گوی ÷ ودیگر آنکه بعضی میگویند که خلفاء
اربع برحقند اما حضرت علی افضل است این نیز

کذبی

کذبی صریح وبهتانی عظیم است چونکه هرکه افضل
باشد با ادنی متابعت نکند ودرین امر نقصان
با افضل است که افضل با ادنی متابعت کند وبیست
وچهار سال حضرت علی در پس خلفاء ثلثه اقتداء
ادنی نقصان یافت هرکه این اعتقاد کند او از قوم
روافض وخوارج باشد ودر مذهب شیعه امام
معصوم بودن در ایشان شرط است وحضرت علی کرم
الله وجهه در پس خلفاء ثلثه نماز گذارد اگر ایشان
معصوم اند تخفیف ایشان چرا میکنند که کفر است
واگر بزعم ایشان معصوم نیستند پس نماز حضرت
علی در بیست وچهار سال فاسد گشت واین نیز
باطل است زیرا که افراط وتفریط روافض وخوارج
در شان خلفاء اربع هم کفر است اینچنان بود که اگر
طعام را نمک زیاده شود بی حلاوه کرده واگر کم
کرده باز بی حلاوه کرده میانه باید که اهل سنت وجماعت

بران رفتند و دیگر آنکه امیرالمومنین حضرت
علی کرم الله وجهه بیعت و اطاعت کرد مر خلفاء
ثلثه را و در بیست و چهار سال نماز گزارد در پس
ایشان طوعاً و رغبا و اگر کسی گوید کرد ایشانرا
کرها نه طوعاً این کفر بود زیرا که گواهی دادن بود
بنفاق حضرت علی و نفاق نارواییِ او که برای
مصلحت خلق چیزی دیگر ظاهر کرد و باطن چیزی
دیگر داشت و نسبت کردن نفاق و نارواییِ نماز
بذات شریف حضرت علی کفر است و دیگر آنکه
میگویند ده سپاره نازل شده بود بر حضرت علی
و صحابه پنهان کرده اند ازین اعتقاد انکار معجز
قرآن بود زیرا که معجز قرآن آنست هیچ آیتی را
کم و زیاده و پنهان نتوان کرد و انکار معجز قرآن
کفر بود و اگر حضرت علی را نازل شده می شد یاد
میداشت و ظاهر میکرد که آخر او بود و ثبت در قرآن

میکرد

میکرد این بهتان بر خدا و رسول او و جمیع صحابه
و قاریان قرآن را باشد و دیگر آنکه نزد مرض موت
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در حاله جمیع
امیرالمومنین حضرت صدیق را امامت فرمود سه
شبانروز امامت کرد و بروایتی ده هفت شبا
روز امامت کرد بس اگر حضرت علی از حضرت
صدیق افضل می بود حضرت علی را امامت
میفرمود که جای افضل که امامت است جزا
افضل نتوان نشست و اگر کسی گوید که حضرت
علی افضل است از حضرت صدیق رضی الله عنهما
و حضرت رسالت صلعم غلط کرد که افضل گذاشته
حضرت صدیق را امامت فرمود ازین اعتقاد
کفر لازم می آید که انکار امت است و انکار اجماع امت
کفر است و دیگر آنکه در خم غدیر حضرت

علي را خليفه كرد و بشهري فرستاد و بروايتي
شهر نجد و آن چنان بود كه اهل آن شهر را
حضرت فرمود كه علي از من است و من از علي
واطاعت علي اطاعت من است واطاعت من
خدا و هر كه از اطاعت علي بگذرد او از من نيست
و نيز عبد الرحمن بن عوف را بشهري فرستاد
و امير لشكر كرد و خليفه خود ساخت او را نيز
چنين مذكور كرد كه حضرت علي را كرده بود
و خالد بن وليد را بشهري فرستاد و خليفه كرد
او را نيز چنين مذكور كرد كه حضرت علي را كرده
بود همچنين هر صحابه كه بشهري ميفرستاد و خليفه
ميكرد چنين مذكور ميكرد كه حضرت علي را كرده
بود و نيز حضرت رسالت صلعم خود بلشكري بر امد
ام مكتوم عبد الله اعمي را كه سوره عبس در شان
او نازل شد در مدينه خليفه ميكرد و اين خلافت

عام است

بود
عام است و خلافت خاص حضرت صديق را بود
حضرت رسالت صلعم در حالت حيوة حضرت
صديق را خليفه كرد و او را امام ساخت و در پس
او نماز گزارد و حضرت در پس هيچ صحابه نماز نگزارد
الا در پس حضرت صديق كه بعد از نبيا افضل و اكرم
و اشرف حضرت صديق بود كه بجاي افضل جز افضل
نتوان نشاند و فضل خلفا بترتيب ايشان نيست
و هر كه وراي اين داند بد مذهب است و نامسلمان
و هر كه عاقل است او را اين مقدار كافيست و خود
معلوم كند كه اجماع امت غلط نباشد و انكار اجماع كفر است
و حضرت علي نيز در اجماع داخل است كه انچه صحابه
اختيار كردند او نيز اختيار كرد و انچه او اختيار
كرد صحابه نيز اختيار كردند اجماع اينست و در شهرهاء
اسلام خصوصا بقعه خاص كه مكه و مدينه است
اختيار كرد خلفاء راشدين و اجماع امت تا اين

زمان جاریست بلکه تا قیامت همین حکم جاری
خواهد بود اگر ایشان باطل می بودند حکم ایشان
جاری نمی بود **نظم** فضل شیخین در همه عالم عیانست
زانکه پهلوی نبی مدفون شانست ؛ بلمحمد هر که او مدفون بود
افضل خیر البشر اکنون بود ؛ بلعجب نیست مدفون دکر
چون بود عیسی و بوبکر و عمر ؛ مرتضی و جمله اصحاب ای جوان
بردند نزدیکی نبی تابوت شان ؛ گفته ایشان آمده یاران تو
در شود واگر بود احسان تو ؛ از عنایات خدا در وا شود
جای شیخین بهتر از ماوی شده ؛ گر نبودی فضل شیخین ای جوان
کی شدی در آنجا آن زمان ؛ این گواهی فضل شیخین را بس است
بشنو از من این دلیل از جابر است ؛ گر نبودی فضل شیخین ای گدا
کی بدی مدفون شان بالمصطفی ؛ فضل شیخین گر نبودی راست راست
باطن احمد چرا با خلق خواست ؛ فضل شیخین ظاهر است از آفتاب
گر تو مرد عارفی این را بیاب ؛ فضل شیخین گر نبودی ای ولی
دفن کی کردی علی نزد نبی ؛ با نبی آسوده اند آن ذات
با نبی اند در حیات و در ممات ؛ هر که باشد با نبی در کل حال

بترکمان

نیک بخت و نیک باشد لایزال **کما قال** علیه السلام طوبی
لابی بکر و عمر بخشرا ان ما بین النبیین ای بین محمد
وعیسی علیهما السلام **دیگر** آنکه در مقتل و سماع امامین
رضی الله عنهما قومی ایشان بهتانی صریح و کذبی عظیم
میکنند درین امر دوازده وجه است **وجه** اول آنکه
امامان رضا بقضا داشتند دیگر آنرا امر فرمودند و اطاعت
از بن عالم بنودند که اتامرون الناس بالبر وتنسون
انفسکم و رضا بقضا از یشان آمده است و در مقتلهما
نی اختیار دیما امامان بیان میکنند و کذبی عظیم و
بهتانی صریح است

صح

هو الحی القیوم ... هو العلی العظیم
هو الرحمان الرحیم ... هو العلی الحمید

نقل من ...

قال النبي صلى الله عليه وسلم من استخف
استاذه ابتلاه الله تعالى بثلثة اشياء
نسي ما حفظ وقصر عمره وكلّ لسانه عند الموت

في الجامع الصغير

يجوز لطالب العلم ان ياخذ من مال العوام
بغير اذنهم بقدر ما يحتاج عليه اذا لم ينفق
ما وجب عليهم لانه مشغول بامور الدين
يتعلق بهم والسيد الامام ناصر الدين يفتي

در باب فج

دو گوشم زیکی مرد دانا شنید — چهار رگ مذبوح باید برید
بگویم ز اسمهای آن خبر — که حلقوم و مری و شه رگ دگر
سفید است حلقوم خوردن را — که سبز است خود گاه را
دو شه رگ سرخ هوا مجرا — تعلق تمام وجودش برد

1

قال النبي صلى الله عليه وسلم من استخف
استاذه ابتلاه الله تعالى بثلثة اشياء نسي
ما حفظ وقصر عمره وكلّ لسانه عند الموت

في الجامع الصغير

دو گوشم زیکی مرد دانا شنید چهار رگ مذبوح باید برید

يجوز لطالب العلم ان ياخذ من مال العوام بغير اذنهم
بقدر ما يحتاج عليه اذا لم ينفق ما وجب عليهم

قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق ومن شر
غاسق

دو گوشم زیکی مرد دانا شنید چهار رگ مذبوح باید برید

قل هو الله احد الله الصمد لم يلد ولم يولد
ولم يكن له كفوا احد .

بسم الله الرحمن الرحيم

انا اعطينا الكوثر فصل لربك وانحر ان شانئك هو الابتر ۵ قال النبي صلى الله عليه وسلم

ان القبر ينادي كل يوم خمسة مرات بخمسة كلمات وان بيت الوحدة فاحملوا اليّ انيسا وان بيت السكونة فاحملوا اليّ فراشا وان بيت الفقر فاحملوا اليّ كنزا وان بيت الديدان فاحملوا اليّ ترياقا قيل يا رسول الله ما الانيس في القبر قال تلاوة القران وقيل يا حبيب الله ما السراج في القبر قال الصلاة في الليل وقيل يا خليل الله ما الفراش في القبر قال عمل الصالح وقيل يا نبي الله ما الكنز في القبر قال الصدقة والخيرات وقيل يا صفي الله ما الترياق في القبر قال كلمة الشهادة

[illegible]

در ترتیب خواندن حروف قرآن مجید

حافظا این نظم را بشنو ز من | تا ترا در وقف باشد رهنمون
ط چو وقف مطلق آمد مر ترا | نگذری زان هر کجا یابی ورا
ج جایز بگذری گر هم رواست | لیک در وی نهادن سر رواست
ز مجوز ان نیز هم درخور است | بلکه بگذشتن ازو اولیتر است
م وقف لازم است مگذر ازو | گر گذشتی هم گنه است اندرو
ص را وقف مرخص خوانده | الف در وی اگر در مانده
ل اگر باشد علامت اندر او | نیست وقف آنجا ترا بگذر ازو
ع را دانی رکوع عالم علی | هم بود آیت همچو دینی
خ با خفا دادند آن را بدان | گر علامت ط بود ظاهر خوان
ق وقف اختلاف است ای عزیز | هم برای آیت است از وقف نیز
گفته شد این چند بیت اندر کلام | اینقدر بود و علم و فهم و سلام
رحمت حق اگر یار کنی | با دعا و فاتحه تمام کنی

[illegible]

[illegible]

ایضا اگر کسی فرزند عمر دراز داشته باشد [خواهد] علاج اینست که خیر تصدق یکی

باین ترتیب بخوانند

سوره مزمل با درود با بسم الله بخواند ورتل القرآن ترتیلا گا سبار بخواند

رب المشرق والمغرب لا اله الا هو فاتخذه وکیلا سبار بخواند ان لدینا انکالا وجحیما وطعاما

ذا غصة وعذابا الیما سبار بخواند ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ

الی ربه سبیلا سبار بخواند والله یقدر اللیل والنهار قد [illegible]

حاجتی فی الدارین یا قاضی الحاجات تمام بسر باید کرفته وستغفروا الله

ان الله غفور رحیم سبار بخواند عین ترتیب سوره مذکور دیگر اتب

بخواند یکه گره بزند تا چهل گره بزند چهل و یکبار بخواند آن عمر بسر دراز شود تمام شود

دیگر اوراد حضرت میران صاحب ترتیب اینست استغفر الله العظیم

یا ذا الجلال والاکرام برسد اللهم اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم فانک تعلم

ولا نعلم وآیة الکرسی تا وهو العلی العظیم سبحان الله سی سبار بخوانند

الحمد لله سی وسبار بخواند الله اکبر سی و چهار بخواند بعد از ان لا اله

الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر

یکبار باید خواند ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم اللهم لا مانع

لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا راد لما قضیت ولا

ینفع ذا الجد منک الجد اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کلما ذکره الذاکرون

سی سبحان الله

دیگر آنکه در مقتل وسماع امامین رضی الله تعالی عنهم قومی در شان ایشان وبهتان

صریح وکذب عظیم میکنند درین امر دوازده وجه هست وجه اول آنکه اولی امامان

رضا بقضا داشتند دیگرانرا امر فرمودند از ین قوم عالم شوند که اتأمرون الناس

بالبر وتنسون انفسکم وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون

ورضا بقضا از ایشان آمده است ودر مقتلهای بی اختیار بها امامان

بیان میکنند وجه دوم آنکه در زمان حضرت رسالت پناه از حق سبحانه وتعالی

وخلعت شهادة برای امامین فرستاده بود تا بر خلعت ولایت

خلعت شهادة ضم شود ومرتبه بر مرتبه حاصل شود که خاصان خدا بودند

چنانچه در خبر است که امیر المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه غلام

او که ملجم نام او بود تهدید کرد شربتی ساختند برای حضرت علی قاتل خود را

طلبید تا اول او شربت چند وکفت که تا بجا او در بهشت نیایم که سبب او مرتبه

شهادة یافتم چنانچه ازین اخبار حضرت شیخ عطار میفرماید بیت

چونکه آن بدبخت آخر از قضای ⁂ ناکهان زخمی بزد بر مرتضی

مرتضی را شربتی کردند راست ⁂ مرتضی کفتا که خون ریزم کجاست

شربت او داده نخست آنکه مرا ∴ زانکه او خواهد شدن همره مرا
مرتضی را چون بکشت آنکه دژ شت ∴ مرتضی بی او نمیشد در بهشت
شنیدم که مردان راه خدا (تیغ بغدی) دل دشمنان را نکردند تنگ
ترا کی میسر شود این مقام ∴ که با دوستانت خلافست و جنگ

که از بلا دنیا قرباً بار حق قریب ترک کردند کما قال النبی صلی الله علیه وسلم أَشَدُّ الْبَلَاءِ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ لِلْأَوْلِيَاءِ ثُمَّ لِلْمُؤْمِنِينَ ولذت بلا کسی چشند که قریب درگاه باشند ∴ در بلاء لذتیست پنهانی تا چشیده کسی کجا داند
هر که او لذتی بلا دریافت ∴ درد را بهتر از دوا داند

کما قال النبی صلی الله علیه اهل المعرفة والتوحید ضرب الحبیب لذیذ

وجه سوم آنکه هر واقعه که امامانرا پیش آمد نظر ایشان بر خالق بود نه بر مخلوق که فعال لما یرید صفت اوست میکند خدا ... هر چه میخواهد

وجه چهارم آنکه نهایت مقام انبیا و اولیاء مقام رضاست و امامان نهایت سیره بودند در آن امر که حق تعالی خواست چنانچه در خبرست که چون دندان مبارک حضرت رسالت شهید کردند حضرت فرمود توکلت علی المحبوب امری کله ان شاء احیانی وان شاء اطلقنا بیت آنکه سنگش زدند بر دندان او دعا کرد بر خصمان

وجه پنجم

وجه پنجم آنکه در نوحه کردن در هر مذهب حرامست و در مقتل و سماع امامین عین نوحه است و این همه حرام بود ∴ آنکه کمترین سپاهی که باشد در وقت جنگ وآه و فغان نکند و فریاد بمادر و پدر روا ندارد که عارست بر و قومی میگویند در مقتلها که حضرت امام حسن رضی الله عنه بی اختیار کرد و فرمود که یا فاطمه کجائی و یا علی کجائی یا رسول کجائی و عالم بر ما تاریک شد و آسمان بر ما افتاد و زبونی بسیار میکنند که آن شنیدن عارست بر مسلمانان و بهتان عظیم و کذب صریحست در حق امامان بیان میکنند چنانچه حضرت امام حسین بیک حمله سیصد کس از خوارج بکشت و بحمله دیگر دویست کس از ایشان بکشت و هفتاد بکشت گفتند یا امام حسین چرا گریه میکنی گفت از آن گریه میکنم که اگر جدم رسول خدای فردای قیامت پرسد که امت مرا کشتی چه جواب میدهم پس شجاعت و دلیری و مردانگی و تحمل و صبر بر بلا و رضا بقضا و سخاوة و ایثار و امامان بیان می بایست کرد تا دلیل شود مسلمانانرا بخدا چنانچه حق تعالی در قرآن از پیغمبر بیان کرد و دلیل شد مسلمانانرا چنانچه در تفسیر آیة وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ آورده اند که حضرت امام حسین رضی الله عنه

روزی با جمعی مهمانان بر سر خوانی نشسته بودند و خادمش با کاسهٔ آش گرم درآمد و از غایت
دهشت پایش بحاشیهٔ بساط بلغزید کاسه بر سر شاهزاده بافتاد و بشکست و آش بر رخساره
مبارک فرو ریخت حضرت امام از روی تادیب نه از روی تعذیب بروی نگریست بر زبان
خادم جاری شد که وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ
حضرت امام گفت عفو کردم کرده ترا باز خادم گفت وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ حضرت امام
رضی الله عنه جواب داد که احسان کردم بر تو که ترا با مال تو آزاد کردم پس احسان امام
وجه هفتم از دیگران صد چندان بود وجه هفتم انکه فتح نامهٔ یزید بیان میکنند و غالب یزید و مغلوب
وجه هشتم حضرت امامین هر سای بیان میکنند این همه نا روا و بعقل ایشان وجه هشتم انکه چون
امیر المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه شهید شد حضرت امامین نوحه باختیاری نکردند
و رضا بقضا داشتند و چون حضرت امام حسن شهید شد و حضرت امام حسین نوحه نکرد
و چون امام حسین شهید شد حضرت امام زین العابدین نه مقتل خواند و نه سماع کرد
و حضرت امام محمد باقر نیز نوحه نکرد و همه امامان رضی الله تعالی عنهم نکردند و عجب از قومی
که خود را محب آل پیغمبری نامند و افترا و کذب در حق ایشان می بافند و آل و اصحاب رسول را
وجه ا تهمت صفت متهم می سازند وجه نهم انکه ایشان از آن قوم نبودند که باختیار میکردند ایشان

ابراهیم

5

ابراهیم بودند در خلت که چون حضرت ابراهیم علیه السلام بر منجنیق بستند تا در آتش اندازند
حضرت ابراهیم جبرئیل و میکائیل حاضر شدند گفتند یا ابراهیم هیچ حاجت داری
تا امداد کنیم گفت ندارم گفتند از خدای حاجت بخواه تا امداد کند گفت او چنان خواست
ما نیز چنین خواهم که بخلاف خواست محبوب خواستن نشان عداوتست نه محبت
وجه دهم وجه دهم انکه امامان پیشوای و مقتدای بودند مسلمانان را در هر حال چه در شریعت
و چه در طریقت و چه در حقیقت و قومی که در حق ایشان افترا میکنند آن مانع شریعت
و طریقت و حقیقت که در شریعت نوحه کردن حرام بود و در طریقت قضا را رضا باشد
و در حقیقت نظر بدون حق بود که نظر بدون حق بود که نظر بر سبب بودن نه بر مسبب بود از سوی خدا بینگا
چنانچه شیخ سعدی که کمترین خدمتگاران امامانست میگوید بیت

از خدا دان خلاف دشمن و دوست ❊ که دل هر دو در تصرف اوست
گرچه تیر از کمان همی گذرد ❊ از کماندار اهل خرد بیند

وجه یازدهم انکه حضرت امامان مجیب الدعوات بودند و تصرف اسماء الله و ادعیه
و اسم اعظم داشتند و اگر ایشان میخواستند بدعا و اسم اعظم یزید را بان زمان نابود
ایشانت میکردند و ایشان با امر باری تعالی گردن نهادند و هیچ دم نزدند و هر که محب

او نیز چنین باشد چنانچه ایشان بودند و هر که از امثال بعث رد کرده‌اند و گوید که
مستجاب الدعوات نبودند و اسم اعظم نمیدانستند او خوارج و روافض و نادان
واحمق و دوزخی باشد وجه دوازدهم آنکه حضرت امامین خاصگان خدا و دوستان
خدا بودند هر که گوید نبودند نامسلمان دوزخی و خوار حبست پس آنچه خدای تعالی با دوستان
خود بکند نیک باشد نه بد و هر که گوید حق تعالی با دوستان بد کرده است و یا خواسته است
او نیز نامسلمان دوزخیست ای آنچه مذکور شد اکثر همه بدعت و ضلالت است و بعضی
بدعتها عین کفر است بعضها نزدیک کفر اند و بعضها حرام و بعضها مکروه چنانچه
در ذخیره فقه آورده است که البدعة هو الامر المحدث الذی لم یکن من فعل النبی
والاصحاب ومن التابعین ولا اقتضاء الدلیل الشرعی و نیز میفرماید که البدعة هو
زیادة فی الدین او نقصان بعینه پس بباید دانست که انکار یکی صحابه انکار همه باشد
وانکار همه کفر است چنانچه انکار یک نبی چونکه صحابه برادر بودند در دین کما قال الله تعالی
انما المؤمنون اخوة و همه یکتن و یکی بودند حدیث کما قال النبی صلعم وسلم
المؤمنون کنفس واحدة پس خدای تعالی دعاء خیر بر همه صحابه و بر همه مسلمانان
امر فرموده و کردن چه نبی فرمود چنانچه میفرماید والذین جاؤا من بعدهم یقولون

ربنا اغفر لنا

ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا
غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف رحیم یعنی آیندگان پس اصحاب تا روز
قیامت میگویند ای پروردگار ما بیامرز ما را و برادران دین ما را آنانکه سبقت کردند
بر ما بایمان و منه در دلهاما کینه و حسدی مر آنانکه ایمان آوردند پس از ما یعنی صحابه
پیغمبر صلی الله علیه وسلم ای پروردگار ما بدرستی که تو مهربانی دعاء ما مستجاب کنی
و بخشیدن ما را برحمت خود ما را در زمرهٔ سابقان که صحابه‌اند داخل گردان از این
آیه معلوم میشود پس فرمان خدا را تصدیق کردن کفر است چنانچه در حق حضرت معاویه
که از اکابر صحابه چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در حق او نیز فرموده که لکل
نبی صاحب سر و صاحب سری معاویة بن ابو سفیان یعنی حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود که هر پیغمبر را صاحب سری است و صاحب سر من معاویه بن ابو سفیان است
وعن عبد الرحمن بن عمر رضی الله عنهما قال النبی صلی الله علیه وسلم
لمعاویه رضی الله عنه اللهم اجعله هادیا و مهدیا واهد به یعنی ای بار خدایا
بگردان معاویه را راه نمای از برای خلق و راه راست بنمای بسبب او بدانکه سخنی نیست
در مناقب معاویه چنانچه کاتب الوحی است و غیر ذلک و اگر چه او باغی و ماول و مخطی

در اجتهاد بود مع هذا فضایل او چه توانیم شمرد بلکه در شان وی این بشارت
کافیست که رسول علیه السلام داد چنانچه مرویست که روزی حضرت معاویه بخدمت
رسول علیه السلام آمد یزید را بر گردن کرده رسول علیه السلام گفت ببینید که بهشتی
می آید و دوزخی را بر گردن گرفته پس تو در شان وی چه دیدی که گمان می بری و در فضل
اصحاب و آل رسول اکرم بعضی آل و اصحاب او یاغی ما اول و خطی در اجتهاد بودند
نیز سبی پس ایشانرا به بدی چه ذکری کنی چون امام اعظم و خود اویس قرنی
بمنزل صحابه نمی رسند و تو کجا میرسی و سخن تو حجت خود را نمی شناسی توابگا
و مرتبا که من جستم جستم تا ایشانرا به بدی یاد میکنی که هر یکی بعنایت
ازلی و هدایت لم یزلی پاک دین بودند خالص اعتقاد بود زبان بد گفتن
ایشان دراز مکنند چنانچه در مسله کرده اند که اگر مردی بر مردی بد گوید و آن بد بر آید
واند کی گناه کبیره است و اگر آن بدی را نیک داند کافر گردد اینجا از سر انصاف نظر کن
اگر کسی از یکی صحابه خواه کهتر خواه مهتر بد گوید و آن بد گفتن را نیک داند بلکه از این
داند کافر گردد و نیز حق سبحانه و تعالی از سبب بد گفتن بر کافران نهی فرمود که وَلَا
تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ و بد گفتن هیچکس را روا نیست خصوصا

در حق صحابه

در حق صحابه که ایشان سابقانند در اسلام و ستوده خدایند جل جلاله چنانچه حق تعالی در قرآن
مجید خبر میدهد وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ
بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ یعنی پیش گرویدگان در اسلام از مهاجر و انصار
و آنکه متابعت کردند سابقانرا بایمان و طاعت و سایر حسنات و هر که متابعت ایشان
کند تا قیام قیامت در زمرهٔ تابعانست خشنود شد خدای تعالی از ایشان خشنود شدند
ایشان از خدای تعالی بآنچه یافته اند از نعیم دنیا و آخرت و آماده کرد خدای تعالی مر ایشانرا
بوستانها میرود زیر درختان آب جویها جاوید باشند در آن همیشه تاکید دایم خلود است
آنست فیروزی بزرگ و رسیدن تمام مراد و بس مقصود بآن ازین آیتها آنست
که حضرت معاویه نیز مهاجر است و ستوده خدایست و چندین جای در صفت قرآن
مهاجران و انصاریان حق تعالی بیان کرده است حضرت معاویه نیز در آن داخل است
هر که انکار حضرت معاویه کند نامسلمانست زیرا که حق تعالی عزت خود و حضرت رسول
و عزت مومنان بیان میکند قوله تعالی وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ
الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ مراد ازین آیه آنست که حضرت معاویه بلا شک از مومنانست

از مهاجر چنانچه در عقاید حافظیه مذکور است که محمد ابن کعب قرظی را پرسیدند که چه گوئی
در حق اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم گفت جمیع اصحاب رسول خواه محسن خواه
گنهکار مسیئ گفتند از کجا گوئی گفت ازین آیه کریم یارب دل من رو بهدایت بادا :
دور از روش اهل ضلالت بادا : یارب حکمی ز سبق مرد آگاه تخمی بر مذهب اهل
سنت وجماعت بادا : گر خود بسنت را جو اطاعت نبود : بالله که
عبادات تو طاعت نبود : راهی که صراط مستقیمش گویند : جز مذهب سنت و
جماعت نبود : ای دوست اگر وصال جانان خواهی : هم معرفت کمال ایمان خواهی :
آن جز بطریق اهل سنت نبود : گفتم اگر لقای رحمان خواهی : ای عزیز اگر دو مدعی را
که دعوی ایشان ضد باشد و قول ایشان هم ضد پیش منصف بیان منصف میکنند
واز معرفت کامل و حق و حق شناسی انصاف کنند و حق را از باطل جدا کنند همچنین من
از جهت انصاف بیان مذهب حق از باطل جدا کردیم انجای عارف زمانی و صادق حقانی
و عاشق سبحانی باید تا درین رساله از انصاف حق معلوم کند بیت

گر تو هستی حق شناس و مرد دین : حق بدان حق شناس و حق ببین
صدق از صدیق باید دید نفس : از عمر عدل ببین در هر نفس :

هم ز عثمان

هم ز عثمان را حیای مرد دین : از علی علم و تواضع بین یقین
گر سبک داری باصحاب الماضی : پس شقی باشی بسی هم دوزخی
مرتضی را چون شجاعت بود بس : هم سخاوة بود دایم هر نفس
هم دلیری داشت دایم هر زمان : مهر بودش دایمان بر مؤمنان
هم بصدیق عمر عثمان بسی : از علی مشفق نبوده هم کسی
قاتل خود مرتضی مهرش فزود : کی حسد کردی بیاران با وجود
ای روافض شرم بادا از خدا : مرتضی را بر حسد داری روا
چون خوارج جز روافض نیست کس : زانکه تخفیف علی دارند بس
هر که تخفیف علی دارد روا : لعنتی باشد بسی نزد خدا
گر سبک داری علی و آل او : هم بیاران رسول قال او
گر سبک داری علی را ای دوآب : دوزخی کردی بسی را روی آب
بر خوارج ناله حیدر همی : بر روافض همزند در هر دمی
زانکه ایشان دشمنان حیدرند : با هم صحاب رسول بهترند
این نصیحت بشنو از مسکین حسینی : تا بیابد دین ایمان تو زین

ثابت قدمم در ره ایمان یارب ؛ با مدح و هوادم سکردان یا رب

در حال حیوة اعتقادم جو است ؛ بر حسن عقیدتم بمیران یا رب

ای صحابه مصطفی رد میکنی ؛ راه باطل میروی بد میکنی

جو تو کردی بد بدان یابی جزا ؛ این بدیها جمله با خود میکنی

هر که بدی کرد به بد یار شد ؛ او به بدی خویش گرفتار شد

نوری که بچهره آشکارست مرا ؛ از دوستی چهار یار است مرا

من اهل سنیم خدا امیدانند مرا ؛ بر مذهب دیگران چکارست مرا

یاران ترا کسی دلفکارست ؛ با آتش دوزخش چکارست

اول که نشست بر خلافت ؛ بوبکر با تو یار غارست

دوم عمر انکه رافضی را چون سنان زخم ؛ سیوم عثمان که از حیاش چون بهار خرم

چهارم سروران عالم ستارست ؛ حیدر که امیر نامدارست

این قلعه کار برج دین را ؛ زین چهار بنای استوارست

سعدی که این حب ایشان ؛ بنگر که چگونه تاجدارست

امت احمد از میان امم ؛ باشند ز جمله افضل و اکرم ؛

اولیاء کرامت

اولیاء کرامت اویند ؛ رهبران رهی هدی باشند

خاصه آل پیغمبر و اصحاب ؛ کز همه بهتر اند در همه باب

وز میان همه بنور حقیق ؛ نجلد فضل کسی به کز صدیق

وز پی آن نبود از ان احراز ؛ کس چو فاروق لایق این کار

بعد فاروق جز بذی النورین ؛ کار ملت نیافت زینت و زین

بود بعد از همه بعلم و وفا ؛ اسد الله خاتم الخلفا

جز با آل و کرام صحب عظام ؛ سلک دین نبی نیافت نظام

نام شان جز با حترام مبر ؛ جز بتعظیم سوی شان منگر

زان جماعت معاویست یکی ؛ که شیر بود مدار بیشکی

در سبب مدار از دل و جانش ؛ رضی الله عنه میخوانش

هم اعتقاد نیکو کن ؛ دل زانکار نیک شان سو کن

هر خصومت که بود شان باهم ؛ بتعصب مزن در اینجا دم

بر سر انگشت اعتراض منه ؛ دین خود را یکان ز دست مده

حکم آن قصه با خدا گزار ؛ بنده کن ترا بحکم چکار

[illegible]

ای گرفتار در تعصب مانده ؛ دایما در بغض در حب مانده
گر تو لاف از عقل از لب میزنی ؛ پس چرا دم در تعصب میزنی
در خلافت میل نیست ای بیخبر ؛ میل کی آید ز بوبکر و عمر
میل اگر بودی در آن دو مقتدا ؛ هر دو کردندی پسر را پیشوا
دایما صدیق سر در راه بود ؛ فارغ از کل لازم درگاه بود
وز عمر گر میل بودی ذره ؛ کی سر کشتی بزخم دره
تا ز فاروق که عدلش بود کار ؛ کاه میزد خشت که میکند کار خار
بود روزی در بن جنس هوس ؛ هفت لقمه نان طعامش بود بس
سرکه بودی یا نمک در خوان او ؛ نه زینت المال بودی نان او
گر بخفتی بستر ش ذره ؛ بود بالش زیر ش دره
بر گرفتی همچو سقا مشک آب ؛ بیوه زن را آب بردی وقت خواب
شب برفتی دل ز خود برداشتی ؛ جمله شب را پاس لشکر داشتی
با حذیفه گفتی ای صاحب نظر ؛ هیچ بینی در گناه در عمر
گر کسی گو عیب من در روی من ؛ میل بکند تحفه آرد سوی من
گر خلافت بر خطا میداشت او ؛ دلق هفتده من چرا میداشت او

بجا روا داری

بهترین چون نزد تو باشند بر ؛ بهترین خلق یاران منند
کی توان گفتن ترا صاحب نظر ؛ اقربا و دوستداران منند
بجز بهترین قرنهای قرن منست ؛ هر که ورزد حب شان آن منست
به این سخن هم از پیغمبر روشن است ؛ گفت هر یارم نجم روشن است

1

بجا روا داری که اصحاب رسول ؛ مرد ناحق را کنند از جان قبول
تا نشانندش بجای مصطفی ؛ بر صحابه نیست ای باطل روا
اختیار جمله شان گر نیست راست ؛ اختیار جمیع قرآن پس خطاست
گر بنا حق بود صدیق ای عجب ؛ او بری حق بود کردی طلب
چند گویی مرتضی مظلوم بود ؛ در خلافت راندن او محروم بود
چون علی را شیر حق است تاج سر ؛ ظلم نتوان کرد بر شیر ای پسر
شیر را مغلوب گفتن کی رواست ؛ این همه تخفیف شیر و هم خداست
گر کنی تخفیف شیر هم خدا ؛ دوزخی کردی بسی دوزخ جزا
ای علی بس تو بنشانی ز علی ؛ عین یا و لام دانی از علی
از زبانت بیت پرستان بسته اند ؛ وز زبان تو صحابه بسته اند
در فضولی میکنی دیوان سیاه ؛ کوی بروی زبان داری نگاه
بند یکی کن کار با خالق گذار ؛ بند یکی کن از خدا شرمی بدار
از فضول و جان دل داری نگاه ؛ ورنه بی ایمان شوی روی سیاه
تو مکن حکم زبان کوتاه کن ؛ بی تعصب باش عزم راه کن
آنچه ایشان کرده اند را پیش گیر ؛ در سلامت کو ره و طریق خویش گیر

یا تو چون عدل عمر کن اختیار ؛ یا قدم در صدق نه صدیق دار
یا چو عثمان با حیا و حلم باش ؛ یا چو حیدر بحر جود و علم باش
تو مزن دم در تعصب پند گیر ؛ ورنه گردی در جهنم اسیر
در تو باشی در تعصب بدتری ؛ مرد نفس هر نفس کافرتری

توکه در دین دم زنی زینت کجاست ∴ بر صحابه ننگ کو انیست رواست
توکه از خاک سخن از خاک گوئی ∴ جمله را پاکیزه دان پاک گوئی
چار کرسی نبی حو اظهار ست ∴ چار مذهب همیشه پایه دار است
هم فرشته چهار کنج چهار است
چهار
هم عناصر در کار است ∴

والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

پاکا صانعی ذره خاک تیره را از حضیض ظلمت جهل رهانید بید قدرت خورشید انعم
خت
علم و حکمت گردانید مبدعی که جوهر روح انسانی را بنظر لطف و رحمت دیدهٔ دیدهٔ معرفت و شنا
خود بخشید و آن خیر ملک بشر و شفیع ام در روز محشر را نبوت و سیادت از برای ما جمیع
ضعیف برگزید تا باین سبب است امت او بشرف خطاب و کنتم و خیر امة از شکاه عزة مشرف
گردانید صد هزاران صد هزار تحفه صلوات و تحیات بر آن سید کائنات و خلاصهٔ موجودات
دت
که عالم و آدم بسبب وجود شریف او آمد پدید و بر آل و اصحاب او که هر سعید بواسطه ایشان بسعا
رسید   بدانکه این رساله است مشتمل بر بعضی از مسایل مشکله که تفرقه بین الخطا و صواب
ان بی تعقلی
وا بست

ان بی تعقلی نشاید و راه جواب آن چون معمای نا تاملی نمیکشاید طایفه ازو ملتقط از کتب
علما و از نتایج خیال این فقیر کمتر از قطمیر العبد الحقیر عصمة الله بن محمود حفظ الله العلیم
الخبیر عن الضلالة فی هذا الامور الخطیر مامول انکه در نظر قبول ارباب عقول مقبول نماید
و عیوب و نقصان آن در ذیل لطف شامل آشیان بصلاح آید بمنه و کرمه و ترتیب این
رساله بر دو باب و خاتمه مناسب نمود باب اول در ذکر آسوله مسئله ۱ اول حوض است بر
اب
در وی وضو ساختن و غسل آوردن و جامه نمازی کردن روا نیست و چون آتش به نیمی رسد
این امور در وی روا باشد صورت این چگونه بود و نیز درهمین حوض در وقتی که بر است اگر نجاست
افتد نجس شود و چون آب او به نیمه رسد پاک باشد و با فتادن نجاست نجس نشود این چه صورة الثانیة
مسئله دوم ۲ حوضی است ده گز در ده گز و چوبی فرو برده اند که سطبری آن مقدار یک گز در یک گز است
و سر چوب در بیرون آب استاده است درین حوض وضو و غسل و چیزی شستن روا نباشد
و اگر چوب را دور کنند و ده جنب در وی غوطه خورند و غسل کنند روا بود و صورت این چه باشد
در کتاب رزین آورده اند که اگر موشی در طاس آب افتد و بمیرد حکم آن چه باشد و اگر گوئی
پاک بود خطا و اگر گوئی پلید شود هم خطا مسئله چهارم ۴ اگر مرغی از هوا در دیگ آتش افتد و بمیرد
حکم آنش چه باشد اگر گوئی پاک بود خطا و اگر گوئی پلید شود هم خطا مسئله پنجم ۵ دراز گوشی در طاس

آب خورد حکم آن چه باشد اگر گوئی پاک بود خطا باشد و اگر گوئی مشکوک یا نجس بود هم خطا باشد
مسئله ششم آن کدام عضو است که بعضی را شستن او در طهارة فرض بود و بعضی را فرض نباشد
مسئله هفتم سه کس آمد در سفر مردیست که او را جنابت رسید و زنیست از حیض پاک شده
و شخصی دیگر مرده و بجز آب بیش همراه نیست این آب را بکدام یک صرف باید کرد مسئله هشتم
مردی در نماز استاده بود ناگاه آواز مرکب خود شنید نماز او تباه شد و بر وی غسل واجب گردید
صورت این چه باشد مسئله نهم اگر در میان دندان شخصی گوشتی یا چیزی دیگر مانده باشد
و آنرا ناکرده بیرون غسل کند حکم آن چه باشد مسئله دهم شخصی از خواب برخواست و در جامه یا ازار
اندکی تری دید برنگ منی و در خواب یاد نیست برین کس غسل واجب شود یا نه اگر گوئی شود خطا
و اگر گوئی نشود هم خطا بود مسئله یازدهم شخصی در خواب دید که جماع کرده و بعد از بیدار شدن
هیچ تری و اثری ندید برین شخص غسل واجب شود یا نه اگر گوئی شود خطا بود و اگر گوئی نشود
هم خطا بود مسئله دوازدهم ترک سنتی که پنج فریضه را باطل کند کدام است مسئله سیزدهم اگر پرسند که
مسح موزه بیک انگشت روا بود یا نه اگر گوئی روا بود خطا باشد و اگر گوئی روا نبود هم خطا
مسئله چهاردهم شخصی در نماز موزه را از پای اگر بدستوری بیرون آرد نماز او درست باشد و اگر
بآسانی بیرون آرد نماز او درست نباشد نزد امام ابو حنیفه رحمة الله علیه این چه صورة داشته باشد

مسئله پانزدهم

گذاردند

۱۵

مسئله پانزدهم جمعی با امام نماز گزاردند نماز قوم روا بود و نماز امام تباه شود چه صورة
داشته باشد مسئله شانزدهم مصلی اگر سجده کند حکم بشکستن طهارة او کند و اگر سجده نکند طهارة
او درست باشد چه صورت داشته باشد مسئله هفدهم قومی در مسجدی با امام نماز میگذاردند شخصی
در مسجد در آمد این شخص را وضو تباه شد و موذن را هم وضو تباه شد هم نماز و امام را نماز تباه شد
نه وضو و پس محل را حد واجب شد این چه صورة داشته باشد مسئله هجدهم شخصی نماز را در وقت
گذارده بجوع اگر نماز قضای میگذارد این نماز او فاسد میگردد و اگر نماز وقتی میگذارد این نماز
او رواست نزد امام اعظم رحمة الله علیه این چه صورة داشته باشد مسئله نوزدهم کدام نماز گذاردنی است که
نماز بزه کار شود و اگر ترک گیرد ثواب یابد مسئله بیستم شخصی نماز میگذارد تکبیر رکوع ترک کرد سجده سهو
لازم شود یا نه اگر گوئی شود خطا بود و اگر گوئی نشود هم خطا بود مسئله بیست و یکم دو شخص اند یکی تکرار
آیة سجده میکند و دیگر استماع آن می نماید بر قاری یک سجده بر سامع بجاه سجده واجب شود
چه صورة داشته باشد مسئله بیست و دوم چه صورت باشد آن حال که میان مرد و زن جدائی افتد بر مرد
عدت واجب شود نه بر زن مسئله بیست و سوم مردی زن خواست و در خانه خالی که آنجا کسی نبود
ساعتی با زن نشست و هیچ یک را مانع شرعی و حسی و طبعی از جماع نبود این جمع شدن خلوت
صحیح باشد یا نه اگر گوئی باشد خطا بود و اگر گوئی نباشد خطا بود مسئله بیست و چهارم مردی بر زنی

بیگانه دست بشهوت نهاد و این زن را دختری دارد این مرد تواند که دختر این زن را بخواهد یا نی
اگر گوئی تواند خطا بود و اگر گوئی نتواند هم خطا بود ۲۵ مسئله بیست و پنجم مردی بسفر رفت زن او بوی
نامه نوشت که من بر تو حرام شدم و شوهر دیگر کردم و تو بنده من شدی و مرا روا است که ترا فروشم و بهای
ترا خرج کنم چگونه باشد ۲۶ مسئله بیست و ششم مردی زنی داشت که بیست ساله با هم بودند چون از سفر مراجعت
کرد مردی بیگانه دید با زن او نشسته گفت در خانه من چه میکنی این مرد گفت خانه و زن هر دو از آن منست
تو بنده منی این چگونه بود ۲۷ مسئله بیست و هفتم شخصی مادر خود را و خواهرش یکبار شوهر میدهد بی فسادی چگونه
باشد ۲۸ مسئله بیست و هشتم مردی سلطانی بدر سلطان خود را میغو(?) شد و بهای او را خرج میکند چه صورت داشته باشد
۲۹ مسئله بیست و نهم شش مرد در یک مسجد جمع بودند مردی دیگر بر در مسجد آمد از این شش کس دو کس را زن
حرام شد و دو کس را طهارت واجب شد و دو تن را تعزیر لازم شد و مسجد را مالک شد چگونه باشد مسئله سیام
زن و شوهر هر دو بنده باشند فرزندان آزاد شوند بی آنکه کسی ایشان را آزاد کند یا وصیت کند بآزاد کردن چه
صورت داشته باشد ۳۱ مسئله سی و یکم چه باشد صورت این مسئله اگر کسی از دیگری متاعی بعاریت گیرد قبل از کار
فرمودن و یا بعد از آن اگر متاع هلاک شود و در دست این کس بی تعدی این کس را ضامن شود و اگر
چنین کار فرمودن این کس هلاک شود این کس ضامن نباشد ۳۲ مسئله سی و دوم مردی سه زن دارد مرد
زنی را سیبی داد همه یکرنگ و باز این سیبها را بگرفت و بر بام انداخت و گفت هر کدام زن که سیب خود را

بمن نیارید امروز

بمن نیارید امروز سه طلاق است بخت جدا این چگونه باشد ۳۳ مسئله سی و سوم مردی را سه زن است یکی بر بام
و یکی بر نردبام یکی در خانه زنی که بر نردبام بود او را گفت اگر بر بام شوی بشی از آن سه طلاق باشی
و اگر پایین آئی بشی او این زن که در خانه است نیز سه طلاق باشی چگونه کند تا طلاق واقع
نشود ۳۴ مسئله سی و چهارم جماعتی در خانه بودند یکی گفت هر کدام زن حرام است دست بر هم زنند
یا پای کوبد یا همه دست بر هم زدند یا پای کوفتند زنان ایشان حرام شود و اگر گوید هر کرا
زن حرام است زن نعره زند و فریاد کند هر کدام که نعره زند فریاد کند زن او حرام شود فرق چه
باشد ۳۵ مسئله سی و پنجم شخصی یکی را گفت زن ترا طلاق کردم اگر مرد در جواب گفت نیکو کردی
طلاق واقع نشود و اگر گوید بد کردی طلاق واقع شود فرق چه باشد ۳۶ مسئله سی و ششم شخصی
به غلامان خود گفت هر کدام شما که این جواب را برگیرد از اینجا و بدان موضع برد آزاد باشد
همه بیکبار یکی برگرفتند و بدان موضع که فرموده بود بردند حکم این چه باشد ۳۷ مسئله سی و هفتم
صورت آن واقع که شخصی لقمه حلال بر دهن خود انداخت و حرام فرو برد لقمه دیگر بر دهن خود انداخت
حرام و حلال بخورد نزد امام ابو حنیفه رحمة الله علیه بی آنکه تعلیکی(?) واقع شود باشارت باین(?)
کس انتقال کرده باشد ۳۸ مسئله سی و هشتم اگر دو زنی بچه آوردند در شب تاریکی پسر و دختری
که پسر کدام زن شد است و دختر کدام زن حکم این چه باشد ۳۹ مسئله سی و نهم مردی را بخزن(?)

پیش آمدند گفت این زنان که می آیند دو خواهر منند و دو کنیزک من و یکی زن من است و هر پنج
از یک شکمند این چه صورت داشته باشد مسئله بیست و پنجم مردی را گفتند که کنیزک تو در خانه
فلان است گفت اگر کنیزک من آنجا باشد زن طلاق گفتند زن تو نیز آنجاست گفت اگر
زن من آنجا باشد کنیزک آزاد و هر دو در آن خانه بودند حکم این چه باشد مسئله چهل و یکم
و این را بعضی بنظم ادا کرده اند یکی زنی دیده نشسته در میان بیست مرد: هر زمان با هر یکی کرده
عتاب و دلبری ابیات گفتمش باشد روا از روی شرع مصطفی: با چنین نامحرمان بنشینی
ای رشک پری بیت گفت نامحرم چهان بیست از یک مادرند: کرده یک مادر سر ایشان از شفقت مادری
قطعه وطی دام مسئله چهل و دوم شش برادر شش برادرزاده شش داماد من آن یکی جفت من و یکی نیز هم من نوکری
مسئله چهل و سوم و این را نیز بنظم آورده است شخصی بغلام گفت ای زن خواه زن خواست غلام
با مدارا نکاه ابیات گر خواهد روا نداشت عقد بست صحیح: در خولجه روا داشت نکاح
تباه مسئله چهل و سوم داشت یکی مرد دو زن بی نظیر قطعه هر دو یکی بچه جون ستیز: زان
دو یکی پسر بسر غیر را: از سر مادرانه خود داد شیر قطعه گشت حرام آن زن دیگر چنان
قطعه تا بقیامت نشود حل بدیر هر که دهد این فتوی را جواب شعر مفتی آفاق بود بی نظیر
مسئله چهل و چهارم و این نیز در صورت نظم صوری گشته است اگر ده تن زنا کردند بر یک
زن

14

زن چو روشن شد قطعه بر اول رجم واجب شد پس آنکه قتل بر ثانی سیوم را هم شستم را زن طلاق آمد
چهارم را یقین می دان قطعه که تعزیر است بر پنجم با جماع مسلمانی: ششم را زن طلاق آمد
بهفتم نصف حد واجب بهشتم مهر کامل و آن نهم را نصف دان دانا فی قطعه دهم منکر
عجب چیزی که بر وی هیچ واجب نی ابیات بیان فرمای این معنی اگر این ها قضیه دانی
باب اول در بیان جواب مسائل مذکورست جواب مسئله اول آنست که حوض مذکور مخصوص بود
که او را مثل چاه خرگاه کنده باشد که نیمه بالای او ده گز در ده گز باشد نیمه نشیب او ده گز در ده گز
باشد پس وقتی که پر بود در وی ده در ده نباشد پس وضو و غسل و چیزی شستن در وی
روا نبود و چون آب او بنیمه پایین رسد ده در ده شود حکم آن آب روان گیرد و این امور در وی
جایز بود و اگر بر وی نجاستی افتاده بود در وقت پری او بلند شده باشد چون به نیمه رسد ده در
شود پاک بود و چنان باشد که این ساعت که ده در ده است در وی نجاست افتد پس نجس نباشد
جواب مسئله دوم آنست که حوض مذکور بسبب آن چوب که در حوض قرار یافته و برآمده بیرون است
یک گز از ده در ده کم شده پس حکم آب جاری نگیرد و در وی غسل و وضو جایز نبود و اگر در وی جنب
نبود آن ده جنب در وی غوطه خورند و بجای قرار گیرند روی آب ده گز در ده گز باشد اعتبار
وی آب روانست جواب مسئله سیوم گفته اند که بنگریم اگر موش از گربه گریخته و در آب شده آب پلید شود

زیرا که کربه چون موش را بدواند البته موش بشاشد واکر نه پاک بود ولیکن این محل تا ملبست

جواب مسئله چهارم آنکه بنکریم اکر دیک در جوش بود وزود آن مرغ را برون کشیده اند کوشت وشوربا — جواب مسئله چهارم
که در دیک بود پاک بود واکر دیک در جوش نبود ومرغ در وی مرد کوشت وشوربا همه
پلید باشد جواب مسئله پنجم آنست که بنکریم دراز کوش نر است یا ماده اکر نر بود آب پلید شود — جواب مسئله پنجم
واکر ماده بود آب مشکوک کردد زیرا که درازکوش نر را عادت است که هر جا نجاست بیند بوی کند
وپیوسته لبها او نجس بود ولیکن این تفرقه را بعضی بیان کرده اند وبعضی دیکر بر آنند که بر
هر تقدیر آب مشکوک بود جواب مسئله ششم بدانکه آن عضو موضع رستن موی روییت — جواب مسئله ششم
که خورد از آنکه ریش نیست شستن او فرض است وکلانان را که ریش انبوه باشند بر ظاهر او
آب دوانیدن ویا مسح کشیدن کفایت کند وشستن ته موی فرض نباشد جواب مسئله هفتم — جواب مسئله هفتم
آنست که بنکریم آب ملک کدام است انکس را صرف کند واکر مباح بود مرد جنب غسل کند ومرده را
بخاک دفن کند وزن تیمم کند ودر نماز جنازه بر و اقتدا کند مسئله جواب هشتم انکه — جواب مسئله هشتم
آزادی بود که در سفر باد جنابت رسیده باشد چون وقت نماز درآمد مر کسی خود را بغلام داده و
بطلب آب فرستاده چون غلام او دیر مانده در آخر وقت به تیمم کرده وبنماز استاده ناکاه
آواز مرکب او بکوش او رسیده نظر کرد دیده که غلام او آب آورده تیمم او بشکند وبروی غسل
واجب کردد

واجب کردد جواب مسئله نهم آنست که بر قول بعضی تا آن کوشت پاره که از طعام مانده است — جواب مسئله نهم
تا آن جز از بن دندان برون نکند غسل روا نباشد وقول بعضی دیکر آنست که غسل درست باشد
زیرا که آب بر همه جز غالب است پس درین دندان رفته باشد جواب مسئله دهم آنست که
بنکریم در وقت خفتن این کس با یاد شهوت خفته است چنانکه آلت او قایم استاده بود غسل واجب — جواب مسئله دهم
نشود واکر بی یاد شهوت خفته باشد غسل واجب شود زیرا که در صورت اول آن آب را بر مذی حمل
کرده میشود چون سبب آن در وقت خواب کردن موجود بود ودر صورت ثانیه احتیاطا حمل بر منی
کرده میشود جواب مسئله یازدهم آنست که بنکریم این شخص مرد است یا زن اکر مرد است غسل — جواب مسئله یازدهم
واجب نشود واکر زن است غسل واجب شود چرا که احتمال دارد که زن را انزال منی شده باشد
ودر رحم او رفته بود مسئله جواب دوازدهم آنست که بترک موزه افشاندن او وقت پوشیدن — جواب مسئله دوازدهم
که سنت است اکر در موزه نجاستی باشد وبعد از یک شبانه روز که موزه کشیده برون آید نمازی که
کزارده شد باطل شود جواب مسئله سیزدهم آنست که بنکریم اکر سه طرف انکشت مسح کشیده — جواب مسئله سیزدهم
هر باری بیک یک طرف مسح موزه روا بود واکر بیک طرف کشیده روا نبود زیرا که آب مستعمل شده است
مسئله جواب چهاردهم آنست که این مصلی بر موزه مسح کرده باشد واکر بعد از تشهد آخر موزه — جواب مسئله چهاردهم
بدشواری کند بعمل کثیره خروج نزد امام ابو حنیفه رحمة الله پس نماز او درست باشد واکر بآسانی

بیرون آرد بی عمل کثیر خروج بصنع ازوی بوقوع نیامده باشد پس مسح او در اثنای نماز باطل
گردد و نماز نیز فاسد شود جواب مسئله پانزدهم آنست که جماعتی اند نماز میگذارند امام این جماعت را
حدث رسید در اثنای نماز مسبوقی را از قبل خود امام ساخته و خود رفته که وضو سازد این امام
ثانی اگر نماز امام اول را تمام سازد و سلام دهد نماز قوم درست شود و نماز این امام گشاده گردد چون
بروی بعضی از رکعات مانده که نگذارده است حال نماز بیرون آمده جواب مسئله شانزدهم
آنست که این مصلی را در نماز سهو واقع شده و بعد از سلام خنده قهقهه کرده اگر سجده کند حکم
بشکستن طهارت او کنند چرا که لازم می آید که خنده قهقهه در اثنای نماز کرده باشد و اگر سجده سهو
نیارد طهارت او درست باشد چرا که خنده قهقهه بعد از سلام در خارج نماز واقع شده
جواب مسئله هفدهم آنست که این شخص در آمده خرطی داده موذن شنوده خنده قهقهه کرده امام بانگ
بروی زده که چرا چنین کردی ریش محله موذن را دشنام داد که بسبب آن بروی حد واجب نشود
جواب مسئله هژدهم آنست که این شخص صاحب ترتیب است که یک نماز فایته داشته
و با وجود تذکر آن پنج نماز وقتی را گذارده صحت این نمازها موقوف است نزد امام اعظم رحمه الله علیه
اگر نماز ششم را گذاردن پیش از آنکه قضا فایته کند این نمازها صحیح باشد و اگر قضا فایته کند پیش
از نماز ششم این نمازها فاسد گردد والله اعلم مسئله جواب نوزدهم آنست که آن نماز

گذارند

گذارند زن حایض یا نفسا است که بگذاردن نماز بزه کار شود و اگر ترک آرد نماز را صواب باید
جواب مسئله بیستم آنست که بتکریم اگر تکبیر رکوع نماز عید را ترک کرده سجده سهو لازم شود
چرا که تکبیرات نماز عید همه را واجب گفته اند و اگر تکبیر رکوع غیر نماز عید است سجده سهو
لازم نشود جواب مسئله بیست و یکم آنست که ما بدایت سجده را سامع بوکردن خود برداشته برای
میرود تا بدایت سجده را تکرار کرد چون او متغیر شده و باختیار خود میرود بروی سجده
لازم شود سامع چون باختیار میرود مجلس او متبدل شود و هر کرتی شنیده در مجلس دیگر شنیده
پس بجاه سجده بروی واجب گردد جواب مسئله بیست و دوم آنست که این مردیست که سه زن
دارد و بر زن چهارم دعوی نکاح میکند و زن منکر نکاح است بچیزی صلح کردند و قطع
نزاع کردند بر زن عدت واجب نشود چرا که منکر نکاح است بچیزی صلح کردند بود
دیر مرد رعایت عدت این زن لازم باشد حتی که درین زن نتواند زن دیگر بنکاح آوردن
جواب مسئله بیست و سوم آنست که بتکریم اگر بیک از آن زنست خلوت درست نباشد و اگر یک
از آن زن نیست خلوت درست بود زیرا که درین صورت اگر مرد با زن در آویزد یک شور کند
و مردم جمع شوند پس خلوت صحیحه نباشد اینچنین وقت نموده در جواب این مسئله بعضی از علما
والله علیم بحقیقة الحال جواب مسئله بیست و چهارم آنست که اگر این مرد را انزال منی شده از آن مسایل

نتواند که دختران زن را بخواهد و اگر انزال منی شده نتواند که دختر از آن زن را بخواهد اگر انزال
منی زیرا که در صورت اولی آنچه سبب در وجود آمدن فرزندان است ضایع شده و در صورت ثانیه
احتمال فرزند شدن بآن شهوت یافت پس نتواند که دختران زن را بخواهد و این تعلق بوصول
دارد و از غوامض است ۲۵ مسئله جواب بیست و پنجم آنست که شخصی دختر خود را بغلام خود بزنی داده پدر
وفات کرده غلام بنده دختر شده و نکاح بینهما نماند پس اگر شوهر دیگر کند بشرایط روا باشد
و غلام را تواند که بفروشد ۲۶ جواب مسئله بیست و ششم آنست که زن آزادی بنده یکی را خواسته چون شوهرش
بسفر رفت شوهر را از خواجش خرید در حال نکاح ایشان منقطع شد بعد از عدت شوهر دیگر
کرده و غلام و خانه را باو بخشید ۲۷ جواب مسئله بیست و هفتم آنست که کنیزکی بود مشترک میان
دو کس پسری بزاد و هر دو خواجه پسر را دعوی کردند بتابعیت پدر هر دو شود و هر یک از این
دو مرد زنی دارند و از زن خود دختری دارند و هر دو خواجه فوت شدند این پسر این کنیزک را
که مادر وی است با آن دو خواهر بیک کس بزنی دهد روا بود زیرا که خواهران یکدیگر نه‌اند ۲۸
جواب مسئله بیست و هشتم آنست که غلامی باجازه خواجه زن آزادی را خواسته آن پسری آورده و بعده
مرده و این زن صد دینار کابین دارد و این پسر از خواجه پدر کابین مادر طلب کرده و او عاجز آمد
این پسر غلام را بصد دینار فروخته بجهت کابین مادر بهای او را خرج میکند روا بود

جواب مسئله بیست و نهم

۲۹ جواب مسئله بیست و نهم آنست که آن مرد که بر در مسجد آمد غایب شده بود و دو زن داشت
شد چهار کس گواهی دادند که این مرد غایب مرده است و این دو زن شوهر کرده بودند و خانه
این مرد را وارث او مسجد ساخته بوده و درین مسجد آن دو گواه و دو شوهران دو زن و دو مرد
دیگر تیمم نشسته بودند که آن مرد غایب با کوزه آب بدعوی بر در مسجد رسید آن دو گواه دروغ
را حد واجب شود و دو مرد را زن حرام شود متیمم را تیمم تباه کرد و در مسجد ملک اینکس باشد ۳۰
جواب مسئله سی ام آنست که مرد آزادی پسری بنده بود از آن شخصی این پسر باذن
خواجه اش کنیزک پدرش را بخواهد فرزندان او که از ایشان در وجود آیند آزاد باشند از جهت قرابت
حریت بخواجه خود چون در قیمت تابع مادرند که ملک جد ایشانست ۳۱ جواب مسئله سی و یکم
آنست که متاعیست مرهون در دست این کس بود و قیمت او بدین کس مساویست چون او را بعاریت
گیرد قبل از کار فرمودن و بعد از آن رهن است و مضمونست بدین و در حین کار فرمودن عاریت است
و عاریت مضمون نباشد بی تعدی ۳۲ جواب مسئله سی و دوم آنست که باید که مرد زنی هر ظهر زنی مره
سبب بخش مرد آرند تا طلاق نشود ۳۳ جواب مسئله سی و سوم آنست که باید نردبانی دیگر نهند تا
آن زن که بر بام است فرود آید و آنکه در خانه است بالا رود و بعده این زن که بر نردبان بود
خواه بالا رود خواه پایین آید طلاق نشود ۳۴ جواب مسئله سی و چهارم آنست که در فروق شمس الدین

محبوبی آورده که طلاق فوری است نه فعلی پس بفعل که دست و پای زدن است ثابت نشود

بقول که نعره و فریاد کردن است ثابت گردد [25] جواب مسئله بیست و پنجم نیز در فروق مولانا شمس الدین

محبوبی آورده که آنچه در خواب گفته که بد کردی علامت آنست که طلاق کردن او را روا داشته

و ازاد ردو تاسف چنین گفته پس طلاق واقع شود و آنچه گفته نیکو کردی یعنی کار بیفایده کردی

پس طلاق واقع نشود [30] جواب مسئله سی و ششم آنست که بنگریم اگر این چوب چنانست که

یک غلام تواند برد هیچ کدام آزاد نشود زیرا که شرط آزاد شدن برگرفتن یک شخص است و آن وجود

نگرفته و اگر این چوب را جمعی باید که بردارند همه آزاد شود چرا که گویا گفته که هر کدام از غلامان

من که برداشتن این چوب مدد کنند یکدیگر آزاد باشند و این فرق از شامل علیه بازی منقول است

[37] جواب مسئله سی و هفتم بدانکه در وقت خاییدن لقمه اگر از بن دندان خون آید و لقمه بخون آلوده

فرو برد حرام فرو برده باشد اگر نان کس بغصب گیرد و در دهن اندازد و بخاید بروجهی که منفعت

آن زائل گردد این غاصب ضامن شود و مالک آن لقمه گردد و حلال فرو برد نزد امام اعظم

رحمة الله علیه [38] جواب مسئله سی و هشتم آنست که دو شیر زن را وزن کنند هر کدام گران آید پسر از آن

او باشد جواب مسئله سی و نهم آنست که مردی کنیزکی خریده باشد با سه دختر و دختر دیگر

این کنیزک را از این مرد شده باشد بعده این مرد آن سه دختران کنیزک را با ارث به برادر رسید یکی را

آزاد کرده

آزاد کرده و بنکاح گرفته این پنج دختر این کنیزک دو خواهر و کنیزک یکی زن این پسر

باشند و هر پنج از شکم این کنیزک باشد جواب مسئله چهلم آنست که زن طلاق شود اما کنیزک

آزاد نشود اگر زن غیر مدخوله باشد زیرا که اول زن طلاق شده پس علاقه زنی نماند

تا بقول ثانیه کنیزک آزاد شود جواب مسئله چهل و یکم آنست که پوشیده نماند که این زن

دختر مردیست که کنیزک خریده با یک پسر و آن کنیزک را پسری دیگر بود از شخصی دوازده

پسر از برادری مادری این زن نیز داشته و شش پسر از این مرد نیز تولد کرده بعده این

مرد فوت شده و این پسر که بنده او بود بمیراث بابی زن رسید و این زن شش برادر

زاده خود را داماد خود ساخته و آن یک پسر دیگر که این کنیزک داشت از شخصی این را

بشوهری گرفته پس این هر بیست مرد از یک مادر و همه محرم این زن باشند [42] جواب مسئله چهل و دوم

آنست که این غلام در حیات عقد نفس خود را مهر موجل زن خود ساخته اگر خواجه این روا

دارد نکاح میان غلام و آن زن تباه نشود چرا که مملوک زن خود می شود و نکاح در میان

مملوک و مالک روا نبود و اگر خواجه این روا نداشت مهر مثل لازم شود چون اول بار زن

باصل نکاح کرده بود پس درست باشد [43] جواب مسئله چهل و سوم هذا جواب آخر بر دلت

این واقع پوشیده نیست آنست که یکی را یک دل است چون ماه منیر بچه چهارده دیگر زنست

دختر مرد اندازه راه ستیز خواهر دختر شود این زن ورا خواهر دختر شود حل بذیر

قال النبي صلى الله عليه وسلم انّ علامة اهل الجنّة اربعة

گفت پیغمبر صلعم — آنها که اهل بهشت اند — چهار خصلت دارند

وجهه مليح ولسانه فصيح ويده سخيّ وقلبه نقيّ

روی شاد — زبان تسبیح گوینده — دست سخاوت کننده — دل نرم

وعلامة اهل النار اربعة وجهه قبيح ولسانه فاحش

آنها که اهل دوزخ اند — چهار خصلت دارند — روی کره کرده — زبان فاحش کننده

ويده بخيل وقلبه فاسق

دست بخیل — دل فسق خواهنده

بسم الله الرحمن الرحيم

اول کلمهٔ شریعت اینست لا اله الا الله محمد رسول الله بدانکه

کلمه شریعت را پنج مقام دارد

19

کلمهٔ شریعت را پنج مقام دارد اول فرمان برداری خدای تعالی بکند دوم بدکاری بر کسی نکند سیوم چون بانگ نماز بشنود سخن مطلقا نگوید چهارم در وقت قرآن خواندن سخن نگوید پنجم غیبت مردمان تجاوز نکند دوم کلمهٔ طریقت اینست لا اله الا الله عظمةً محمد رسول الله خليفةً بدانکه کلمه طریقت را نیز پنج مقام دارد اول مقدار خود مجاهد کند دوم که ننه سخن نگوید سیوم سخن دنیا نیز نگوید چهارم هر کرامتی که باشد ظاهر نکند پنجم وقت موت سخن قلوب بشنود سیوم کلمه حقیقت اینست لا اله الا الله بين قدرته ومحمد رسول الله برسالته بدانکه کلمه حقیقت را نیز پنج مقام دارد اول راست و یاد دروغ با کسی سوگند نخورد دوم دروغ با کسی عهد نکند سیوم دروغ بر کسی گواهی ندهد چهارم بی وضو خواب نکند پنجم دروغ نگوید چهارم کلمهٔ معرفت اینست لا اله الا الله حقا حقا و محمد رسول الله صدقا صدقا وصفيا صفيا بدانکه کلمه معرفت را نیز پنج مقام دارد اول غم با دوستان نگوید که ایشان بیدل شوند دوم غم دل خود با دشمنان نگوید که ایشان شاد شوند سیوم صد غم دل با توانگران بگوید که ایشان بیدل شوند چهارم غم دل با خدای تعالی نگوید که او بندگان خود را فراموش نکرده است پنجم سوال نیز بر کسی نکند والله اعلم بالصواب روایت میکند که روزی

رسول صلی الله علیه وسلم نشسته بود که مردی آمد و گفت یا رسول الله مرگرا آرزو
برم رسول الله گفت که مرگ چیزیست که از وی چاره نیست و سفر دور و درازست
و همه را شربت مرگ می باید چشید هر آنکس که مرگرا آرزوی برد او را چهل هدیه باید کرد
آنمرد گفت یا رسول الله آن هدیها کدامند پیغمبر صلعم گفت اول هدیه حضرت عزرائیل علیه السلام
دوم هدیه گور سیوم هدیه منکر و نکیر چهارم هدیه پل صراط پنجم هدیه میزان ششم هدیه
مالک دوزخ هفتم هدیه رضوان بهشت هشتم هدیه دو لوح نهم هدیه پیغمبر صلعم دهم هدیه
حق سبحانه و تعالی عز وجل اما هدیه عزرائیل چهار چیزست یکی خصمانرا خشنود کردن
دوم قوتهارا قضا گذاردن سیوم کار مرگ ساختن چهارم با آرزوی خدای تعالی بودن
اما هدیه گور چهار چیزست یکی ترک نهانی کردن دوم تن و جامه از بول نگاهداشتن
سیوم قرآن خواندن چهارم نماز شب گذاردن اما هدیه منکر و نکیر چهار چیزست یکی
راست گفتن دوم ترک غیبت مسلمانان کردن سیوم سخن خیر گفتن چهارم با خلق خدا
فروتنی کردن اما هدیه پل صراط چهار چیزست یکی خشم فرو خوردن دوم از بدیها پرهیز
کردن سیوم نماز بجماعت گذاردن چهارم طاعتهای مردمان یاری کردن اما هدیه میزان
چهار چیزست یکی عهد با اخلاص کردن دوم با خلق خویش نیک خوی کردن سیوم

ذکر بسیار

بسیار گفتن چهارم رنجی که بوی رسد صبر کردن اما هدیه مالک دوزخ چهار چیزست
یکی از ترس خدای گریستن دوم صدقه پنهان دادن سیوم ترک جمله گناهان کردن چهارم با مادر
و پدر نیکی کردن اما هدیه رضوان بهشت چهار چیزست یکی از مکروهات پرهیز کردن
دوم بر نعمتها شکر کردن سیوم مال را در راه حق نفقه کردن چهارم امانت را نگاهداشتن
اما هدیه روح چهار چیزست یکی طعام اندک خوردن دوم سخن اندک گفتن سیوم خواب اندک
کردن چهارم دایم الحمد لله گفتن اما هدیه پیغمبر صلعم چهار چیزست یکی صلوة بر رسول بسیار
گفتن دوم سنتهای رسول کار کردن سیوم دوستان او را دوست داشتن چهارم بر اهل بیت
محمد و انبیا علیه الصلوة والسلام نیکو کردن اما هدیه حضرت حق تعالی چهار چیزست یکی
معرفت خدای تعالی حاصل کردن دوم امر معروف و نهی منکر کردن سیوم بر خلق خدای نیکو
خواستن چهارم بر همه خلقان رحم کردن رسول علیه السلام فرمود هر که این هدیها بنزدیک او
فرستاد مرگرا آرزوی بردن رواست بایدکه نیکبختان این سخنها شریف بنوشته
بنزد خود بدارند و بخوانند تا ثواب هر دو جهانی یابند والله اعلم بالصواب در بیان اولاد
النبی صلی الله علیه وسلم

فرزند نبی قاسم و ابراهیم است
پس طیب و طاهر دگرا تنظیم است
با فاطمه رقیه ام کلثوم است
زینب شمار ترا بر تعلیم است
عشره مبشره اینست

قال الله تعالی من کان وصی علی [illegible] حب ابو بکر و حب عمر و حب عثمان و حب علی [illegible] ببغض [illegible]

ده یار بهشت بیند بنک ابوبکر عمر علی عثمان طلحه زبیر بو عبید سعد سعید عبد الرحمان

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس و ستایش مر خدای را که فراغ کرد کاینده لهای عاشقان را از کار دنیا و دین و آنچه در ایشانست و درود و تحیت بر رسول آن خدا و نبی باد که محمد و آله و اصحابه اجمعین بدانکه اسعدک الله فی الدارین که چند کلمه در علم سلوک از زبان این بنده رفت که یاری از اصحاب ملوک طالب سلوک بود ازین بنده درخواست کرد اجابت نمود گفت واجب که یک رساله کنم حضرت دولت حواله کنم باب اول بیان کنم که درویش کیست و افعال درویش چیست دوم بیان کنم که پیر کیست و مرید کدام است و افعال ایشان چیست سیوم بیان کنم که توحید چیست و موحد کیست و افعال ایشان کدام است و نام این رساله آینه جلی نهادم خدای تعالی از رحم خویش در فهم آن درویش آرد

باب اول در دانستن درویش ای طالب صادق درویش لفظی را گویند که مشتق منزل از پنج حروف باشند و هر حرفی را فضیلی دیگر بود اول دال درویش دلالت میکند بر ترک دنیا و دین که رسول علیه السلام فرمود که الدنیا حرام علی اهل الآخرة والآخرة حرام علی اهل الدنیا وهما حرامان علی اهل الله تعالی دوم ری درویش

دلالت

تا آنکه وی زنده باشد اگر برگ از آن درخت بجامه مشک کند هرگز مشک آن نرود و کهنه نشود اگر کسی میوه آن درخت بخورد هرگز تشنه نشود هر علتی که باشد برود و در وجود مشک پیدا شود یا جبرئیل برو در بهشت از آن درخت میوه بیا بیار چون جبرائیل در بهشت آمد میوه انگر فرمان حضرت پروردگار آورد گفت یا خداوندا میوه آورده ام فرمان شد که ای جبرائیل در مدینه رو بگو که اعرابیان من عطار فروشم تا بر آن خانه عبد الله و حضرت ایمنه در آمد ایشان هر دو خانه نشسته بودند کنیزکی از خانه بیرون آمد و گرای طلبیده اند آن مشک دیدند هر دو عاشق و دیوانه شدند عبد الله و ایمنه مبتلا گشته اند بی بی ایمنه گفت یا عبد الله این مشک را بکرم که خوبست بی بی ایمنه از روز از حیض

باک شده بودی در ونهاد مشک آن میوه
در وجود رسید فرمان الله تعالی حمل قرار گرفت
جبرائیل میان ایشان غیب شد روایتست که حمل
از نور بهشت قرار گرفت حضرت محمد علیه السلام
سرتا قدم بوی مشک بیدا شد حکایت دیگر شنو
که روزی رسول علیه السلام نشسته بود یک زن زال
پیش رسول علیه السلام آمد و گفت یا محمد جان من
بر تو فدا کنم دختر را کار خیر است ولی در خانه
فقیرم بهای مشک ندارم محمد رسول علیه السلام گفت
ای زال او را اندر بیار ببره زن او را آورد محمد را
خوی آمد او را اندر انداخت و او گفت ای زال
در وجود آن دختر را خط کن خدا تعالی تن او را
مشک کرده تا این زمان و اولاد آن دختر اینچنین
خدا تعالی دوست خود را از آب منی بلید کافران
بیدا نکرده است حضرت محمد را از مشک بیدا کرده است

عبدالله

عبدالله بدان حکایت آمده است که او در شهر
مدینه بزار نجومی بود میان بنرک نجومی
یوسف کاهن بود پیش ابو جهل آمد و گفت در نجوم
دیدم که بشکم آمنه فرزندی خواهد شد که نام
آن محمد رسول الله است نه اینچنین کس بیغامبر
اولیا نه انبیا و نه فرشته این چنین او را خدا تعالی
بیدا کرده است و بدوستی او هژده هزار عالم
آفریده است ای ابو جهل اگر خدا تعالی بیافریند
هیچ دیگر هم آفریده نشود و هفت آسمان و هفت
زمین عرش و کرسی لوح قلم بدوستی او آفریده است
که چهار کتاب فرستاده است توریت بر موسی
انجیل بر عیسی زبور بر داود فرقان بر محمد علیه
السلام خواهد فرستاد باقی ماند کتاب بکنند
و شرع محمد قائم شود یا ابو جهل این دین مارا
خراب خواهد کرد چون ابو جهل از یوسف نجومی

شنید بسیار غصه شد گفت عبد الله در شکم
اینه دشمن کافران خواهد ومرا هیچ شادی نیست
زود بکن که محمد را بکشم اینه هلاک کنی عبد الله
گفت ای برادر من نوعی بخود هلاک کنید ابو جهل
گفت ای یاران چه مصلحت کنی وجمله کافران رو سیاهان
جمع کرده که دین ما را خراب کند بالای هر یک کافر
نزدیک ایشان نشسته گفتند که یک کس حکومت دین
جدا و بران ما را کرد اند ابو جهل گفت وی را یاری
خدا تعالی است ترا چه قدرت باشد که او را یکتا
موی بریدن نتوانی العوض آن همه مصلحت کردند
که محمد را هلاک کنیم یک دایه امد که نام وی حلیمان
بود آن کافران گفته اند که یک دارو بشکم اینه
بدهید تا هلاک شود اینه را دایه گفت خوب باشد
چون دایه دارو گرفته پیش بی بی اینه آمد
درمیان شکم او آواز کلمه بر آمد و گفت که لا اله

الا الله محمد رسول

لا اله الا الله محمد رسول الله دایه مسلمان شد ابو جهل
شنید تیغ از میان کشیده بدست گرفته جانب عبد الله
دویده آمد گفت هنوز در شکم مادر کافران را مسلمان
کند اگر بیرون آید هیچ کافری زنده نخواهد گذاشت
عبد الله پیش آمد و گفت که ای ابو جهل کجا روی گفت
مرا هیچ شادی نیست ای عبد الله هنوز در شکم مادر
بیرون نیامد دایه چه طور مسلمان کرد اگر او زاده شود
همه کافران را در دین خود خواهد برد انا می رویم
که اینه را بکشم عبد الله گفت ای برادر اینه را چه گناه
وی در دین منست دشمن تو در شکم مادر است هرگاه بیرون
بیرون آید بکشی ابو جهل ای برادر عبد الله بیا تا با
اینه کینه کرد دشمن هر وقت از شکم بیرون آید وی را بکشم
زیرا که ما را مهمی عظیم پیش آمده است عبد الله گفت
چه خوب باشد چیزی که خواهی بکن ابو جهل گفت ای دایه
تو در دین مسلمانی آمده اما آن سخن من خلاف نکنی

ابو جهل گفت وقتی و بیرون آید گرفتار آید تا بکشم دایه
باز پیش امینه آمد درون شکم او آواز کلمه آمد گفت
اسلام علیک یا محمد جان من بر تو فدا باد یا رسول الله
چند روز فرزند زادم اکنون تو برفت ای از روز بستان
نبی امینه رسید دیگر فرزند خود بدست کافران دهم
و شما را پنهان کرده خانه خود برم فرزند خویش
بر تو قربان کنم چون پیغامبر علیه السلام از شکم مادر زاده
شد در حال جبرئیل در رسید گفت یا رسول الله خدای تعالی
ترا سلام فرستاد بعد از سلام تحفه و درود فرستد
یا رسول الله حافظ و ناصر منم و تو هیچ اندیشه مکن
که دشمن تو بسیار اند تا ما مقهور گردانم ترا ده ساله
فقیری و یتیم دهم بعد از ده سال ترا پیغامبری دهم روز
بروز دعوای مسلمانی زیاده کنم و اسلام دین تو
قوی گردانم چون وقت نماز شام شد تاریخ دوازدهم
شهر ربیع الاول شب دوشنبه و هفت هزار و نود سال بود

در وقت

در وقت آدم تا وقت زادن حضرت محمد که زاده شد
در حجره تاریک بود هم روشن گردید و بر کتف نوشته
دیدند که لا اله الا الله محمد رسول الله آن دایه زود از خانه
رفت فرزند خود در بغل انداخته زیر پهلوی آمنه
محمد را در بغل خود سوی خانه برد و چون ابو جهل
لعین این خبر شنید که خانه عبد الله فرزندی شده است
ابو جهل لعین یک کس را فرستاد پیش دایه که کودک را پیش
یک مردار خوار نابکار را آورد ابو جهل گفت ای کودک
در شکم مادر کافر بدی چگونه مسلمان میکنی اکنون
تو در شکم مادر بیرون آیدی این زمان ترا عذاب کنم
امروز ترا عذاب کنم امروز تو در دست من آمده بحکم الله تعالی
کودک در سخن آمد و گفت ای خوار نابکار مرا غیر حکم
خداوند تعالی چگونه هلاک کنی ابو جهل گفت ای
کودک تو در دین من بیا ای او گفت لعنت بدین سخن
و بر دین تو من در دین اسلامیم ابو جهل گفت خدا

یکیست و محمد بر حق است بگو لا اله الا الله محمد رسول الله
اگر کسی این کلمه گوید هفت دوزخ بر وی حرام گردد
ابوجهل گفت ای کودک تو نیز دعوی پیغامبری می
کنی باز می‌آی ابوجهل گفت پس بیارید تا ایشان را بسوزانم
چون در آتش انداختند سوخته نمی‌شود و در آب
انداختند غرق هم نمی‌شود تاریکی روشن شد و شمشیر
کشنده آمد یک تار موی بریدن نتوانست همچنان
چند روز عذاب کردند که مدت یکماه شد یوسف
کاهن بالای رسول آمد و گفت ای خورد که چطور
ترا گرفتن نتوانیم کودک گفت ترا چه قدرت و چه مجال
باشد بغیر حکم خدا تعالی جان من بستانیان یوسف کاهن
گفت ای کودک هر دین تو چیست کودک گفت بهترین دین
من این است که یک کس مسلمان بسیار کافران در میان باشد
و از دست ایشان شهید شدن بهتر است یوسف کاهن
گفت در راه خدا تعالی دست من شهید شو و گفت

بکرید جان من

بکرید جان من در راه فی سبیل الله قبول کردم
یوسف نجومی تیغ بر دست گرفت آن کودک را بزودی
شهید شد فرمان شد از رب العالمین که نام
خورد که احمد است فرشتگان شنیده این آیت
خواندند که قالوا انا لله وانا الیه راجعون اگر کسی
بشنود خبر مرده که فلان کس فوت شد این آیت را بخواند
تا خواننده و مرده را خدا تعالی بیامرزد گناهان
صغیره و کبیره باشد و الخدا تعالی احمد را یاد کند
زیرا که سر خود را بسر محمد فدا کرده است الغرض
ابوجهل و جمله کافران شادی و مهمانی پیش آن سر نگون
کردند کافران گفتند که محمد را بکشیم و دین تازه
کردیم بعد از آن دایه را دو گوسفند بود چون حضرت
رسالت پناه بخانه او درآمد بسیار گوسفند شدند
دایه محمد را در بغل کرده صحرای گوسفند چرادن رفته
بودی ابری سیاه سایه کند بر محمد علیه السلام

و دایه را هر جا این کودک بول و غایط کردی زمین

تر قیده پنهان شدی تا نظر کس را نیفتد

چون شب شدی او از کلمه میشود کافران بدبخت

کمان کردند مبادا آن محمد زنده است ای عزیزان

بیایید کین دایه حلیمه را بکشیم مادر و پدر این

پسر رسانیم یا هلاک کنیم و مال ایشان غارت کرده

بدهیم عجلان عزیزان قسمت می کنم و این کودک

گریه نمی کند بول و غایط او را نرسیده است دیگر آنکه

دو گوسفند خانه دایه بود چون این کودک در خانه

وی در آمد گوسفند بسیار و مال وی زیاده گشت

ای ابوجهل مبادا این زن سحر کرده یا این کودک ساحر است

دایه را بکشیم همه کافران جمع شدند خانه دایه نشسته بود

حضرت رسالت پناه هفت سال و هفت روز شده

که حضرت علیه السلام در میان داشت گوسفند می چرانید

ابوجهل و کافران گفتند که ای دایه در اسلام دین

محمد آمدی

محمد آمدی و دین من کردانیدی زود باش دین

محمد بیزار شو و دین کافران قبول کن اگر قبول نکنی

ترا بکشم دایه گفت از خدا تعالی نمی ترسی که مارا

میکشی شمارا ابد و زخ سوزانند هر چه خواهی بکن

ابوجهل گفت ای دایه الا ایشان از روی مادر کردانیدی

دایه گفت چون شیر پستان حق ره بود بد وقت

خورد سالی که آن شیر نوشیده حرام کردی شما و

فرزندان شما دست از پلیدی پاک کردم شب

و روز در بول و غایط شما مشغول بودم این زمان

مارا میکشی ابوجهل گفت ای دایه مردن شهید

خود قبول کن دایه گفت قبول کردم بر روی مومنان

و مسلمانان مردان و زنان بتقدیر خدا تعالی

دایه نیک زن وضو ساخته دوگانه شکرانه حق

بجا آورد یوسف نجوم مردار خود تیغ زد که سرش جدا

کرده شهید گشت سبحان الله قالوا انا لله و انا الیه

۱۲۳

راجعون رسول علیه السلام جون بتخانه آمدی
دید آن نیک بخت مرده وبکوبر کنان در بیابان
میرفت کافران دایه را کور کردند محمد علیه السلام
بر قبر دایه آمد وآه کشید که ای خداوند در وقت
خوردی این دایه با جان مهربان بود که شفقت داشته
وخیلی پرورش کردی جون من بزرک شدم آن نیکبخت
در جهان نماند بر سر کور حضرت علیه السلام مجاوری
کرده می نشست وبا هیچکس سخن نکرد وچیزی نخورد
تا شام شد جون کافران این چنین دیده پیش ابو جهل
آمده وگفت او را طلبیده کس فرستاد گفت ای فقیر ترا
ابو جهل می طلبد ومرا فرموده است که او را بیار پیش محمد
علیه السلام گفت ای مرد ابو جهل با فقیران چه کار دارد وآنکس
باز رفت گفت ای ابو جهل آن فقیر نیامد ابو جهل گفت
چند کس دیگر روید که ایشان اگر فرستادند بیارند چند
کافران آمده نشسته اند چه بینند که نور تجلی سعادت
برخاسته

برخاسته کافران همه در تعجب مانده وگفته اند ای خورد کی تو
مسلمان یا کافر حضرت محمد گفت که ای جمله کافران بگو
ای کافران که لا اله الا الله محمد رسول الله کافران
ویوسف کاهن گفته اند که ای خورد کی راست گوی که
شما فرزند کیستی ونام تو چیست گفت من فرزند ابن
عبد الله وآمنه مادر هستم وبنده خدای از همه
کافران کلمه یاد کردند وگفته اند که لا اله الا الله محمد رسول
الله کافران یوسف نجومی گفت بتحقیق این کودک پسر
عبد الله است ابو جهل گفت ای عزیزان مصلحت کنید
که خدا تعالی ما را هیچ چاره نگذاشت عبد الله
وبی بی آمنه وحضرت فاطمه یافته است همه کافران
آمده دوست داشتند پیغامبر علیه السلام را شب وروز
در عبادت خداوند یدن که مشغول است کرد بر کرد کافران
آمده نشستند که یک کافر برخاست گفت این زمان
عذاب بکنید حضرت محمد گفت ای بت پرستان

بخاطر شما است بکنید چون شب در آمد فرزندان
کافر هفت کونه علامت پیدا شد که درون و هم فهم
نباید چون روز شد جمله جماعت تا اینجاه کس در اسلام
آمدند حق سبحانه و تعالی برکت عزت خود حضرت
رسول علیه السلام روز بروز زیاده و افزون گشت
چنانکه سخن ابابکر صدیق و پیغامبر را نظر شریف است جبرائیل
لطیف و شفیق است و جبرائیل را اگر خدا تعالی فرستاد
بر آیتی بر خلق برای اسلام خواهد آمد فا مادین
کافران باطل و گفتار ما معقول است و ابابکر صدیق گفت
یا رسول الله دین خود را بنما رسول علیه السلام گفت
لا اله الا الله محمد رسول الله ابابکر هم گفت لا اله الا الله محمد
هم گفت ابابکر صدیق دل و قرار این زبان گفتن این کلمه مسلمان شد
ابابکر صدیق چندان شتر در راه خدا تعالی خیرات کرد
که در حساب آن نتوان حساب نمود تمام است

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسوله وآله واصحابه اجمعین
بدانکه تعبیر خواب علم شریف است حضرت یوسف علیه السلام ملک مصر تعبیر خواب یافته است حضرت محمد
پیغمبر صلی الله علیه وسلم اول آخر آدم تا احوال مومنان معلوم شود هر که حضرت حق تعالی در خواب بیند
از خوفها و رنجها خلاص شود مقصود بر آید اگر کسی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در خواب بیند
زاهد عالم گردد اگر کسی فرزند [illegible] در خواب بیند [illegible] باید اگر پل صراط در خواب بیند
در بیم سلطان بود باید که صدقه دهد اگر آفتاب و مهتاب در خواب بیند دولت و اقبال یابد
اگر مرده در خواب بیند از غم نجات یابد اگر مرده خبر طلبد صدقه دهد اگر مرده حرکت کند
روزی فراخ گردد اگر زنده مرده در خواب بیند عمر او دراز گردد اگر پادشاه خشم آلوده
در خواب بیند از او خشنود گردد اگر فیل سوار در خواب بیند دولت یابد بسیار اگر فیل بود
حمله کنان در خواب بیند صدقه کند تا از بلا خلاص یابد اگر آب روان در خواب بیند از گناهان پاک شود
اگر تیر در خواب بیند بیمار باشد [illegible] اگر [illegible] در خواب بیند عالم گردد اگر [illegible] در خواب بیند
بیمار باشد [illegible] صدقه بدهد تا از بلا خلاص شود اگر [illegible] و کار [illegible] در خواب بیند کار او نیکو شود
اگر کمان و تیر در خواب بیند [illegible] کار [illegible] شود اگر [illegible] در خواب بیند
از غمها نجات یابد اگر بالا کوه در خواب بیند کار او بلند گردد اگر گندم در خواب بیند
بیمار باشد [illegible] صدقه بدهد اگر [illegible] در خواب بیند روزی [illegible] اگر [illegible]
در خواب بیند از [illegible] اگر [illegible] در خواب بیند بیمار [illegible] صدقه [illegible]
اگر [illegible] در خواب بیند در خواب بیند از وجه حلال رزق یابد اگر [illegible] در خواب بیند
نعمت [illegible] یابد اگر [illegible] در خواب بیند [illegible]

بیماری روی بسر صدقه بدهد اگر صورت خوب خارج در خواب بیند عیش خوش
بود انشود اگر خرنوزا در خواب بیند از غمها بیرون شود اگر سیب و انار در خواب بیند از غم
خلاص شود اگر حلوا در خواب بیند خوشی دل شود اگر قند و شکر در خواب بیند در میان
خلق بزرگ شود اگر برهنه در خواب بیند از محبت خلق اعزز گردد اگر جامه سیاه
در خواب بیند بیماری روی بسر باید صدقه کند اگر جامه سبز و سرخ سفید در خواب بیند
رزق فراخ گردد زرد و سرخ در خواب بیند بیماری روی بسر باید صدقه بکند
اگر زراعت یا باغ در خواب بیند بیا رهبر شود اگر قبا در خواب پوشد در تنگی کار
آید اگر اسب سوار در خواب بیند بدولت و سعادت رسد اگر گاو فربه در خواب بیند غله
ارزان باشد اگر گاو لاغر باشد قحط پدید شود اگر شتر در خواب بیند فرشته در خانه
گذر کند اگر آهو در خواب بیند فرزند نرینه زاید اگر قضا در خواب بیند بیماری روی بسر
صدقه بدهد اگر خرس در خواب بیند از ظالم خلاصی یابد اگر گرگ در خواب بیند با ظالم کار شود
صدقه بکند

ذکر اسامی چهارده معصوم پاک احمد رسول پاک رسید معصوم اول محمد اکبر
ابن علی مرتضی رضی الله عنهما معصوم دوم عبد الرحمان ابن حسن بن علی
مرتضی رضی الله عنهم معصوم سوم عبد الله بن حسین شهید کربلا رضی الله
عنهما معصوم چهارم قاسم بن حسین شهید رضی الله عنهما معصوم
پنجم حسین بن زین العابدین رضی الله عنهما معصوم ششم قاسم
بن زین العابدین رضی الله تعالی معصوم هفتم علی اصغر بن محمد باقر

رضی الله عنهما معصوم هشتم عبد الله بن جعفر صادق رضی الله عنهما
معصوم نهم یحیی بن جعفر صادق رضی الله تعالی معصوم دهم صالح
بن موسی کاظم رضی الله عنهما معصوم یازدهم طیب بن موسی کاظم
رضی الله عنهما معصوم دوازدهم جعفر بن محمد تقی رضی معصوم
سیزدهم جعفر بن حسن عسکری معصوم چهاردهم قاسم بن
علی هادی رضی الله تعالی عنهما اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

وفات نامه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وسلم چنین آورده اند که روزی رسول علیه السلام
آینه را بدست گرفت بر سر و ریش خود چند موی سفید
دید و چشم پر آب کرد و گفت که ما را ساختگی مرگ
باید کرد که این موی سفید باز سیه نخواهد بیت
دولت اگر دولت جمشید است ؛ موی سفید آیت نومیدیست
پس حضرت رسالت را اشتیاق لقای الله تعالی
بسیار شد بارها در بیابان می رفت و مهار شتر خود
در گلو کردی و می گفت کای یار خدا مرا کی خواهی خواند
جبرئیل علیه السلام از حضرت در رسید و گفت
که جل جلاله می فرماید طال شوق الابرار الیه رفیقا
وانا لقائه اشد شوقا یعنی دراز شد اشتیاق نکو
کاران و فرمان برداران را سوی دیدار لیکن
اشتیاق ما بیشتر است از اشتیاق تو چون ماه

صفر بگذرد

ماه صفر بگذرد ترا بسوی درگاه خود خواهم
خواند پیغامبر علیه السلام از غایت شادی
فرمود بشرنی بخروج الصفر فقد بشرنی بدخول
الجنت یعنی هر که بشارت دهد مرا بیرون آمدن
صفر پس بتحقیق بشارت می دهم او را در آمدن
بهشت پس در اول ماه صفر رسول علیه السلام
در زحمت افتاده بود از آن سبب کسی ماه صفر
را نه بیند که این منت همان در امت مانده
پیغامبر علیه السلام تمام ماه بزحمت داشت
و اصحاب در گریستن و زاری بودند چنانکه غایت
از گریستن هفت تن نابینا شدند که چهار مرد و سه
زن پیغامبر علیه السلام آب از دهن مبارک خود
بر چشمان ایشان مالید و چشم آنها بینا شد
رسول علیه السلام فرمود که ضامن شما منم چون
نه بیست و هفتم از ماه صفر شد رسول علیه السلام

بعد از نماز خفتن بسیار بی تاب کشت از پی بی
عایشه پرسید من انت یعنی تو کیست کفت من
زوجک رسول علیه السلام فرمود عایشه کیست
کفت بنت صدیق رسول فرمود صدیق کیست
عایشه کفت ابن ابو قحافه رسول علیه السلام فرمود
کا ابو قحافه کیست بس بی بی عایشه کریستن کرفت
بعد از ساعتی خاموش شد و یاران رسول علیه السلام
نشسته تا صبح دمید رسول علیه السلام فرمود من
عندی یعنی نزدیک من کیست بی بی عایشه کفت
کر جانمن فدای تو باد من عایشه ام رسول علیه السلام
فرمود کر بشارت مر ترا باد من نیکو شده ام آب بیار
تا من غسل کنم پس بی بی عایشه آب آورد رسول علیه
السلام غسل کرد و کفت کا اکر چیزی برای بر خوردن
موجود است بیار پس بی بی عایشه برنج و سرکه
پیش رسول علیه السلام آورد ام ایمن کنیزک خود را

فرمود

فرمود کر روشنی دیده و میوه دل من فاطمه
طلبیده فی الحال برخاست و در دل اندیشید مکر
رسول علیه السلام مرا برای وصیت طلبیده
ام ایمن کنیزک کفت مژده کر رسول علیه السلام را
صحت شده است و ترا برای طعام خوردن می طلبد
فاطمه دل شاد شد و حسن و حسین و علی را همراه
خود کرفته خوش و خرم پیش رسول علیه السلام
آمد و کرد سر رسول علیه السلام کشتن کرفت
رسول علیه السلام بر سر فاطمه بوسه داد و کناره
خود ماند برد و در طعام خوردن مشغول شدند
چون از طعام فارغ شدند رسول علیه السلام فرمود
کا ابو بکر صدیق را بخوانید کا او امامت کند چون
پیش ابو بکر صدیق برای طلبیدن رفتند زود برخاست
و برو و دست بر کمر نهاده می آمد چون رسول علیه

السلام را نشسته دید دلشاد شده و دید و کرد
سر رسول علیه السلام کشتی کرفت و همه اصحابها
جمع شده و در کریه شدند و رسول علیه السلام
فرمود یا اصحابی واخوانی کیف یکون حالکم
من بعدی بفراقی یعنی یاران وای برادران
من چکونه حال شما خواهد بود پس از مرکه من جمله
یاران نعرها زدند و سر بر زمین انداختند
و کفته اند که یا رسول الله خدای تعالی هنوز مرا
نماید که ما یان اکر تو پیش میرم بهتر باشد
رسول علیه السلام کفت که خاطر خود را جمع دارید
که نیکو شده ام پس همه برخاسته صدقه کردند
عمر برخاست شش هزار دینار سرخ صدقه داد
و عبدالرحمان برخاست صد شتر و صد است صدقه
داد همه یاران بقدر همت شادی کردند و
در تماشا نشستند که همان سنت در امت مانده است

هرکه

هر که در آخر چهارشنبه ماه صفر شادی و مهمانی
کند سنت پیغامبر علیه السلام بجا آورده باشد
و پیغامبر را خشنود کرده باشد و در روز پنجشنبه
نیز بهتر بود چنانچه با مردم صحبت کرده بود
هم در کورستان زیارة قبرها رفته بود هم در ان خانه
قرابتان رفته و بعد از ان دیکر باز زحمت افتاد
پس چون ماه صفر بکذشت و ماه ربیع الاول در آمد
رسول علیه السلام با وجود مبارک زحمت افتاده
و هر خانه نوبت می داده بود سبب زحمت نوبت
خانه نمی توانست داد بعد از ان از خانها ان روی
کرد و کفت که اکر نوبت خود را بعایشه بخشم بهتر باشد
و اسط خاطر ایشان چیزی نمی کفت با روزی
و هر شب حرمها پیش رسول علیه السلام جمع شد
و بخانه بی بی عایشه رغبت کرد و کفتند یا رسول الله
ما نوبت خود را بعایشه بخشیدیم چون نیکو خواهی

شد باز نوبت را بمن دهد پیغامبر علیه السلام دل
شاد کرد و برای جان ایشان دعا کرد پس رسول
علیه السلام در خانه بی بی عایشه بخ وقت نماز
می کرد چون روز یازدهم از ماه ربیع الاول شد
رسول علیه السلام بمسجد نتوانست رفت بلال
آمد و بر در رسول علیه السلام استاد و کفت الصلوة
والسلام فرمود که بلال را درون خانه بطلبید بلال
درون خانه آمد و کفت السلام علیکم یا رسول الله
رسول فرمود که ای بلال من بمسجد آمده نتوانم
اما ابوبکر را بکوی که او امامت بکند پس بلال خاک
بر سر انداخت و نعره زنان سوی مسجد رفت و
اصحابها از زار کریستند و در تمام خلق نعره برخاست
اما چون ابوبکر حاضر نبود عمر را پیش فرستادند عمر
خطاب تکبیر اولی کفت رسول علیه السلام آواز عمر شنید
لا لا یعنی نه از عمر امامت کنانید ابوبکر را بیارید که او

امامت کنند

امامت کند عمر سلام داد و باز نشست و کفت اکر می
دانستم که امامت من رسول علیه السلام خوش
نمی آید کاشکی من پیش تر رفتیم پس ابوبکر را آوردند
چون ابوبکر در محراب رفت و بوسید الرسل در تمام
ابوبکر رفت و آن مقام را خالی دید نعره زد
و در زمین افتاد نعره از مسجد برخاست رسول
علیه السلام کسی را فرستاد که شما یندکی معمور
بکنید پس بهزار حیله ابوبکر تمام تکبیر رسانید و پیش
رسول علیه السلام نشستند چون وقت نماز
پیشین در آمد یاران کفته اند یا رسول الله اکر
هر امروز قدم مبارک مسجد در آرند خاطر
شکسته نشود رسول علیه السلام فرمود که آب آرید
تا وضو کنم و مسجد در آیم و شما نیز در مسجد
حاضر شوید پس رسول علیه السلام فرمود
که علی و عبد الله عباس را بیارید که ما را بر داشته

بن تد بن علي و عبدالله و عباس آمدند رسول علیه
السلام را برداشتند و رسول علیه السلام فرمود
که مرا همچنان بردارید که دو پای من بر زمین رسند
تا من از ثواب محروم نمانم پس یاران همین کردند
وان دو قدم رسول علیه السلام بر زمین رسیدند
همه یاران خاک پای را برداشتند و گفته اند که از هر
قدم رسول علیه السلام بهر بستند پس رسول علیه
السلام نماز نشسته گذارنید و بقول ابوبکر پیش
فرستادند چون از نماز فارغ شدند رسول علیه السلام
فرمود که مرا بر منبر سوار کنید ابوبکر صدیق و عمر خطاب
رسول علیه السلام را بر منبر سوار کردند اول حمد و ثنا
مر خدای تعالی گفت بعد از آن فرمود که در عبادت
خدای تعالی جست باشید و بدان کاری کنید و با
مسلمانان نکویی کنید و بزنان و فرزندان و غلامان
شفقت کنید پس رو سوی یاران کرد و گفت

کای یاران

کای یاران من در میان شما چگونه کنید روی سوی
یاران کرد پیغامبری بودم یاران نعره زدند و گفتند
که یا رسول الله تو در میان ما چنان پیغمبر بودی
که هیچکس پیغامبری در امت خود نبود تو مادر
و پدر مایمان و عاصیان را شفیع هستی رسول
علیه السلام فرمود که از شما خشنودم و شما از من
خشنود باشید همه گفتند که یا رسول الله من خشنودم
هستم و از شما شرمنده ام آنگاه رسول علیه السلام
فرمود هر که را بر من حق است و از من بطلبید که
تا فردای قیامت شرمنده نشوم همه گفته اند که
یا رسول الله تو در میان ما یار امین بودی ما
از تو خشنودیم و پیش شما حقی نداریم و در میان یاری
بود که نام عکاشه داشت و برخاست گفت یا رسول الله
مرا با تو حق است بدانکه رسول علیه السلام گفت
بگیر که حق داری عکاشه گفت که مرا از دست مبارک

تو بر پشت من تازیانه رسیده است بیغامبر فرمود که
یا بلال برو از نور دیده من بی بی فاطمه تازیانه بخواه
بلال برخاست گریه کنان پیش فاطمه آمد بپرسید
که ای بلال چرا گریه آمدی گفت ای خاتون جنت
بیغامبر علیه السلام تازیانه می طلبد تا عکاشه از وی قصاص
بگیرد و فاطمه گریه کنان حسن و حسین را گفت که ای
جگر گوشه کان بروید و پشت تازیانه بر پشت خود
بزنانید که بیغامبر را قوت زدن تازیانه نیست حسن
و حسین هر دو آمدند و گفته اند که ای عکاشه دویست
تازیانه بر پشت من بزن و بر پشت بیغامبر مزن
که ضعیف است عکاشه گفت که من با تو کاری ندارم
ابو بکر گفت که بدل یک تازیانه سیصد تازیانه من
قبول کنم عکاشه گفت هر چهار یاران استاده شدند
تا هزار تازیانه رسید عکاشه گفت که ای یاران بغیر
بیغامبر شما کاری ندارم رسول علیه السلام گفت که

ای عکاشه

که ای عکاشه بر منبر سوار شوید و قصاص تازیانه ... علیه السلام از من عکاشه بگیر عکاشه فی الحال بر منبر
سوار شد و گفت که یا رسول الله در آن محل پشت من
برهنه بود رسول علیه السلام پشت مبارک خود
برهنه کرد پیراهن بکشید عکاشه فی الحال بدید
بر پشت مبارک مهر نبوت بود ببوسید گفت یا رسول
الله مرا چه مجال باشد که بر پشت تو تازیانه زنم
اما عرض ما این بود که مهر نبوت را ببوسم رسول
علیه السلام گفت که ای یاران هر که بعد از مرگ من
عکاشه را به بیند گویا که مرا دیده باشد و آتش دوزخ
بر وی حرام شود بر همه یاران رسول علیه السلام ریش
عکاشه ببوسید و گفت خوش مر ترا باد که بشارت بهشت
یافتی پس رسول علیه السلام از منبر فرود آمد و منبر را
وداع کرد الوداع وداع میکنم از شما ای منبر و منبر را
گریه آمد پس بمحراب رفت و آن محراب وداع کرد

ودر مسجد استاده شد گفت که از تو وداع کنم ای
مسجد و از مسجد هر سنگی و چوبی که می داشت بر آن
آواز گریه بر آمد پس در مسجد تکیه کرده نشست و بر سر
خلق دست مبارک خود می گردانید خرج وجامه
دهانید و دلداری می داد و بر همه گفته اند یا رسول
الله من این زمان یتیم شدیم که سایه دولت از ما
می رود بعد زنان سوی را طلب کرد همه گریستند
پس روی مبارک جانب آنجا آن کرد ایشان گفته اند
که یا رسول الله من این زمان غریب شدیم پس رو
بجانب انصاریان کرد از همه وداع کرد برخاست
و جانب خانه روان شد و گفت که فرزند عبد الله و عباس
و علی رضی عنه می رفت و شتر پیغامبر که نام او غضبان بود
نعره می زد رو بسوی پیغامبر کرد و چشم پر آب کرده پیغامبر
گفت که شتر این چنین است حال آدمیان چگونه باشد
پس شتر پیش رسول علیه السلام بیامد سر بر زمین

انداخت

انداخت و گفت کای پیغامبر خدا بجز تو پشت من
که سوار خواهد شد و بر جسم من و بر پشت من دست
سوار که خواهد کردانید رسول علیه السلام شتر را
در بغل گرفت و بر پیشانی شتر بوسه داد و فاطمه را
گفت کای جگر گوشه من غم خوارگی این شتر را
واجبی کن و کسی را بر پشت این شتر سوار شدن
ندهی بعد از وفات رسول علیه السلام تا زنده
باشد و هر شبی بر سر روضه محمد مصطفی صلی الله
علیه و سلم می رفت و گریه میکرد بعد از آن پیش
بی بی فاطمه می آمد و گریستی بعد از هم روز و شب پیش
بی بی فاطمه می آمد و گفت کای دختر رسول الله
پیغامی که دادی برسول علیه السلام بده که من امشب
خواهم رفت بی بی فاطمه برخاست و شتر را کناره
[illegible]ت و گفت کای یادگار بابای من وای مشتاق
[illegible]ن تو هم مرا گذاشته می روی و بجانب بابا ما

کفت کای دختر رسول علیه السلام از آن روز که
از بیغامبر جدا شده ایم دانه وکاه نخورده ایم جرا که
بی شفقت ایم ای فاطمه کفت که مرا بکذاری و بیش
من باش که مرا اشتیاق رسول است بس جان بحق تسلیم
کرد والله اعلم بالصواب حنبین آورده اند که در انروز
بیغامبر علیه السلام وفات خواهد یافت جون هفت
کس از اصحاب و از اهل بیت رسول علیه السلام را شب
در خواب دیدند و بیش رسول علیه السلام بیان کردند
اول ابو بکر صدیق رضی الله عنه درآمد و کفت که یا رسول الله
دوش خوابی دیدم بیغامبر علیه السلام کفت جه خواب دیدی
کفت یا رسول الله عمامهٔ بر سر داشتم از من نابید اشد
هر جند نظر کردم نیافتم بیغامبر کفت که عمامه محمد است
از میان شما نابید اخواهد شد ساعتی کذشت که عمر رضی الله
عنه درآمد وکفت یا رسول الله من نیز خوابی دیدم
بیغامبر کفت جه خواب دیدی یا عمر فاروق کفت که

انکشت

انکشتری بر دست من بود و از دست نابید اشد
بیغامبر کفت علیه السلام که خاتم محمد النبی دست از میان
شما نابید خواهد شد ساعتی دیکر شد که عثمان
رضی الله عنه درآمد و کفت یا رسول الله من نیز
خوابی دیدم بیغامبر کفت جه خواب دیدی کفت جامع
القرآن بر دست من بود و میخواندم جمله حروف از مصحف
نابید اشد رسول علیه السلام کفت وحی جبرئیل از شما
منقطع خواهد شد ساعتی دیکر شد که علی رضی الله عنه
درآمد و کفت یا رسول الله من نیز خوابی دیدم بیغامبر
علیه السلام کفت یا علی جه خواب دیدی کفت زره بوشیده
بودم از تن غایب شد بیغامبر علیه السلام مر او را
و علی را کنار کرفت و کفت یا علی از زره تو بشت بناه
من بودم از دنیا خواهم رفت ساعتی دکر که بی بی عایشه
رضی الله عنها درآمد و کفت یا رسول الله دوش خوابی
دیدم کفت رسول علیه السلام ای دختر صدیق جه خواب

دیدی گفت یا رسول الله ماه از آسمان در بر من
بود ناگاه از کناره ام ناپیدا شد پیغامبر علیه السلام
گفت کین خواب تو خبر میدهد آنماه که در کنارهٔ داشتی
وجود من بود اکنون ازین عالم سفر باید کرد ساعتی
دیگر که حسن وحسین رضی الله عنهما درآمدند
وگفتند یا رسول الله دوش خوابی دیدیم رسول
علیه السلام گفت کای نور دیده کان چه خواب دیدید
گفتند که بر تختی بلند خفته بودیم ناگاه آن تخت در هوا
شد هر چند نظر کردیم نیافتیم پیغامبر گفت ای
فرزندان من آن تخت جان منست خواهد برید
ساعتی دیگر که خاتون جنت فاطمه زهرا رضی الله عنه
درآمد گفت ای پدر من دوش خوابی می دیدم
پیغامبر علیه السلام گفت ای جگر گوشهٔ من چه خواب
دیدی گفت یا رسول الله پیراهن تو پوشیده بودم در لحظه
پاره پاره شد پیغامبر علیه السلام گفت سر مبارک

فاطمه را در کناره گرفت گفت کای جان پدر من
یتیم خواهی شد و در غربت خواهی افتاد غلغله از میان
اصحاب پیغامبر برآمد و زار زار گریستند رسول علیه
السلام خانه بی بی عایشه رفت و درازی کشید جبرئیل
علیه السلام در رسید گفت السلام علیکم یا رسول الله
گفت علیکم یا روح الله جبرئیل گفت یا رسول الله
فرمان است اگر ترا فوت کنیم و بعرش رسانیم و در
عنان عرش او برانیم رسول گفت علیه السلام چون
در امت بودم ایشان با ما بودند از دین مسلمانی چون
موافقت ایشان در زیر زمین باشم تا عذاب گور
مر ایشان را نباشد که موافقت ایشان اولیتر است باز جبرئیل
گفت یا رسول الله اگر بگویی ترا کفن از سندس
واستبرق بهشت آرم رسول علیه السلام گفت یا اخی
جبرئیل بکرامت خود جامهای بهشت چگونه پوشم
رسول علیه السلام بواسطهٔ امت دلگران شد

جبرئیل گفت یا رسول الله حق تعالی میفرماید که
چرا غمناک شده رسول علیه السلام گفت از بهر امت
خود غمناک شده ام مبادا بعد از من از دین مسلمانی
بگردند فرمان شد که انا خلقتک لامتک من بعدک
حافظ یعنی امت تو من باشم امت خود را بمن سپار
رسول علیه السلام گفت یا اخی جبرئیل فرمان است
تا ارواح پیغامبران و شهیدان و صدیقان باستقبال
روح تو از آسمان در دنیا بیارم جبرئیل بحکم اجازه
رفت چون دوازدهم ماه ربیع الاول رسید که پیغامبر
علیه السلام بعد از اشراق بخواب شد عزرائیل جامه سبز
پوشیده بصورت اعرابی پیش در آمد و استاده شد
گفت السلام علیکم یا اهل نبوت عایشه و فاطمه و علی
بر سر محمد نشسته بودند علیکم السلام کردند جبرئیل
آواز داد و گفت که مسافرم بزیارت پیغامبر آمده ام
ایشان گفته اند که پیغامبر یکساعت آسایش کند لحظه

توقف

توقف کن تا بیدار شود عزرائیل گفت فرصت قرار
ندارم که رسول را بیدار کنید بی بی فاطمه تفته شد
و گفت زهی بی ادب اعرابی که توی عزرائیل و عزرائیل
خاموش ماند رسول علیه السلام بیدار شد و آواز
در سمع مبارک حضرت رسید گفت کای فاطمه بر در کیست
یا رسول الله مردیست بصورت آدمی که آواز او تمام
موی اندام برخاستند پیغامبر علیه السلام تبسم
بر لب کرد و گفت که ای جان پدر این اعرابی نیست
این کسی است که خانهای خراب کند و گورستان
را آبادان کند و این کسی است که جدا کند فرزندان
از کناره مادران و او بیوه کننده عایشه است و یتیم
کننده فاطمه است ای جان پدر دستوری بدهید
تا در آید که ملک الموت است غلغله در حرم پیغامبر افتاد
عزرائیل در آمد و سلام داد جدا استاده شد
پیغامبر علیه السلام گفت یا ملک الموت بزیارت

آمده یا قبض کردن جان کفت هر دو کار آمدیم پیغامبر
علیه السلام کفت ساعتی باش تا وضو تازه
کنم و دو رکعت نماز شکرانه بنیت سفر کزارم و دست
بمناجات کرد کفت که خداوندا جان کندن تمام
امت من بر جان من بنه تا درد همه من ببینم و تلخی
جان کندن مر ایشان را نباشد عزرائیل کفت یا رسول
الله مرا حق تعالی فرموده است که محمد را بکو هر که از
امتان تو بعد از فرض آیة الکرسی یکبار بخواند
او را هیچ سختی جان کندن نخواهد شد و هر که مسلمانی را
از لقمه حلال بخوراند نیز جان کندن تلخی نبود
هر که علما را هفت کام و هفت قدم پیش او استقبال
کند وی را تلخی جان کندن نخواهد شد رسول علیه السلام
دلشاد شد و کفت کای عزرائیل خبر کن دوست
من جبرئیل را پس جبرئیل با هفتاد هزار فرشته آمد
سلام کرد رسول کفت یا اخی جبرئیل جرا درنک

کردی

کردی جبرئیل کفت که یا محمد ما تا بر آسمان داشته
بودیم و ارواح پیغامبران جمع کرده آوردیم برای
استقبال روح تو همه منتظر استاده است و حوران
بهشت خود را آراسته و قدم جهانی شربت برای
تو دست کرده استاده اند پس جبرئیل و میکائیل
هر دو پشت کرده ایند استاده اند رسول علیه
السلام کفت ای اخی جبرئیل رو سوی ما کن جبرئیل
کفت که یا رسول الله من ترا در این حال
نتوانم دید که تو در دادن جان باشی و من
سوی تو چکونه بینم من پس دعای برای تو کنم
عزرائیل دست بر سینه پیغامبر مالیدن و کفتی
که اللهم هون علی محمد سکرات الموت عزرائیل کفت
که یا رسول الله بر هیچ آسان تر از جان کندن
تو جان کندن نخواهد شد رسول علیه السلام
کفت کای عزرائیل اکر تمام کوههای دنیا بر سینه

من نهی این مقدار کران نشود که از دست تو
بر سینهٔ من کرانی شده است چون عزرائیل در کشیدن
جان حضرت مبارک مشغول شد وبی بی فاطمه
بر رسول علیه السلام گریستن گرفت علی وفاطمه
را منع کرد رسول علیه السلام چشم بگشاد وگفت
یا علی بی بی فاطمه را منع مکن تا بر سر من بگرید
ودر انجا فضیل ابن عباس رضی الله عنه بر پیغامبر
علیه السلام بیامد ودر دست او مسواک بود رسول
علیه السلام مسواک خواستن گرفت فضیل گفت
که یا رسول الله مگر مسواک را میخواهی رسول علیه السلام
سر مبارک خود جنبانید ومسواک را بدست پیغامبر داد
پیغامبر علیه السلام آن مسواک نرم کردن نتوانست
بی بی فاطمه را گفت خاییده بده خواست که پاک
شوید رسول علیه السلام گفت که پیش مسواک را
شیرین کام لعاب دهن تو باشد همه ازان جمله

اصحابها

اصحابها گفته اند که یا رسول الله ما را پند ونصیحت
ده رسول علیه السلام گفت الصلوة وما ملکت
ایمانکم فتقوا الله فی النساء فانهن عوان فی ایدیکم
یعنی نماز را نیکو نگاه دارید وسنت جماعت
بجا آرید وزیردستان را شفقت کنید وبا زنان
نیکو باشید که ایشان در دست شما اسیرند بعده
همه درین سخن بودند که جان بحق تسلیم کرد
قالوا انا لله وانا الیه راجعون حق سبحانه وتعالی
بر پیغامبر ما نور کردانید ارواح او وازامت
خشنود کردانید بارواح پاک ان سید المرسلین
وخاتم النبیین سورة فاتحة الکتاب مع اخلاص بخوانند
در خبر است هر که روز وفات رسول علیه السلام
طعام فراوان کند او را شفاعت کند وصواب
هفتاد هزار روزه داران خدای تعالی عطا فرماید
وصواب جبرئیل ومیکائیل وعزرائیل هر چهار فرشته

الفتح بحري والفتح برّي

[illegible]

كان كه مقرب اند در نامهٔ اعمال آن بنده ثبت
فرمايد كه درين روزها بارواح پيغامبر عليه السلا
خيرات كند صواب هفتاد حج پذيرفته شد ودر ديوا
وي بنويسند كه جمله پيغامبر خشنود كرده باشد
وهركه درين روز بارواح پيغامبر غريب وفقيررا
جامه پوشاند گوياكه در جنازه پيغامبر رسيده
ونماز گذارده باشد وهركه درين روز عالمي را زيارت
كند وبدست عالم بوسد گوياكه پيغمبر بوسيده باشد
وهركه درين روز طعامها فراوان كند نفقه او
خدا تعالى فراخ گرداند جبرئيل عليه السلام بركت
بهشت با اهل خانه ان بنياد كند وهركه خواند
وشنود اين وفات نامه را گناه ان اولين وآخرين
بيامرزد خدا تعالى وآزاد كند وازين جهان
نرود تا جاي خود را در بهشت نه بيند

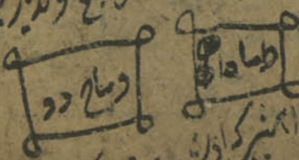
ع ع تمام شد

قال النبي صلى الله عليه وسلم سيأتي زمان على امتي
يأكلون الدخان في فمهم فليس مني وليس له
شفاعة في يوم القيمة وليس نكاح وليس له
جنازة ولا يجوز منه ذبح ولو صلى جنازة واقع
الطلاق ولو كان اماما ولو كان مقتديا وهذا روايت
في كنز الاخبار قوله تعالى يرسل عليكما شواظ من نار
ونحاس فلا تنتصران فبأي آلاء ربكما تكذبان قال النبي
صلى الله عليه وسلم من اكل بنج فكانما زنا مع امه في جوف
الكعبة سبعين مرة قال النبي صلى الله عليه وسلم
شارب الخمر ملعون في التورية والانجيل والزبور
والفرقان اگر كسي شك آرد كافر گردد نعوذ بالله منها
سزاوار سياست ولايق عقوبت گردد قوله تعالى فاذا جاء
اجلهم لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون معني چنان
باشد وقتي كه اجل حق تعالى مي فرسد ديكه ساعت قدم تاخير
نمي شود حديث قدسي من عرف نفسه فقد عرف ربه
معني وي چنين باشد هركسي از نفس ديكر مي شناسد گوياكه خداي خود
شناخت ايضا من عرف نفسه فقد كل لسانه معني چنين باشد
كسي شناخته از خداي تعالى پس او انسان از كار دنيا زبان او گنگ شود
قال الله تعالى الاعراب اشد كفرا ونفاقا واجدر الا يعلموا

كيف

اگر کسی خواهد که درمیان دو کس عداوت اندازد باید که چهار سنگ سفید
بیارد و هریکی را ده کان بار این آیت کریمه بخواند و با عداوت و اوقع... باید در خانه اندازد ...
كلا اذا دكت الارض دكا دكا وجاء ربك
والملك صفا صفا نوعی دیگر برای جدائی باید که
روز یکشنبه نوشته در گور کهنه دفن کند تا درمیان ایشان
جدائی افتاده است تخینشا الحطمة الله
الشیطان الله یا همهیثا یا مصمصیثا
ربا دوتا راسط سطیو فلان بن فلان لکشیح
عاه دتا اه بح ه لس د د ح

نوعی دیگر اگر زنی خواهد از حمل باز داند بار نگیرد باید که
این تعویذ نوشته بر بره ببندد اگر صد مرد جمع شوند بار نگیرد



نوعی دیگر برای طلب ... فواید ... که او ...
سبحانك لا اله الا انت یا رب کل شیء ... و ارزقه
... سبحانك بنام فلان بن فلان

حدود ما انزل الله علی رسوله معنی چنین باشد مردمان اعرابی
که باشند و وا... می باشند زیاد کردن نفاق و کفر و غیره را ...

نوع دیگر کونیده بنویسد در دست جیب خط گرفته بر لبت
انگشت زند اگر دشمن جان باشد دوست شود

ما م م ه ک فلان بن فلان
م م
هه هح دارد حاه یا سعد هح
ساسه هحو الحوکیرم صسلم وسط اسد
عجلوس ع للعریان البد دیمیت

نوع دیگر اگر زنی از حود خون حیض می آید باید که این تعویذ
بر ۳ پاره کاغذ بنویسد یکی در پهلوی راست دیگر در پهلوی
چپ و دیگر خوردن دهد تا خون بایستد این است

اولیس الی الا الله عفور الرحیم	ادبر الی الا الله عفور الرحیم	اولبر الی الله الا الله عفور الرحیم	وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد

بعد از نماز عشاء سه بار بخواند و که نماز سنت توبه از حضرت
سبحانی بخواند در آن حرم مشرف شود از قرآن بعد از نماز این استغفار
اللهم انی استغفرک و اتوب الیک من کل ذنب تبت الیک منه ثم
عدت فیه و استغفرک من کل ما وعدتک به من نفسی فلم اوف به
و استغفرک من کل عمل اردت به وجهک فخالطته غیرک
و استغفرک من کل نعمة انعمت بها علی فتقویت بها علی معصیتک
و استغفرک یا عالم الغیب و الشهادة من کل ذنب اذنبته فی
سواد اللیل و ضوء النهار فی ملاء و خلاء و سر و علانیة اللهم استغفرک من کل
ذنب قوی علیه بدنی بعافیتک و نالته قدرتی بفضل نعمتک
و انبسطت الیه یدی بسعة رزقک اللهم استغفرک
لکل ذنب ظلمت بسببه ولیا من اولیائک و نصرت به عدوا من اعدائک
من فضل نعمتک اللهم انی استغفرک من ذنب الخفی
النعمة فقصرت بشکرها و ادیت انعامها و شکرها
اللهم انی استغفرک لکل ذنب یورث الاسقام و الامراض و البلاء و یکون فی القیامة حسرة و ندامة
و صلی الله علی سیدنا محمد نبی الامی
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

چنین آورده اند که راویان اخبار و ناقلان آثار چون کعب الاحبار و امام جعفر
صادق رضی الله عنهما که ابوجهل لعین با چهارصد کودک از بزرگان مکه پیوسته
بسر کودیا و همراه او بودندی و در صحرای مکه شکار رو تا کردندی و ابوجهل پسر
هشام بود و هشام امیر مکه بود و سه صد و شصت قبیله عرب در فرمان او بودند
روزی ابوجهل لعین در برابر رسول صلی الله علیه و سلم آمد و بخندید و گفت ای
کودکان راست گفته اند که یتیم بی ادب باشد می بینید این یتیم ابوطالب را که وی
نیز خویشتن بزرگ میدارد بروید و او را محکم بزنید آن کودکان آهنگ رسول
کردند و با رسول صلی الله علیه و سلم چهل کودک بودند آن چهل کودک باز گشتند
و آن چهارصد کودک را سر و رویها درهم شکستند بقدرت جبار عالم اما ابوجهل از آن
روز باز کینه رسول علیه السلام در دل گرفته بود و ابوجهل شانزده ساله بود و لیکن
بقوت چنان بود که شش هفت مرد را بر زمین زدی و در همه ولایت مکه و حجاز
هیچکس نبود که زور و قوت او بودی و رسول صلی الله علیه و سلم چهارده ساله بود
و ابوجهل را نه خوردن بود و نه آشامیدن الا آنکه در پی رسول گشتی و با رسول
جنگ کردی روزی کودکانی که با رسول صلی الله علیه و سلم بودند گفتند یا رسول الله
ما را چیزی خوردنی ده حضرت بخانه عائشه خاتون اندر آمد و گفت ای عمه هیچ طعامی
داری که با این کودکان دهم عائشه سر رسول صلی الله علیه و سلم [illegible] و گفت [illegible]

[illegible] این بیت علیک سلام الله [illegible]
[illegible] الله [illegible] الذی [illegible]
شهادة ان لا اله الا الله محمد رسول الله رضیت بالله
ربا و بالاسلام دینا و بمحمد صلی الله علیه و سلم رسولا و نبیا
و نعلم ان القبر [illegible]

[illegible]

مادر و پدرش یاد کرد و زار زار بگریست و گفت ای دوست عم هیچ طعام نیست
رسول صلی الله علیه و سلم نومید برگشت ستونی خشک بود در خانهٔ عاتکه زانی
از آن چوب پدید آمد و در ساعت سبز گشت و خرما چند پدید آمد بقدرت حق سبحانه
و تعالی رسول صلی الله علیه و سلم خرماها را در آستین مبارک چید چوب باز خشک
گشت عاتکه برسید و گفت ای دوست عم این سخن با کس مگوی رسول صلی الله
علیه و سلم از خانهٔ عم بیرون آمد و هر کودکی را دو خرما بداد شیرینی خرما در دل
کودکان کار کرد گفتند یا محمد بینی که امروز با ابوجهل چه خواهیم کرد و جنگ را
داد دادن و ابوجهل علیه اللعنة در کمین نشسته بود چون ایشان را بدید از
کمین برجست و آن جهل کودک را در میان گرفت و آن جهل کودک رسول صلی الله
علیه و سلم آن چهار صد کودک ابوجهل را سر و روی درهم شکستند ابوجهل گریان
روی بخانه نهاد در پیش بود نام او حرب چون ابوجهل را بدید گفت چرا گریه میکنی
و ترا چه بلا رسید گفت از دست یتیم ابوطالب حرب گفت شرمت باد اگر از دست یتیم
ابوطالب گله میکنی دست تو از وی بزرگتر است ترا چیزی بیاموزم که یتیم
ابوطالب گرد تو نگردد بندگان را بفرما تا سنگ بیارند و در راه گذر
محمد بنهند و تو با سنگ بازی میکن هر وقت که محمد بگذرد بگوی که بیا و این
سنگ مرا بردار او وی نتواند برداشتن شرمسار گردد دیگر گرد تو نگردد ابوجهل
شاد شد و بفرمود تا سنگی بیاوردند و در ره گذر محمد صلی الله علیه و سلم بیفکندند

و بوزن چهار صد من بود و ابوجهل جامه بیرون کرده و ایزاری بر میان بست
و آن سنگ را برداشتی و بالا سر بر آوردی و بر زمین نهادی چون
ساعتی درگذشت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم با آن جهل کودک در رسید
روی چنبر بازپس جابر دوید میخواست که بگذرد بجانب دیگر کس گذشت که ما را
که نجانب ابوجهل گذر دکه من از و ترسیدم حضرت صلی الله علیه و سلم باز گشت
و آنجا ایستاد ابوجهل بخندید و گفت ای یتیم ابوطالب ترا می آن بکر
که بیایی و خویشتن را برابر کنی اگر زوری داری بیا و این سنگ مرا
بردار رسول صلی الله علیه و سلم باز گشت و بکوه ابوقبیس برآمد و کودکان
ابوجهل شاد شدند و بیکبار نعره بر آوردند و گفتند یتیم ابوطالب
گریخت و آن جهل کودک که با رسول علیه السلام بودند همه غمناک شدند چون
ساعتی بگذشت رسول صلی الله علیه و سلم در رسید و سنگی در سینه برداشته
و سنگ را بر زمین افکند و دست دراز و سنگ ابوجهل را در ربود
و همچون گوی مشعبد در هوا انداخت چنانکه یک گز انداز چون فرود آمد
بیک دست در ربود و باز در هوا انداخت تا یک تیر انداز رفت چون فرود
آمد باز بیک دست در ربود و صلوات فرستاد و بسم الله الرحمن الرحیم
گفت و تکبیر بلند فرستاد و سنگ را بار سیوم در هوا انداخت چنانکه رفت
که از چشم تمام خلق پنهان شد بعد از هفت ساعت چون کلاغی پیدا شد تمام

خلق مکه در نظاره بودند که چون سنگ در رسید رسول صلی الله علیه وسلم
دست فراز کرد و همچون بیضهٔ کبوتری او را در ربود و بالا سر بر آورد و
بر زمین زد و چنانچه نیم سنگ در زمین پنهان شد آنگاه بهترین مخلوقات
روی با بوجهل کرد که من سنگ ترا برداشتم تو نیز بیا و سنگ مرا بردار ابوجهل
آهنگ سنگ رسول صلی الله علیه وسلم کرد از جبار عالم ندا آمد که ای
میکائیل جز کوه قاف شو تا شرف دوست ما پدید آید بدانند که آن را که ما عزیز
کرده‌ایم هیچکس خوار نتواند کردن ابوجهل قوت کرد و هر زوری که داشت
بکرد و آن سنگ را نتوانست جنبانید رسول صلی الله علیه وسلم گفت ای
ابو الحکم سنگ را نمیتوانی برداشتن هیچ جواب نداد و منفعل گشت و
رسول صلی الله علیه وسلم تبسم کرد و بازگشت و رسول صلی الله علیه وسلم
و آن جهل کودک بار رسول بودند یکبار نعره زدند ابوجهل گریان و زار
گنان بخانهٔ پدر رفت دید که جمله رؤساء مکه در خانهٔ پدر او نشسته اند
را بسی بود که او را صحرائی گفتندی جز ابوجهل را گریان دید گفت ای
بزرگ زاده ترا چه رسیده است که گریان و چنین پدر و ناله میکنی ابوجهل
گفت از دست یتیم ابوطالب اگر کاری داری بکن ده تا بر خود بزنم
تا از دست طعنهٔ او باز رسم رئیس گفت شرم از خود نداری که از وی
بنالی و جز دامان گریه میکنی در همه ولایت حجاز از تو بزرگتر و جبارتر

کسی نیست ترا تدبیری بیاموزم که چون محمد ترا به پنجه گزگز گریزد و تو بروی
غالب شوی ابوجهل قصب زرکش بر سر داشت با صحرا بن حرد که آیین تدبیر
کدام است زودتر بگوی گفت با پدرت بگو که من با یتیم ابوطالب کشتی
میگیرم ابوجهل پیش پدر رفت و گفت ای پدر دستوری ده تا با یتیم ابوطالب
کشتی گیرم هشام لعنة الله علیه چون از پسر این سخن بشنید روی هشام
زرد گشت گفت جان پدر کشتی گرفتن کار صعب است دشمنی در میان افتد و
ما جان از تیغ حمزه عبد المطلب کجا بریم اگر تو وی را افکنی نیکو و اگر وی ترا افکند
آنکه از عار و ننگ سر نتوانیم بر آورد ابوجهل گریان شد و گفت ای پدر مرا
به یتیم ابوطالب برابر میکنی هشام لابد او را رخصت داد تا با محمد کشتی گیرد
پس روایت کرد که هشام بامداد با عمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم عهد
بستند و بعد از آن طبل و بوق زدند و کشتی بنا گاه کردند و نامها
بقبیله‌ها عرب فرستادند که هر کجا سالاری و امیری بود همه را جمع
کردند که هشام با عمان محمد پیمان بسته که با ابوجهل کشتی گیرد همه گفتند
محمد طاقت ابوجهل ندارد و در آن موضع صفه کرسی زرین و سیمین
نهادند و مهتران و رؤساء عرب در آن کرسی نشستند ابوجهل
سبک بر پای خاست و از تن جامه بیرون کرد و میزری از ادیم بر میان
بر میان بست و بالای آن کمر زرین بست و در میان همه خلایق همچون

شبرژیان میکشت و دست بر دست میکرمیزد و کفت برادرش را
که برخیز تا تلاشی کنیم برادرش ابو الخیر برخاست و برابر ابو جهل آمد ابو جهل
دست در کمر برادرش زد که از وی بزرک بود از زمین چون کرده
نان در ربود و از بالا سر بر زمین زد و برابر رسول صلی الله علیه
وسلم آمد خواست که کوید برخیز یا محمد تا کشتی کیریم عز و جل خدای بهیبت
رسول رای دردل ابو جهل علیه اللعنة انداخت از پیش رسول صلی
الله علیه وسلم باز کشت سیاهی بود غلام ولید مغیره بغایت قوی
جسته و بزرک هیکل و سطبر بازو سیر هیات و کلاب سیرب هر بازوی
او چنبر پای شتر یاوجهل کشتی کیر مضعب سرآمده را بر زمین زده
و نام بهادری و دلاوری بروی نشسته ابو جهل در برابر او آمد
و کفت برخیز تا کشتی کیریم سیاه کفت من با تو کشتی بکیرم تو مرد امیر زاده
و من زرخریده ام تا عار نباید که با من مقابل شوی ابو جهل کفت برخیز
امروز زور زر و قولست نه روز دعوی و حجت و اظهار نسب
اکر مرا بیفکنی این کمر زرین که میان منست بتو دهم سیاه برخاست و آنرا
بانت کرد و نعره زد و بیکدست کمر ابو جهل را بکرفت و قوت کرد ابو جهل
لنکر بر زمین افکند تا سیاه سخت زور کرد نتوانست ابو جهل لعین
را از جای جنبانیدن ابو جهل کفت هان دیکر زور کن سیاه

کفت

کفت ای امیرزاده آنچه زوری که داشتم کردم اکنون نوبت منست
انکاه ابو جهل نعره بزد و خود را از دست سیاه جدا کرد و بیکدست کمر بند
سیاه را بکرفت و همچون کبوتری از زمین برداشت و بالا سر برآورد
بر زمین بزد که روی زمین جبل قدیم بلرزید هزار سواد اران هشام
همه یکبار نعره بزدند و طبلها فرو میکوفتند و طبقها نثار بر سر ابو جهل
ریختند هشام شاد کشت و کفت ای یاران عرب شما چه کویند که سیاهی مانند
که چون کوه البرزی بود چنبر در ربود و بر زمین کوفت یتیم ابو طالب با ما
بزرکان در خروش آمدند و کفتند کودکان ادب از پدر و مادر در
آموزند محمد نه پدر دارد و نه مادر ادب از که آموزد و او طاقت فرزند
تو ندارد و اکر انکشت بر محمد نهد همه اندام وی بشکند هشام علیه اللعنة
کفت ای دوست پدر چند کردی در میان خلق بو به بین که درین میان
دشمن تو کیست ابو جهل برابر رسول صلی الله علیه وسلم آمد کفت ای یتیم
ابو طالب امروز آن روزاست که هر دردی که از تو در دل دارم دوا کنم
و هر ریشی که در سینه دارم آنرا مرهمی نهم و هر بی ادبی که ترا در شهر
بر من کنم برخیز تا کشتی کیریم رسول صلی الله علیه وسلم برخاست و کفت
امروز با تو کشتی نکیرم که اکر ترا بیفکنم کویی که من مانده شده بودم و
کس را افکنده بودم فردا با تو کشتی کیرم تا هیچ بهانه نتوانی کردن

بزرگان مهتر مجلس همه در گوش همدیگر گفتند که این محمد بزرگ کودکیست
و این سخن کودکان نیست بلکه سخن بزرگان است نه دانستند که پیغمبر آخر الزمان
است آن روز همه پراکنده شدند و همه شب در کشتی گاه شمعها و فانوسها
و مشعلها میسوختند و خلق مکه همه دو فریق بودند بعضی میگفتند که نصرت
محمد را بود و بعضی هوا خواهی دولت ابو جهل میکردند چون شب گذشت
تمام خلق مکه از خورد و بزرگ و وضیع و شریف همه روی بکشتی گاه
نهادند و جمع گشتند و منتظر بودند که محمد کی آید ساعتی بود که ابو جهل
آراسته بجامهای الوان و قصب مصری زربفت و حمایل مرصع بجواهر
در بر افکنده و مشک و اشهب بر خود مالیده و جنیبها در پیش او می کشیدند
و رؤسا و امیران در قفای او صف کشیده می آمدند با فرح و فخر و آن
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون ایشان را بدان جلالت دید هر چند که
پیغمبر بود کودک بود که گفته اند که نبی است طبع دل تنگ بار او گریان پیش عم
رفت و گفت ای عم مرا نیز این چنین جامه می باید که ابو جهل دارد ابو طالب
گفت ای دوست عم ایشان توانگر اند و ما درویش ایم رسول برگشت و
بخانه رفت عمش در قفای او میرفت چون بدر خانه رسید بنشست و
میگفت ای عم اگر مرا مادر و پدر بودی مرا نیز همچنان جامه بودی که
ابو جهل دارد ابو طالب آب میگفت ای دوست عم جگر من بتو چیست اگر مرا
دست دادی جان خود بفروختمی ترا همچنان جامه ساختمی درین سخن

بودند که آواز در بر آمد و میسره و غلام خدیجه کبری رضی الله عنها
در آمد عتبه زیر بغل گرفته در نظر ابو طالب نهاد و گفت رئوسای
مکه خدیجه خاتون کبری این جامها را فرستاده است تا محمد را بپوشانی
ابو طالب عتبه باز کرد و رسته جامه دید که تا بنای مکه و مکیان بود آنچنان
جامه ندیده بودند بوی خوش از آن جامها آمدی که دماغ معطر
گشتی ابو طالب آن جامها را در محمد صلی الله علیه و سلم بپوشانید
نه دراز بود و نه کوتاه و مندیلی کتان حریری کافوری در غایت
بزرگی در سر محمد نهاد و حمایل از عتبه بیرون آورد که هر مروارید او
چون بیضه کبوتری بود و هر دانه گوهر شب چراغ و لعلهای آتشین و
یاقوتهای احمر و لولوهای آبدار و درهای ثمین در آن تعبیه کرده بودند
و آنها چون خال روی حوران در آن حمایل درج کرده بوده اند
که بوی ابو جهل قدم رفتی ابو طالب حمایل در گردن انداخت محمد
خود را آراسته خلعت لولاک بود که خلعت خدیجه کبری آراسته گشت
تا بدان آراستگی محمد صلی الله علیه و سلم روی بکشتی گاه نهاد
و نه عم از قفای او همه تیغها از غلاف کشیده بودند و در گردن نهاده
و امیر المؤمنین حمزه رضی الله عنه تیغ بر گردن نهاده و پیش
پیش میرفت که اگر ابو جهل قدم او زد هیچ سیماب بلرزیدی و محمد

عربی مکی مدنی بطحی طحامی قریشی همچو ماه شب چهاردهم می خرامید و پیدا بست
که او پیغمبر خواهد شد الست بود مگر دو کس میدانستند یکی امیر المومنین ابوبکر
صدیق رضی الله عنه دوم بانوی بانوی بانویان خدیجه کبری میدانستند
که او پیغمبر آخر الزمان است زیرا که در خواب دیده بود که ماه در کنار او
افتاده بود و خدیجه زن عاقله و کامله بود تعبیر کرده بود که آن ماه محمد
آخر الزمان خواهد بود و خدیجه نگاه بگشتی که فرموده بود تا خیمهای
حریر و کتان برپا کرده بودند و خود را آراسته با نواع زیورها و بر تخت
زرنگار نشسته بود و چهل غلام ماه روی و چهل کنیزک دوشیزه مشکبوی
را امر کرده بود که طبقهای زر و گوهر در دست گرفته منتظر ایستاده بودند
کی محمد آید تا برسر او نثار کنند و خدیجه میگفت واشتیاق الی لقا محمد بن
عبد الله ای بندگان مرا بیش طاقت انتظار فراق محمد نمانده است هر که
بشارت محمد آرد او را از مال خود آزاد کردم و هم از مال خود توانگر کردم
نه گفتم محمد از دور پیدا شد همه محتشمان که نشسته بودند آن نور رسالت را
و آن جمال نبوت نظر انداختند همه متحیر ماندند و گفتند این نه آن محمد است
که ما دیده بودیم امروز نور دیگر است که در ناصیه مبارک او پیدا آمده است
و ندانستند که محمد دو خلعت دارد در باطن خلعت حق و در ظاهر خلعت
خدیجه کبری رضی الله [illegible] خیمه آن
دیبا جان خود بفروخته [illegible]

نیست اما ماه و مدار خود را بصورت اصلی بنماید تا هیبت زده نشوید چون این بگفتند
آن مار بدرون غار فرو رفت چون ساعتی بگذشت حضرت بابا حبیب الدین بصورت
اصلی خود زنده کهنه پوشیده بیرون برآمد و در مجلس نشست تا کسوت حیات
دنیا داشت بر مردمان مواعظت و نصایح میگفت و در طاعت حق سبحانه و تعالی
مداومت میکرد چون از دار فنا بدار البقا رحلت نمود بالای همون کوه مذکور
مدفونش ساختند مقبره او زیارتگاه خاص و عام است فی الجمله حالا اگر آن بزرگوار کسی
بخواب بیند یا در بیداری به بیند بصورت ماری بیند و میباشد **نقلست** که بلبتی
ریشی نام مریدی از جمله مریدان حضرت بابا حبیب الدین بغایت کم خوراک و بسیار کار بوده
چنانچه آورده‌اند که وقتی چون رافضیان در کشمیر غالب گشتند و تکلیف ظلم بر مسلمانان
کردن گرفتند که راه راست گذاشته براه ضلالت و بطالت ما درآیند و گویند
در بعضی مردم بزور مرتد گردانیدند و آخر برین متفق شدند که ریشیان
کشمیر نادانند و با وجود نادانی همه خلق کشمیر بر ایشان اعتقاد و تکیه
ریشیان چون در کیش ما یان درآیند خلق هم مطیع ما یان خواهند [illegible] ریشیان را
هر نواحی حاضر آورند گفتند که ای ریشیان [illegible] بداریم و مذهب اعتقاد
نموده گفتند که این چگونه باشد که مذهب [illegible] را راه

...یار دهم می غ...

سار شما بکیریم کفتند که اکر مذهب ما قبول نمیکنید بهشتن یا از ملک کا کریختن
راضی شوید کفته اند که بجان قبول داریم که کشته شدن بدین محمد و محبت آل او
بهتر بود زیستن بکمراهی و ضلالت آخر الامر ریشیان بمقامهای خویش بعزم
کریختن و فرار نمودن باز آمدند بعضی رشیان بیش لستی ریشی بابا آمدند و
ماجرا عرض کردند کفت که کاری نکرده اید کفتند دیکر چکار بکنیم کفت با پیر رافضیان
بحث باید کرد کفتند کدام بحث کفت که پیر رافضیان و ریشی از رشیان
ما در خلوت نشسته تا یک چله روغن چوب چراغ بخورند اکر پیر رافضیان این
خوراک خورده زنده ماند ما مرید او شویم و اکر ریشی ما زنده ماند ایشان مرید ما شوند
و اکر هر دو این خورده زنده مانند ایشان هم بجای خود باشند و ما هم نیز بجای
~~خود باشند و ما هم بجی~~ و مقامهای خود باشیم رشیان کفتند که غیر از تو این کار از دست
کسی نمی آید رجا که از کرم عمیم خود تا شهر تشریف ببرد و همراه رافضیان همچنین
بحث و مناظره میکرد که پیر شما و من هر دو تا یک چله در خلوت نشسته روغن
چوب چراغ بخوریم اکر پیر شما تا چهل روز این خورده زنده ماند ما مرید او شویم و اکر
... وی باشد بر ما تکلیف اخراج کردن و هلاک ساختن
لازم نباید باز پیر ر...
حیران شد و بر ایشان کفت ما را این ریشی چوب
دیا...
چراغ خورده

چراغ خورده می زید یا نه کفتند بلی این ریشیان زهر ...
خورده زنده میمانند پس همین سخن قایل شدند که غیره ما ... در غار
نشستن اکر زنده ماند تکلیف اخراج بر شما یان نکنیم و مزاحمت نرسد حضرت بابا
بکفتند حضرت لستی ریشی بابا کفت که حجره برای ما تعیین کنید چنین نمودند
تعیین کردند خود را بخدای تبارک و تعالی سپرده در آن حجره نشست و بیاد
حق سبحانه و تعالی مشغول کشت و رافضیان کسانی خود بر و کماشتند تا
پنهان ما چیزی نخورد لستی ریشی بابا هر روز بدان افطار میکرد تا یکدو هفته بکذشت
چند روز دیکر بکذشت از کسانی خود پرسیدند که ریشی چکونه است و چه حال
دارد هیچ سستی و کاهلی و تغیری و تبدیلی بر وی پدید آمد یا نه کفتند هیچ
ضعف و سستی و رنج و نحیفی بر وی نرسید بلکه رنک رویش و قوت اعضای
او در طاعت و عبادت و نشستن و برخاستن مزید و زیاده کشت رافضیان
کفته اند که چنانچه این ده روز کذرانید ده دیکر بلکه چله هم بکذراند خفتش
دهند تا با ریشیان در مقامهای خود بروند و چنین از رافضیان بعون الله تعالی
... قوت زهد خلاصی یافت بعد ها ریشیان بمقام خود باز آمدند در رافضیان
... ریشی مزاحمت نرسانیدند چنین جانی بحق تسلیم نمود در زیر کوه داراه

...چار دهم م...

...ـت او زیارتگاه خاص [illegible] جنبید می شو عام است نقلست که حضرة

...ـم مرید [illegible] یکی از مریدان حضرت بابا زین الدین ولی رحمة الله علیه

جماعت [illegible] بسیار کار و متقی و کم خوراک بود و در اوایل پیش پیر کامل چند سال خدمت

بسیار و ریاضت بیشمار گذرانید و آنچه خدمتش بود ادا می آورد روزی از

مرشد مذکور اجازت خواست و برای خلوت جائی طلبید از جهت آنکه تا عمر خود در

عبادت حق سبحانه و تعالی صرف سازد چنانچه اجازتش داد و گفت هر جا که

تسکین دلت شود بنشین القصه چون عزم سیر کشمیر و به جانب کشمیر رفت و

مشاهده نمود ناگاه در پرگنهٔ [illegible] که پیش بابا فخر الدین رسید که مقامش در کوهست

اکثر مردمان کشمیر آن مقام [illegible] میگویند فی الجمله روزی از وی پرسید مرا یک

جای بنما تا در آنجا بنشینم و مشغول بخدا باشم پس همراه بابا فخر الدین رفت و از مقام

او بالاتر یک غاریست در آن غار نشست و مشغول بطاعت حق سبحانه و تعالی

شد چنانکه ناقلان این حکایت نقل کردند از غار بابا دریادین بالاتر در

آن کوه مانند چارپایه سنگی است که نام [illegible] بابا دریادین بعد هر جمعه آنجا

میرفتی تا هفته آنجا نشستی و مشغول بخدا می بودی و باز هر شب جمعه بمقام خود

گشته باز آمدی چنانکه رفتی خوراک بدست نمیبردی بعد از هفته افطار میکردی

تا هفته چیزی نخوردی [illegible] وقتی جماعه از راه زنان پیدا شدند و از ریشیان

بابا دریادین ژنده و کلاه بردند و آنچه که بابا [illegible] ریشیان آورده در غار

پیش بابا نهاده بودند ناگهان دزدان بران اطلاع یافته اند و آمدند حضرت بابا

را آزار رسانیدند و هر چه از کلا کالا و متاع یافتند آنرا همه بتغلب بردند

و خواستند که بدر روند هر چند که سعی کردند کوششی نمودند هیچکس راه نیافتند

و اعمی شدند و از تقصیرات خود پشیمان شده پیش بابا آمدند و توبه و استغفار

کردند و آنچه که برده بودند همه آن پیش حضرت بابا آورده طلب شفا و آمرزش

کردند آخر الامر بتوجه آنعزیز به شدند و رفته اند و بعد از چند گاه حضرت بابا

دریادین بمردمان نواحی و ریشیان آنجا همه را مطالعه نموده و گفت من

حالا یک اربعین خلوت بنشینم و بعد از چهل روز شما را باید که محض خالصا

لله چندان طعام بدهند که تا هر فقیری و هر گدائی و برای آن و عامه خلایق

در اینجا میرسند سیر خواهند شد و بعد از آن مرا ببینند اگر زنده باشم برآیم و گرنه

برای من فاتحه خوانده باشند فی الجمله چنین اشان ماموران کماهی بجا آوردند و

در غار وا کردند دیدند که ژنده و کلاه همانجاست و جسم شریف حضرت بابا

غیب شده چنین ریشان [illegible] کشف و کرامات و خوارق عادات

کتاب اکرجو

این کتاب اکرجو

این کتاب اکبرجو نعلمن

[illegible]

ازو دیدند در تحیر و تفکر افتادند و گفتند ... بعد ام سورهٔ فاتحه خوانده
باشم بعد ... مریدانه ... التماس کرد و از وی پرسید که ...
قبر شریف بکدام طرف خواهیم کرد گفت که روضهٔ من ... غار خواهید کرد
ایشان امر شریف کماهی بجا آوردند حالا از هر قوم و از نواحی بزیارت
شریفش می آیند و هر کدام ازو فیضش می برند والله اعلم بالصواب
نقلست در تربهٔ او ترمید ایست و در آن میدان یک چنار است عظیم و
بالای نیز آن چنار بغایت عظیم و بزرگ است و میانش تهی است یعنی کواک و همه آن
چنار کواک بابالده مل نام مریدی از مریدان بابا زین الدین رحمة الله علیه بخلوت نشسته
و شب و روز در طاعت و عبادت باری مشغول بود و او را سیصد و شصت
کس مریدان از اهل و کرامات بودند و همیشه ایشان کشت زراعت
میکردند و در عبادت خدا مشغول بودند آوردند که پیش تشریف بردن
بابالده مل در مقام مذکور آب نبود از نشیب مقام محنت تمام آب میبردند
و طهارت می ساختند تا روزی او را در واقعه هاتف الهام نمود که ای بندهٔ
خدا اکنون برخیز و این بوتهٔ گیاه کلان که بجانب قبله و نزدیکست همین
را بکاو و چیزی کاویدن گرفت ناگاه یک چشمه پیدا گشت اکنون آن چشمه
[illegible]

چاردهم

ابن

... جار و هم ...

این ... وکفا ...

۱۱۳۳ ۲